

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228419**

UNIVERSAL  
LIBRARY









بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

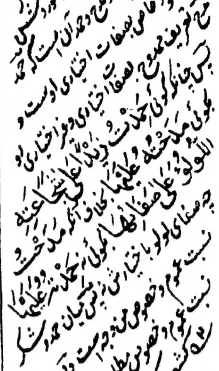
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۲۹  
کتاب  
کتاب  
کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عالم است که این صفات را در خود دارد و در هر یک از این صفات  
خاصیت انسان و فرشته را در خود دارد و در هر یک از این صفات



بفعل جملہ

[illegible]

و اعدوا له ما قد رزقتموه من قبل  
واعدوا له ما قد رزقتموه من قبل  
واعدوا له ما قد رزقتموه من قبل

پنهان سازد و جاده را بسازد العیوبی که در امن جلیس عیوب میجویند بازست نور او از نظر  
بدینان عیب و جوجوب دارد عاف الذلوفی که در نوب زندیان سیه روز از روی کمال مر  
بر رویار دوست ای من بس که کند دوست بود و دوست باز در خصیصا گذری عین  
گنجهت اینجا ای خطا پوش عزیزش حاصل این عاصی را بدین عفو پیش و جوجوب  
عطا خوش استقامت جرایم این مجرم نادم که خوش نیست کتابی نیست که ندامت نام نیست  
بجز حرف سیه و دخاله نیست دعوای مجرم آمرزیده باشتی چون گریختی بخت سیه  
هر چند بقصور گنرت معاصی سر عبودیت را کنگه گریان نخل حالت ساخته و تامل استیلا  
جرایم اضطراری علم یاس در مضمار هنر بر نقشه و افراشته اما جمل این آیه که کمال لغت و  
من رفته اند بر دم گرم توقع گرم می سازد سرشته بشارت نبوت رحمتی غرضی  
بر کجده لایق تنای تازه در عرصه خاطر فارغی می افرازد بیت رقم سیه و سیاه من  
خسته گاه من از چشمین بقدر گناه من جمل ز نام غفور تو معصیت بخشا اگر چه تنها  
بر عطا یی بختهای تو بجز تبه نیست که کوه کنده در زمین نظر از رک کا می بین نیست  
نیست از عظمت کشیدن دختر ز در کناره باد که لا اقل تو مست گنا هم کرده است

لیکن بدست آوردن این دگرگونی که بپایان دگرگونی او دامن رحمت تو بدست افتد  
 ضرورت از سعی بدست آوردن چنین دگرگونی نظیر که اگر بر فقر و غنیمت از  
 عقل و دانش و در عهد ارجا از جناب کبر بای تو آنست که از راه عطای مغفرت نما  
 بسوی رسول داد ما محمد مصطفی در مری فرما و دست و دامن من و جارا که جوهر در و او هر  
 نعت شفیع روز جزا احمد تجی علیه التحیه و الثناء ملوفا نظم محمد بن یحیی بن غصانت  
 شفاعت خواه شست بی بضاعت از بی سندان بخت قسیم افلاک که زید بر سر او  
 تاج لولا که طره شفاعت شفیع قسیم توقع شفاعت عشق عاصیان بی تطاعت را  
 از شکسته اندیشه برایم نجات بخشیده و تقویت امید حشرش محراب غرق بحر معصیت  
 را از گرداب بیم غلام موج عقوبت بر کنار کشیده که کلام عجز از سنگ صامت بر سر  
 خلق عطا فرمود و براق بقی سیرش فلک اظلم از زمین نخل کله در غنم نظم زبان عقل  
 را بنود مجال و طاقت و یار را که آرد در بیان نعت خدایودین دنیا را در تاج را  
 سرور عالم رسول حق که ایجادش زیا افکند که طاق کسری را در شهنشاه سر فقرو  
 سخنا که در چشمش نباشد قدر کا بهیچان کو و مظهر را در فلک پیا براق برق تاز او







به بزرگان عزیزان العجب رقع مجید شاه  
 عرض داشت فدوی تحفیت اکتشاف  
 سعادت اند فرقی عبودیت را بگلهای تسلیم  
 ارادت کلمات زینت یاب افتخار میباید  
 ساخته یاسین عرض را با زبان بارگاه  
 خواصین سجد گاه میرساند که در ساعت سعید  
 مع خاقان که بعضی باو شاه و برخی است در یکی از اینان  
 و زمان سعادت جاوید زبان زمان زلفان  
 خرد و گوش به خوش فدیای خدا  
 نشان کردید که افروزش رونق بزم جهان  
 بآرایش چشمین تو امان هزاران ارباب  
 انبساط و افتخار بر رخ ارباب  
 رگ کار کشود و امان مید عالم طایر  
 و حسیب عالم به نقد مقصود  
 معلوم نمود فدوی تحفیت سرشت  
 ازین بود سعادت بخش بکار  
 کوزشات به نیت یات سر ارادت  
 را بسپهر عزت رسانید و بهر تار این  
 جز کرامت از سر مایه بجوگان  
 انبساط محقر تقصیر نموده بجای  
 زرد و سرخین که در بازار امکان  
 گوهری بهتر از این شهرت پذیر نیست  
 از زبان عبودیت ترجمان سعادت  
 نمود ازین عالم هزار مرتقی مدارج  
 حاجت گرداناد نظم تعالی ازین چنین  
 ال افروز کرد  
 جویش ازما بی است تا ماه  
 دل عالم فیض عام گردید  
 یکدم کامیاب گم  
 بنیای این چنین سعادت  
 خرد و محو تا مل بود ناگاه  
 بگفتا تا تقا افزوده  
 سرین

به بزرگان عزیزان العجب رقع مجید شاه  
 عرض داشت فدوی تحفیت اکتشاف  
 سعادت اند فرقی عبودیت را بگلهای تسلیم  
 ارادت کلمات زینت یاب افتخار میباید  
 ساخته یاسین عرض را با زبان بارگاه  
 خواصین سجد گاه میرساند که در ساعت سعید  
 مع خاقان که بعضی باو شاه و برخی است در یکی از اینان  
 و زمان سعادت جاوید زبان زمان زلفان  
 خرد و گوش به خوش فدیای خدا  
 نشان کردید که افروزش رونق بزم جهان  
 بآرایش چشمین تو امان هزاران ارباب  
 انبساط و افتخار بر رخ ارباب  
 رگ کار کشود و امان مید عالم طایر  
 و حسیب عالم به نقد مقصود  
 معلوم نمود فدوی تحفیت سرشت  
 ازین بود سعادت بخش بکار  
 کوزشات به نیت یات سر ارادت  
 را بسپهر عزت رسانید و بهر تار این  
 جز کرامت از سر مایه بجوگان  
 انبساط محقر تقصیر نموده بجای  
 زرد و سرخین که در بازار امکان  
 گوهری بهتر از این شهرت پذیر نیست  
 از زبان عبودیت ترجمان سعادت  
 نمود ازین عالم هزار مرتقی مدارج  
 حاجت گرداناد نظم تعالی ازین چنین  
 ال افروز کرد  
 جویش ازما بی است تا ماه  
 دل عالم فیض عام گردید  
 یکدم کامیاب گم  
 بنیای این چنین سعادت  
 خرد و محو تا مل بود ناگاه  
 بگفتا تا تقا افزوده  
 سرین







بنیان جسم قائل سلطان <sup>۱۰</sup> بنهرم و درم حریف چشم نشان نگذاشت <sup>۱۱</sup> نوشت ملک  
 سعادت سته فتح تاریختن <sup>۱۲</sup> سرش رو لیم و بد جهان نگذاشت از روی صداقت  
 و اعتقاد بکبر از اش آداب مبارکباد و نوازش <sup>۱۳</sup> شادمانه عشرت بنیاد پر داخته  
 سعادت و بلا حاصل نمود و به نثار جواهر زوهر دعا لب زبان نیاز ترجمان  
 را کوهر نمود و ساخته زینت فرق ارادت افرو <sup>۱۴</sup> و قطعه بود تا تنج مهر کبکیتی  
 قاطع ظلمت <sup>۱۵</sup> رسید تا بر خزان تیر قضا از قطره باران <sup>۱۶</sup> بزداید تنج عدل  
 ظلمت ظلم از رخ عالم <sup>۱۷</sup> کن سر سبز باغ دهر طغمت از غم احسا <sup>۱۸</sup> بنوب رخا  
 نوا صبا قنبر دوان جوهر تنج فتوت و حسان سلامت از استماع مرزده ظهور  
 فتوت عظمی که نظر بها <sup>۱۹</sup> اسباب صورت صورت پذیرفتن <sup>۲۰</sup> بیان تجلیل و تسبیح  
 در آینه تصور ارباب صورت <sup>۲۱</sup> هیچ صورت صورت نمی نسبت معنی انتعاش  
 بآنها و انفساط لاعتدال <sup>۲۲</sup> لاکخصی صورت ناکشیت <sup>۲۳</sup> و چون در کارگاه اسباب  
 بحسب مشیت سبب الاسباب ظهور امر و ابسته سبب است سبب ظهور  
 این امر <sup>۲۴</sup> خطیر غارت نماید افضال و اسباب <sup>۲۵</sup> و الجمال <sup>۲۶</sup> و همین <sup>۲۷</sup> توجیه و مال آن برگزیده

ایزد متعال که در همه جا و همه حال نصرت و اقبال شامل احوال طغرانستمال دادند  
 در ایندیشه مخلصان وقت پیشه نگذشت آری بیت بهر کار که هست کرد و اگر کاری  
 بود کلدسته کرد و وقوع این مقدمات که امت آیات بر جمیع خیر طلبان جانیست  
 مبارک و مایون و مقدّمه فتوحات نیست ستار و قیامت روز افزون باد و با نوبت  
 بنواب مبارک زرخان نواب صاحب مهربان خوشید فلک لطف و حسن  
 سلامت در ساعتی که سوت سعادت در برداشت و قرآن کو اکب سعد عظم  
 در عرض روز کاری افزاشت نوید میرت جاوید حسن انجام یافتن شادی خیر  
 اختر برج مکرمت اقبال کو بر درج قوت و جلال یعنی خدوم زاده و الاقدار  
 ترا و که بنسایم الطاف پیرای چمنستان ایجاد الهی سال و ظلال  
 افضل فضل شتال انواع ثمرات عمر و دولت بار و رو به ریاب باد مرعه  
 افزود که دیده کلین نویخواخوان را با بیاری شاطیج انداز و طراوت  
 بخشید و دامن دلها را البرز لای انبساط گردانید که قاضی قدرت  
 قضا بر چار بالش صدق و صفا عقد آن هر دو کو بر بحرین کرامت و نجابت از کجای

در ایندیشه مخلصان وقت پیشه نگذشت آری بیت بهر کار که هست کرد و اگر کاری بود کلدسته کرد و وقوع این مقدمات که امت آیات بر جمیع خیر طلبان جانیست مبارک و مایون و مقدّمه فتوحات نیست ستار و قیامت روز افزون باد و با نوبت بنواب مبارک زرخان نواب صاحب مهربان خوشید فلک لطف و حسن سلامت در ساعتی که سوت سعادت در برداشت و قرآن کو اکب سعد عظم در عرض روز کاری افزاشت نوید میرت جاوید حسن انجام یافتن شادی خیر اختر برج مکرمت اقبال کو بر درج قوت و جلال یعنی خدوم زاده و الاقدار ترا و که بنسایم الطاف پیرای چمنستان ایجاد الهی سال و ظلال افضل فضل شتال انواع ثمرات عمر و دولت بار و رو به ریاب باد مرعه افزود که دیده کلین نویخواخوان را با بیاری شاطیج انداز و طراوت بخشید و دامن دلها را البرز لای انبساط گردانید که قاضی قدرت قضا بر چار بالش صدق و صفا عقد آن هر دو کو بر بحرین کرامت و نجابت از کجای





کسب مفارق فدویان را سخ باد بنواب باقر علی خان طراوت بخش گشتن  
لفظ احسان است رنگین نامه غایت شمامه عالی باد الی نایج و ترجیح که در حب  
آب و رنگش نایج مهر و ترجیح ماه شکسته رنگی انگشت غالتو اندو در زمان  
نشان ورود فیض نمود فرمود و هر خواه صدقت شربت را به مال امتیاز و  
انبساط نمود و در از این عطای تفصل تمام بران کلهای نیاز بدست  
عقیدت از شاخسار ادا دت چیده به تقدیم مراسم آداب لاد اپردخت  
و نخل ملک عبودیت سک را با آساری دعا که بهین خر شجر فدویت است میر  
ساخت الهی تا باغ زمین و حدیقه آسمان طراوت و مارگی ترجیح و پارچ همیشه  
بهار ماه و چو رشید سر سبز و شاداب است گلزار اقبال آن بهار پیری کلین  
بر شحات سیاح الطاف ایزد متعال شکفته و بارور باد به قمر لباشخان  
خالصاحب کرم فرمای مهر با سلامت حرفی از داستان اشتیاق و لایطاق و لفظ از  
کتاب فراق بطق استانی طاق بدست یاری قلم صفتی تحریر صورت پذیر  
گردانید در معنی تشکده به لی تشک حواله نمودن است مصرع پای چوبین زکبا

سه چال و وقت نمودن  
فوسه و معنی هجاب  
مخاربت افحات  
شعاعا بکسر اول قری  
نوعانی کسب است بافتن  
و معنی افروز شدن و  
بالیدگی و بعضی مردم گفته  
به ملک و بند غلط  
افحات شقزل  
کسب معنی لفظ شکست  
نیکو سخن سر و نایب از  
سیاهی افحات  
سه پای چوبین چوبین  
بارنگان بر پای چوبین  
بند و بند شوند و  
بان راه و در باد

عرض آتش ز کجا به آید و المند که درین ایام مسرت السام و دروغایت نغمه طفت  
 مملو الطاف قدیم بیا داده بتصور استیلاج صحبتهای راحت انما به مضمون دلنشین  
 مصرع بود میرچین طاووس را بر گشته دیدن بآ دل و دیده مالوف گردیده خطا  
 حضور بر سر و از بندالم مهابرت نجات بخشیده زیاده از آنچه بشر خوش توان برداخت  
 مسرور و منبسط خست مصرع چنان خورسند کردیم که پندارم ترا دیدم پروانه بوق  
 مطابق مرسوله سابق که سابق ازین ابلاغ یافته و پروانه جوهری بازار احلا حول  
 صداقت اساس مدبر گردا شد موهومی الیه و آن خدمت نموده با انشاء العزیز  
 مقدمه در باز گردانیدن نیز عنقریب انفصال می یابد ایما نیکه در باب اراده توبه ظاهر  
 باین سمت شنائی قلم توبه رقم شده بود و هزاران ابواب نشاط بر دل دوستی منزل کشود  
 نظمو این آرزوی نامشها مستغای دلهای حجت انما است و دیده شدت انتظار  
 دیده و دمدم زبان جان این ترانه تمنا استمال لغمه بر میست صحبت گرم من و آن  
 بت مسرت بهم چه تماشا است اگر زود دید دست بهم و اوست عال برحق حسب  
 آرزو میسر آرد زیاده چه بر کار و دوزخ تمنای می بیند ناله انتها ندارد و بغا لجان

لایحه مستغای  
 منسوب به اوست  
 یا راست را در آن  
 محبت با بالیدگی  
 است  
 پروانه  
 بنظر خطای علم کردن  
 به عمل یغره و ز  
 پروانه نجات جیح  
 آن و این توفیق  
 فارسی را نامشهور  
 است قلم از زبان  
 که لفظ فارسی  
 است جیح و این  
 نه آرزو و جان



هر چند در شهرستان لفظ و عبارت تک و دو نمود و سیدای ناپیدای تشبیه  
 و استعارات را بکام نامل محمود مضمون و حرفی که از کتاب اشتیاق صلت  
 سر پا راحت خان صاحب بسیار مهربان صاحب قدردان سلمه الرحمان بلوح  
 بیان تواند آورد دست نداد ناچار بیان این معنی بدل نزدیک بود جان ضمیر  
 که امت تحریف گذاشت <sup>در</sup> و ما تو من مومن یون طے جیسے جن ملات اپنی جی سے  
 جانیو میری جی کی بات پورود غایت صحیفہ مسرت نمود مقصود سید چید  
 بتفصیل تصدیق که بسبب رسات در راه روداده اگرچه نظر حصول  
 مرده صحت عافیت باعث الحینان خاطر مستطرا خوار فرحت آثار کردید لیکن  
 یاد احتیاط حضور سیرا سیر و الم مہاجرت را بشورن آورده لشد شوق را  
 دو بالا کردند بیت رسید نامه و افروز اضطراب را بحیرتم چه فصول داشت  
 بست خواب مرا و ارب تعال تحیرت و اقبال بمنزل مقصود رساند که نو  
 بغض صحبت نواب مبارزخان بباد سلمه لشد الا که مختلای راه غور ارجح  
 سبب انتہا مبدل کرد و تدارک من ضروری که بالفعل کشیدہ میشود <sup>انتہا</sup>

لشد  
 چنانچه در کتاب  
 کونانچه در کتاب  
 ماه است  
 لغت تجارت  
 شعر احوال  
 مجاری احوال  
 خواند خانی  
 نیا که نقطه  
 نقل کرده  
 استعمال  
 بجای چشم  
 بجای قد  
 من مومن  
 اصل لغت  
 بدل من  
 که آک  
 از ان  
 من ثابت  
 بکسر  
 که ساج  
 که رنگ  
 بخانی  
 بام مقصود  
 آن بود  
 که  
 کتاب و



که پسند طبع عالی السند است ارسال حضور فاضل النور محمود مصرع که قبول افتد

ای فیض و سعادت ۱۲۵

عز و شرف: **ایمان خان** خان صاحب مشفق مہربان سلامت زبان قلم و کلام زبان

ایک فلم کی تصویر آئے اور کیا اندکے بے قیمتی شاید اشتیاق پر دازندیا اللہ فرما

ای نظام برکنند ۱۲۵

ابیان نماز تحریر فرموده لونی تحصیل حاصل بر ما حق است <sup>ای فرزند استیلا</sup> مصرع چون تویی

ی خدا پدائستیتاق

در دهن با تو چه گفتن دارد و در نظر رقیب نه تانی خود را بچشم عالم مرآت عالم  
ای الام فراق

ای الہم فراق ۱۲

انکاد علم ساختن که گفته اند و ما جوین توین من جو کجتر ن توستیه نه

چشم ۱۲

بر تیم کهنس جی کہیں سواریت ہی حالت مانہہ، پس عیان اولی کہ بیان این معنی

۱۲/۱۲

و بعد از این چون در آن وقت که مشغول به تحصیل بود در آن وقت که مشغول به تحصیل بود در آن وقت که مشغول به تحصیل بود

وقت دل ۱۲

دوری هوری از میان برداشته دیده آر ز رو پست بقصوت ضمیر صداقت تجرید

٤٢

نہشتاں کشور ہمزجی دایمی وارداتہ قریب نجیب بعلجان خان حبیب

از کمترین سلامت و در دنامه غمخوای عکسار طرفه عجمی ای و غمخوای خاطر غمزه و غمزه

سبحان الله حکمت کامله حکیم کامل از صبر و استقامت و اختیاری و ضرورتی را در مان و در غم و در

نمی نمود انسان ضعیف که در اربعین تجرید و زکوة و آب شادی لب زکوة







و نکات رنگین سبب آتشش محو بایست مسرت انکار زبان نور خاکی طلبت زدا  
 ۱۱ ای سخن خوب و خوب ۱۲  
 اسامعه فرزند دیده بتصور تکلامی کلامی بهدوش شاه انبساط ساخت  
 خوشدل کنی خیال بجز آن کشیده را آتش گل است و دیده گلشن دیده را بهر چندی  
 ضروری بریم زن شیرازه صبر تحمل است لیکن تقسیم توقع صبر معاودت خاطر  
 بهر چو شتاق را بهم خوش شاد بستی دارد در صورت طهو این معنی از فضل تعالی  
 امید قوی است که غم غریب او دیده را از شکنجه منت کشتی نامه پیام برار در تمام  
 امتداد ایام سفر می بود نظر بر رفع کلفت تنهایی پیش از ورود نامه نامی  
 ۱۱ ای سفر کاتب ۱۲  
 تکلیف لشرف فرمائی می نمود با لفظ کمال طریح عزیز مصر قامت بوده برگز  
 محرم این سمت نمایند و غیب دوز بارایش محفل اسایش توجه فرماید بیت شوا  
 باش که ما خوی بجز آن کردیم بهر خود دشوار و بر لو آسان کردیم از زیاده هر چه از  
 مشوق دیدن با بطنم در آیدیم است العاقبه بالعافیه بقدر کبابش خان در حالت  
 که دیدن تنوعات احوال و تماشای شیرنگی روزگار شده باز که دمی گلشن وصال را  
 ۱۱ ای تیرات ۱۲  
 آب رنگ تازه می بخشید و زمانه آتش افروز گلشن فراق میکرد و خاطر لرزه که دواد

۱۱ نکات کاتب  
 ۱۲ بضم و فاعل  
 ۱۳ بضم و فاعل  
 ۱۴ جمع است  
 ۱۵ بضم و فاعل  
 ۱۶ بضم و فاعل  
 ۱۷ بضم و فاعل  
 ۱۸ بضم و فاعل  
 ۱۹ بضم و فاعل  
 ۲۰ بضم و فاعل  
 ۲۱ بضم و فاعل  
 ۲۲ بضم و فاعل  
 ۲۳ بضم و فاعل  
 ۲۴ بضم و فاعل  
 ۲۵ بضم و فاعل  
 ۲۶ بضم و فاعل  
 ۲۷ بضم و فاعل  
 ۲۸ بضم و فاعل  
 ۲۹ بضم و فاعل  
 ۳۰ بضم و فاعل  
 ۳۱ بضم و فاعل  
 ۳۲ بضم و فاعل  
 ۳۳ بضم و فاعل  
 ۳۴ بضم و فاعل  
 ۳۵ بضم و فاعل  
 ۳۶ بضم و فاعل  
 ۳۷ بضم و فاعل  
 ۳۸ بضم و فاعل  
 ۳۹ بضم و فاعل  
 ۴۰ بضم و فاعل  
 ۴۱ بضم و فاعل  
 ۴۲ بضم و فاعل  
 ۴۳ بضم و فاعل  
 ۴۴ بضم و فاعل  
 ۴۵ بضم و فاعل  
 ۴۶ بضم و فاعل  
 ۴۷ بضم و فاعل  
 ۴۸ بضم و فاعل  
 ۴۹ بضم و فاعل  
 ۵۰ بضم و فاعل  
 ۵۱ بضم و فاعل  
 ۵۲ بضم و فاعل  
 ۵۳ بضم و فاعل  
 ۵۴ بضم و فاعل  
 ۵۵ بضم و فاعل  
 ۵۶ بضم و فاعل  
 ۵۷ بضم و فاعل  
 ۵۸ بضم و فاعل  
 ۵۹ بضم و فاعل  
 ۶۰ بضم و فاعل  
 ۶۱ بضم و فاعل  
 ۶۲ بضم و فاعل  
 ۶۳ بضم و فاعل  
 ۶۴ بضم و فاعل  
 ۶۵ بضم و فاعل  
 ۶۶ بضم و فاعل  
 ۶۷ بضم و فاعل  
 ۶۸ بضم و فاعل  
 ۶۹ بضم و فاعل  
 ۷۰ بضم و فاعل  
 ۷۱ بضم و فاعل  
 ۷۲ بضم و فاعل  
 ۷۳ بضم و فاعل  
 ۷۴ بضم و فاعل  
 ۷۵ بضم و فاعل  
 ۷۶ بضم و فاعل  
 ۷۷ بضم و فاعل  
 ۷۸ بضم و فاعل  
 ۷۹ بضم و فاعل  
 ۸۰ بضم و فاعل  
 ۸۱ بضم و فاعل  
 ۸۲ بضم و فاعل  
 ۸۳ بضم و فاعل  
 ۸۴ بضم و فاعل  
 ۸۵ بضم و فاعل  
 ۸۶ بضم و فاعل  
 ۸۷ بضم و فاعل  
 ۸۸ بضم و فاعل  
 ۸۹ بضم و فاعل  
 ۹۰ بضم و فاعل  
 ۹۱ بضم و فاعل  
 ۹۲ بضم و فاعل  
 ۹۳ بضم و فاعل  
 ۹۴ بضم و فاعل  
 ۹۵ بضم و فاعل  
 ۹۶ بضم و فاعل  
 ۹۷ بضم و فاعل  
 ۹۸ بضم و فاعل  
 ۹۹ بضم و فاعل  
 ۱۰۰ بضم و فاعل

به اجرت راز بیک تصویر و شناس کشور جیت داشت المجرمان حضور طر کجور  
 مهر بان گرامی قدیم پخته بدل نزدیک و چندی از ویده دور مهر بهر عشق و  
 قدر و ان شتاقان مجور و غریب و دل جان خان حب بسیار مهر با سلمه از خاک  
 آه خوار و داس و دای دل سطور و دست صغیر سینه می نگاشت و درود  
 آمو و در بازوی جان یعنی نگارین نامه تفقد نشان که بیا فشن صورت آینه  
 سکنر محیط جام جمشید و سوادش مثل شب قدر مطلع صبح میاد و یا  
 جوهر مراد و رسک آرزو کشید و تکفل عالم نشا و خوشدلی گردید بیت  
 نامه آور و قاصد حرف و رفتن جمله سخن بر نه غلط فتم که نامه بلکه جاد و نامه  
 بهمان لشکر و نوشاں مجمل اتحاد را که در خلوت که وصال خود را محروم نمیدانند  
 بهمت کشی نامه و پیام باید پرداخت و عشرت کریمان گلشن بهر خیزی را که بکینم  
 از پیش چشم یکدور دور بودن نمی توانستند بخار را رشد را بد فراق باید ساخت  
 نظم مباد آسمان را خانه معمور که یاران را ز یکدیگر کند دور و دو بهم را کنار  
 میری که دارند آدمی از هم جدا بودن نیارند چنان دور افکنند که بعد یکدیگر

لطف آید کند  
 آینه بود از نیلای رسلو  
 که بخت آگاهی از حال  
 بر سر ناز و سوز و غصه  
 کرده بودند بر جان  
 شعله بافتن تن  
 و تنبا بودن و جاکه  
 خالی ۲۴





طاق سبب خاطر مرازک ترست از شیشه میدانی تو هم؟ تا تو انی آمدن ای

شوق سنگین دل بیای حسب ایام و باب است در دوز بار کرد اندن از عابد خان کجا

نواب قدردان عبدالنبی خان بیاد مرقوم کردید و خوبهای خان عالیشان عفو علی خان

از نوشته نسامی بقیین انجامید بعد تشریف آوردن گرامی فکری که باید بنویسد

خواهد ستافت بالفعل در باب ابرای سبندی خان مذکور بدار و عهده منصف

نگارنش یافت ایام جمعیت بکام و توس مرام باده بهر قولباش خان

افزای من مدیونش صهبای شوق سلامت امروز سیر باغ نوبنا بر توجیه عمارت تازه

بطراحی آن مکتب جنستان التفات مرکوز خاطر بود لیدر پیش از عزم عبدالعزیز پلام

بالفتح و تشدید اشتقاق از طبع محققان کردن بنای مکان و نمونه عمارت

جدید را عازم کریمیت نمود که در لویه یاد شتاقان کرد و موعی المیز و لیتخانه

خبر تشریف داشتن در عمری رسانید نظر جمعیت استبانتش آنقدر مستحضر

معمر که در یک صبح از انجا مجوز حرکت نشد بعد ورود سامی صحیفه کتابی در باغ مذکور

تاب تنهایی بنیاد و مهضد ع کردید تا شام با وجود شدت سرما چتر راه بسیر







و بروی یکدیگر عکس پذیر یافتی الضمیر مخاطب مخاطب پذیر با هم اند در بیان این معنی  
 بدل نزدیک کافی است **سیت** دل پیش نیست صورت احوال از و سیرین تا شرح  
 اشتیاق کا بی بیان کند به بدرقه افضل از دستعال تا حال خیریت و اقبال و نور  
 و بخش محال جاگیر شده باشند در سر انجام امور ضروری نوعی تا کید بکار رود که از همها  
 ابرم زود و مرغ دست دید و پیش از انقضای ایام و عده غمان توجیه با نصیحت  
 یا بدتاد دل و دیده مشتاقان مجبور بنور سرور حضور الطاف کنیز منور و سرگرد در آغوش  
 ای اختر سعد بیخ مقصود بیا؛ با بخت خوش طالع مسعود بیا؛ این حرف طلب  
 از زبان قلم است؛ **دل** میطلبد تا بیا زود بیا؛ تا ظهور این تنها از احوال نخست  
 مال خود و اطوار خود و بزرگ آن دیار و صورت سر انجام کار تا نیکه باعث ظهور افتراق  
 پراضطرار گردیده اطلاع فرما باشند که در بزم تنهایی غیر ازین وسیله تسلی خاطر منتظر  
 مقصود نیست با جمیع تمام بجام و نوشن آرام باد **بقدر انباشان** خاتما  
 بسیار مهربان صاحب طفت نشان سلامت بعد مدت حمد و ورود التفات نامه  
 عنایت نمود و یاد از الطاف قدیم داده گلشن انبساط را تازه کی تازه که است نمود

این متن  
 عکس  
 ای بکس  
 پذیر اند  
 عکس  
 صراحت  
 سرای  
 است  
 و اشتیاق  
 رونق پذیر  
 بزم حجت

و بر احوال جاگیر و معانی و مضامین دلپذیر مطلع فرمود نمیداند که از شدت حرارت  
 فراق بر طراز دیار حدیث اشتیاق را بیان سازد بهر حال مصرع و آهانهان و آهانهان  
 شایع حال است که بے یار و بیم غریب سرست بنیاد و دومی نمیکرد و دو ساعتی به سعی و فکر انداخت  
 ۱۳۵۱  
 حجب مهابرت که بفضل الهی غمگین با بنین دلخواه صورت می بندد و سر غمی و دین کا  
 ای انداخته و هر چه مهابرت ۱۲  
 معنی الامور بر مبنای باوقا به صورت توجه و اب نظم الملک بجانب هندوستان  
 جلوه گرفته و موجب وقوع تعویق در ظهور نتایج خدمت گذاری که دیده و الا تا حال آنکه  
 منت کشی را استلزامات بعرضه ظهور میسر سازد از آنجا که پیوسته کار موقوف بوقت است  
 که چون وقت رسید خواهی از بند در میاید که نماند از ترصد که غیر طلب ابوجهی مقصود  
 بتوجه باطن تفتحه و ماطن اعانت فرما باشند که نتیجه سعی عجاله بر منفعت شایسته و دل  
 و دیده در دوری دیده علی اگر محرم پیوسته هر از بند المجدانی را میاید  
 اگر دیار موافق زبان گیسازند فلک بیک تنها چه مستواند کرد از راه بی تکلفی  
 ۱۳۵۲  
 دو شال که با اعتقاد این حب یک رنگ قماش قابلیت ارسال داشت امثالاً لا امر  
 جز بمشهور و صفت ۱۲ غایت  
 ارسال داشت و منت بر سر و دشواری داشت یقین که بدست یاری پسندیدگی  
 مشکوک

این شعر  
 در وصف طغیان کاتب  
 و شورش و بیاد بود  
 باشد که نمیشود  
 بر او نظایر الملک  
 بسوی هندوستان  
 رفته و در  
 نفع اول و سکون  
 نمانی خاکش  
 شد و در دست  
 و خاسته اند  
 و مجازاً گفته  
 کار سبک  
 کردن و خجاست

پسند علم بر بندی خواهد فرشت الله معکم ایما کنتم بقر لباشخان صاحب

مهر بان مخلص است از شداید اشتیاق و وصلت سرایا بخت که بوجه نظر

درف کنجایش ندر نیست هر چند بسیار نویسد کم است بیست قصه شوق ترا که مختصر

خواهم نوشت بیشتر از بیشتر خواهیم نوشت الله الحمد و المنة در حالت شدت انتظار

سای صحیفه دست باد تضمین قیمة حجاب ثواب علی القاب باب اندفاع بعضی تو

و یکی و بیست و تقوین نام اختیار کرانیدیش از نظر کرم نظر بهست بخیر شود

صدقت مشور و در احوال نمود و مطالعه مضامین طرب آئینش انسلاط و لخواه عطا

فرمود همین افضال از دستعال که شامل حال فیض شماست اکثر اوقات بکده درمجا

و به حال صفا ذاتی آن بجمع صفات کمال بوجود دلپسند مذکور محفل که امت منزل میکرد

و حرفی از آن بقوله که هر قوم علم تو در قلم بود خطه خاطر عاظر نیست لهند که زانید

مردم تحصیل حاصل این مناسب دستمه معوق نمود خبر نبضت آیات زهر سمات

به بالا که هات دولت سامعه لامعه دریافت باشت بفضل الهی امید نوی است که عنقر

محفل اتحاد و پیغمبری کرامی رونق تازه گیر و مجالست روحانی رنگ مکالمه زبانی ندر

سلام ابدیت کردین  
بیت مقلد اگر دردت  
است مصراع ثانی است  
مصراع ثان در مقام  
بقیه از شعر در جلد  
نویسد است امیان  
نظم و نثر طاعت  
و معنی علم کبر  
فانم علم خوش  
معقولیت و خوش  
که ادبک صورت ادراک  
بدان حاصل شود و ادراک  
روشن و در خنده صفت  
آن پس صفات کبر  
سامعه بواسطه حرف  
باشد یعنی نبضت آیات  
دولت از سامعه دریافت  
باشد ای جزین بنور  
شماره از آنرا و توفیق  
سنت نهاد دولت حاصل  
شده است





میت و تکلیف شریف شریف بفرموده شریف شریف  
درج انوار حق و کار فرمودن کس را در این اوقات  
بهر حال مانع اند و توفیق و توفیق شریف شریف  
بهر حال مانع اند و توفیق و توفیق شریف شریف  
و اطلاع رسائی شریف شریف شریف شریف  
ای اطلاع مکتوب الیه بکاتبه  
محبت منزلت بار و توفیق و توفیق شریف شریف  
باز داشتن و در رنگ بافتن و در رنگ بافتن  
بهر چند که غیر محبت بار است و پیام بر نمی آید لیکن در ایام حاکمیت که آتش شوق  
همیشه اشتعال دارد و سبب تسلی غیر از تسلی کلک عاطفت ملک متصور نیست که گاه گاه  
باین معجزات قانون تسلی بکار دارند بجا است بقدر لباش خان خان  
مشفق مهر را بر مفری دستان مست بعد دید عینیت نامه عاطفت طراز متضمن  
شکایت نارسانای غایت نیاز و رو دافس طامو و مفرز و مسرور فرمود و  
ز شوق بر چشم پیش گذاشتم کفتم عجب عجب که ای دوستان آمد درین ایام بهات  
جان گز که نصیب بعد با و کاهی اتفاق نیفتاد که بعد صد و سی صحیفه در زرقم  
جوابش تقاعدی راه یافته باشد رسائی نامه بر آن بلوچ علاج بهر حال خط نیست که بیا  
مست بنیاد و تمنای حصول دولت بگذرد و صفت دمی غایت از پیش چشم

درج انوار حق  
بهر حال مانع اند  
و اطلاع رسائی  
محبت منزلت بار  
باز داشتن و در رنگ  
بهر چند که غیر  
همیشه اشتعال  
باین معجزات قانون  
مشفق مهر را بر  
شکایت نارسانای  
ز شوق بر چشم  
جان گز که نصیب  
جوابش تقاعدی  
مست بنیاد و تمنای

اگر دوری خیالات در نظر اندازد و بنویسد باز تشریف فرمود که بگوید آری با دوا خارج  
 مسیح کردی قیاس که حال منزل مقصود رسیده باشند و صد که با طبع قدیم  
 و توجه جمیع بود و مفصل و متواتر بود که در آید که اساس اتحاد حکام باید  
 فرو حقیقت دیات جایگزین است و معلوم کرد و بدو رسید بطعم خبر بدید  
**بغالبان** خان صاحب شوق میرزا سلطان نامه سرشت شامه رسید و مرده و ترب  
 رسید زمان موصلت رسانیده اعجاز مسیحانی بکار برد یعنی بجز دایم این  
 طرب جاوید و قولی که از چندگاه پیشو نشین بود بیکه فعل از تنگوتی نمود و در ح  
 براحت افروود حالاً حکم آنکه **سپید** و صلح چون شود نزدیک طایر شوق نیز کرد  
 مراتب اشتیاق و مدارج انتظار را نا فائز تر دارد و فراموشا و الله تعالی دیده شوق  
 کامیاب تنها میکرد و دوازده منت کشی بیاوم نامه نجات دست میدید و زیاده شوق  
 است و **بفضل الله خان** خان صاحب بایان مسکاد و قطعه عنایت نامه سرشت  
 بیگانه متواتر با الی انکور که هر دانه اش فائز شمع محبت بود در هنگام خوش  
 صهبائی انتظار و رود نشاط نمود و کیفیت اشتیاق را دو بالا نمود و **سپید** نامه تو

له  
 فیکر کرد و کسی نشد و نخواست  
 آن خود خانی محض آئینه  
 ندارد و خیالات در نظر است  
 علت جزای خود و خیالات  
 مانع خود بیکه در خواب  
 بیند و یاد بیداری تصور  
 کرده شود و آینه است  
 با هر یک که نسبت باقت  
 و بعضی بالیدگی و لغو  
 شد و خیالات است  
 حاصل شود و در ح  
 دادن نقشه حاصل  
 شد و نامه ۱۲

فزون گشت نشسته شوقم؛ مکر زنگ قلم بود و ز شراب مداد؛ بهر حال باد از یاد و یارها  
 از خانه آباد و سبب عیش زیاده باد اگر چه درین سفر قلیل گزیده باشد بهر حال باد از یاد و یارها  
 محظوظ شد لیکن بدون رفاقت رفیقان شفیق طبیعت خود نیز رفته صحبت و رفیقان  
 دوست و یارهای این مرغ خوش طبع و شاد است بی تو ز شیرین جود و دل و اندکستی یاریم  
 منتظر چه تماشا کند کشتی عنقریب چون انشا الله العزیز راحت یاریات فیض است صید بند  
 از شبکی انتظار قاصد نامه ای دست و پدیر گذشت ایام دوری بامحو صیورت  
 اظهار خواهد یافت با اتفاق یکدیگر نظیر اتحاد ام از کوان فراق بعرضه ظهور خواهد داشت  
 زیاده شوق و اندک فضل الله خان غلضاح بیار حیرت سلامت کرامی صحیفه  
 بهر کس که با خوشبهای مکر لذت معمور کنار دریا شور کسید و شور شیرینی از بهفت  
 خوان سپهر کند نینده بسود موفور رسانید مصرع ای وقت تو خوش که وقت یا خوش  
 کردی این مرتبه این همه امتداد ایام دوری که نمود و دیگر مقصود بود بهر حال اخیر  
 فیما وقع حالا انشاء الله تعالی عنقریب حجاب محبت اندفاع می پذیرد و اظهار شداید  
 فراق و مدارج اشتیاق بامحو صیورت میکرد و بیت حکمای شوق و شکایتی که در این





محض فضولست <sup>۱۱</sup> مصرع زنیگان غیر نیکیونی نیاید چه زیاد چه عرض نماید  
 بمیر خف قلی میرزا صاحب مهربان سلامت غایت نامه سراپا شکایت  
 رسید و موجب تعجب گردید فی الواقع سعی در تحصیل مقاصد اخروی در نظر گرفته  
 اولی است و صرف نقد اوقات در سرانجام امور دنیوی پیمجا صیت <sup>۱۲</sup> چید  
 چیست که دنیا چیست <sup>۱۳</sup> انیکالی چیست که عجب کجست <sup>۱۴</sup> رب العباد همه را تو فرست  
 فکر معاد در فیتق گرداناد و خیر طلب <sup>۱۵</sup> بیچ جان یا میچکس نوس حرف نمزد که باعث  
 از ردگی گردد هر چنی تا مل نمود کلمه که باعث این همه کلمه تواند شد <sup>۱۶</sup> خام نداشت  
 که از زبان پادشاه باشد <sup>۱۷</sup> و حق المقدور در تقدیم مراسم خدمت لازاری هم  
 نمانده بجز در سینه درینجا و خیل تعلقه شدند و جاگیر <sup>۱۸</sup> که سندان تا حال در میان  
 نیست یافتند معجزه اسبوجه مورد این همه بے توجهی است <sup>۱۹</sup> درین صوت شعر  
 خواجهافظ که از راه بی انصافی بغلام آورده اند <sup>۲۰</sup> صیت بی مزد بود و هر خدمتی که  
 کردم یارب مباد کس را خدمت بے عنایت اگر از نیجانب نوشته شود کنجا ایش  
 دار دهر حال با وجود عدم وقوع تقصیر معترف تقصیرست <sup>۲۱</sup> و متوقع علما زیاده

له باضم بنه  
 از نسبت دنیا و کردن  
 باین نقطه محض  
 له حاجت و آردن  
 که بر روی سبغ و  
 جاکو و جاکو زیادت  
 محتاجی فکله را کس  
 بیگانه تعین منصب  
 از سر کار با داری  
 با امر مقدر کرد و دین  
 لغذا کرد و در انتظار  
 شایسته این واقع  
 که مصلحت سندان است  
 نه زبان خوبشان

والدعا قبوله و افضل سیم مکاتبات خان سرا یا فضل و  
احسان فضل الله خان با عمره دربار و بزرگان روزگار  
بشاه نظام الدین قدس الله سره عرض داشت ارادت گناه  
فضل الله شاه عبودیت را بکار ارض مرسم کورنش آرایش پذیرد دانیده بعرض  
بهره اندوزان چارالش فضل و کمال قبله مال کعبه الفضل خلدوند نیاز گشتان  
خداگان عقیدت اندیشان میسر نکرده در ایام حصول سعادت حضور گنجی سبب  
شدت غفلت که مقتضای بشریت است طبیعت میل تحقیقات نبوده و آنرا  
توجه ظاهر و باطن بسیار غرض تحقیقت دریافت می نمود حال آنکه از دولت طارر  
محروم و در گوشه تنهایی منور نیست اکثر اوقات تلف شده تا سفاک  
مید و فکر تنقیح بعضی مقاصد می کند و نمکند و نشین این شعر و نشین  
میکرد و بیت چو قدر دولت وصل نه اندانستم افراق هر چه میکند نزار است  
بعضی عزیزان که است نشان که بالفعل درین دیار حکم اشتها را بر افراشته اند و  
بجای ضربت جگر و پاش نفاس که صیق آئینه دل است لعلقه زبانی که عبارت  
است

لطف و مصلحت  
پیشانی یکبارگی  
بایک انجمن  
منیر جزو متفکران  
است در کارگاه  
که بگویند و بدین  
فرمان  
پس انظار  
غرض که در حق  
بلکه آن لفظ  
وقت میوه آن لفظ  
الا انما انبات ذات  
حق می نمایند



از گفتن اسم ذات بر زبان نقره شده میگویند دل کجاست که تصفیه اش منظور  
 باشد از اوقات الشَّطَطَاتِ الْمُتَشَوُّطِ و گفتن کلمه که علامت ایمان آوردن است  
 و تکیه فوت گردد و شطوط گردد و شطوط گردد  
 یکبار کافی هر مرتبه تجدید ایمان دلالت میکند بر بقیه کفر خدای شخصه این گروه در حالت  
 نزع بود و عزیزی بقبر ات کلمه ای نگوید و گفت یکبار مسلمان شدم و در دم و پسین اگر کلمه  
 بر زبان انتم کافر مرده باشم و نقد نماز مطلق ندارد که شرک بهم میرسد یعنی عابد و  
 متوجه میشود و امتیاز بر دو که باعث اثبات دو نیست شرک خفی است مدعی خود را  
 انما الله بوده و خریدار از اجماع مدعا و زاول درجه عرفان می بخشد عزت اگر با وجود  
 این سه خلیات دور از کار تو سلسله چشمتی دارند دل را دوت منزل از وید  
 این احوال تحت اسمائی خیر است که در یک طریقی انقدر خجالت طریقی از  
 قبیل یک نام دو بهو که طریقی تصدیق توان کرد و هر چند متماثل شد تسلیم که دفع شده  
 محمود و دور و نمود و ضرورت بعرض این ماجر اگر این جرات گردیده از فضل قدیم  
 امیدوار است که بدست یاری نتیجه کلک گرامت سبک عقده این مشکلات را تحمل  
 انخلا این پذیرد و نا اطمینان خاطر صداقت ما تصور گیر و چون غلام نو بهی لیاقت

ایضا  
 ملک دکانی بسیده  
 سله ما از مد ۵۰  
 سله ما از مد ۵۰

این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نوازی باین عظمت رسید  
 مشمول توجه خاص گردید که تفرات خلافت صوری و معنوی ظهور نماید  
 نظر فرما که مستغنی شوم از بنای بنفش زنیاده چه عرض نماید لیساه نظام الدین  
 موضوع است غلام بلا اشتباه فضل آداب عبودیت را وسیله سعادت و کسب بخت  
 بهره اندوزان بخت فصیاب قبله ارادت نشان کعبه شد پستان میرساند که نذر اثر  
 نامه که امشب کامله صحیح صداقت دثار عبدالمستقر منتظمین بشمار درود و فیض آورد  
 نمود و معجز و مقدر خود کترین در دین و دنیا ذریعه نجات خود و سالیان توجه خاص نمایند  
 و برانکای افضل افضل شمال در همه جا و همه حال با وجود اسباب ریشانی جمعیت کامل  
 مصرع بر کس نیست نازد و مارا تو بپس درین ایام که تشریف آوردن نظام الملک  
 ملک اتفاق افتاد و در بزرگان اینجی و در استقبال شناسند کترین با وجود قلعه قلعه ای بر  
 اعتماد ارادت و اخلاص که نواب معزی امیر را بجناب عالی متحقق است و بتوقع کلماتیکه  
 وقت رخصت فرموده و ابشار الیه در باب علم ارشاد شده بود کار بند جرات گردید  
 جمیع ایستاده بآب متعلق و قلعه گداشته خود جزیره بفاقت نواب قدر و انجم

این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نوازی باین عظمت رسید  
 مشمول توجه خاص گردید که تفرات خلافت صوری و معنوی ظهور نماید  
 نظر فرما که مستغنی شوم از بنای بنفش زنیاده چه عرض نماید لیساه نظام الدین  
 موضوع است غلام بلا اشتباه فضل آداب عبودیت را وسیله سعادت و کسب بخت  
 بهره اندوزان بخت فصیاب قبله ارادت نشان کعبه شد پستان میرساند که نذر اثر  
 نامه که امشب کامله صحیح صداقت دثار عبدالمستقر منتظمین بشمار درود و فیض آورد  
 نمود و معجز و مقدر خود کترین در دین و دنیا ذریعه نجات خود و سالیان توجه خاص نمایند  
 و برانکای افضل افضل شمال در همه جا و همه حال با وجود اسباب ریشانی جمعیت کامل  
 مصرع بر کس نیست نازد و مارا تو بپس درین ایام که تشریف آوردن نظام الملک  
 ملک اتفاق افتاد و در بزرگان اینجی و در استقبال شناسند کترین با وجود قلعه قلعه ای بر  
 اعتماد ارادت و اخلاص که نواب معزی امیر را بجناب عالی متحقق است و بتوقع کلماتیکه  
 وقت رخصت فرموده و ابشار الیه در باب علم ارشاد شده بود کار بند جرات گردید  
 جمیع ایستاده بآب متعلق و قلعه گداشته خود جزیره بفاقت نواب قدر و انجم

این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نوازی باین عظمت رسید

مشمول توجه خاص گردید که تفرات خلافت صوری و معنوی ظهور نماید

نظر فرما که مستغنی شوم از بنای بنفش زنیاده چه عرض نماید لیساه نظام الدین

موضوع است غلام بلا اشتباه فضل آداب عبودیت را وسیله سعادت و کسب بخت

بهره اندوزان بخت فصیاب قبله ارادت نشان کعبه شد پستان میرساند که نذر اثر

نامه که امشب کامله صحیح صداقت دثار عبدالمستقر منتظمین بشمار درود و فیض آورد

نمود و معجز و مقدر خود کترین در دین و دنیا ذریعه نجات خود و سالیان توجه خاص نمایند

و برانکای افضل افضل شمال در همه جا و همه حال با وجود اسباب ریشانی جمعیت کامل

مصرع بر کس نیست نازد و مارا تو بپس درین ایام که تشریف آوردن نظام الملک

ملک اتفاق افتاد و در بزرگان اینجی و در استقبال شناسند کترین با وجود قلعه قلعه ای بر

اعتماد ارادت و اخلاص که نواب معزی امیر را بجناب عالی متحقق است و بتوقع کلماتیکه

وقت رخصت فرموده و ابشار الیه در باب علم ارشاد شده بود کار بند جرات گردید

جمیع ایستاده بآب متعلق و قلعه گداشته خود جزیره بفاقت نواب قدر و انجم

این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نوازی باین عظمت رسید

مشمول توجه خاص گردید که تفرات خلافت صوری و معنوی ظهور نماید

نظر فرما که مستغنی شوم از بنای بنفش زنیاده چه عرض نماید لیساه نظام الدین

موضوع است غلام بلا اشتباه فضل آداب عبودیت را وسیله سعادت و کسب بخت

بهره اندوزان بخت فصیاب قبله ارادت نشان کعبه شد پستان میرساند که نذر اثر

نامه که امشب کامله صحیح صداقت دثار عبدالمستقر منتظمین بشمار درود و فیض آورد

نمود و معجز و مقدر خود کترین در دین و دنیا ذریعه نجات خود و سالیان توجه خاص نمایند

و برانکای افضل افضل شمال در همه جا و همه حال با وجود اسباب ریشانی جمعیت کامل

مصرع بر کس نیست نازد و مارا تو بپس درین ایام که تشریف آوردن نظام الملک

ملک اتفاق افتاد و در بزرگان اینجی و در استقبال شناسند کترین با وجود قلعه قلعه ای بر

عبدالمستقر

نظام الدین

نواب

عبدالمستقر

نظام الدین

نواب

عبدالمستقر

نظام الدین

نواب

عبدالمستقر

نظام الدین

نواب

عبدالمستقر

نظام الدین

نواب

عبدالمستقر

نظام الدین

نواب

عبدالمستقر

نظام الدین

نواب

عبدالمستقر

الاحسان سعاد الشان سلكه الرحمان عازم ملازمت شد انشاء الله العزيز خورشید  
ای ملازمت خواب نظام الملک ۱۲

داخل لشکر فتیحه میشود لیکن از بسکه کم تو جوی نواب نظام بخش عالم در حق قلعہ داران  
ای لشکر لایب هم صرف ۱۳

عموماً مجموع کرد و پنجاه که بدون دست آویز نواز ششماه با تحصال ملاتر جسات  
ای نواز ششماه ششماه ۱۴

نمایند افرورد داشته عجله قاصد جوهره دار روانه جابجائی نمود بجزر گد شش  
ای زود ۱۵

عرفیه نیاز از نظر مبارک نواز شش صحیفه نواب حاکم انتظام بمضمون که موجب  
ای انتظام و مینه حاکم ۱۶

اظهار همدقت غلام که در جناب کرامت تاب و در توانند شد و انشاء الله تمام  
ای جناب نواب هم صرف ۱۷

غلام مثل ترغیبه اشتن نائب قلعہ و رسید باطنیان خاطر جناب نواب محل العباد  
در رخت و غرضش انداخته ۱۸

زود تر خایت شود که در لشکر بودن ملازمت نمودند نخواست و پیش از رسید نواز شش  
مرا در زحمت ۱۹

سعی ملازمت بیجا در نیاب بر قد زود تر توجه شود بجا زیاده توقع لطف و عطا  
ای سعی در باب ملازمت ۲۰

همچنان و همه جانب نواب امیر الامرا حسین علی خان بهادر عرض داشت  
۲۱

قدوی بلا اشتباه محمد فضل الله ای آداب عبودیت را وسیله حصول معادین  
۲۲

پنداشته و تقدیم عقیدتم را در رویه نیل مطالب این انکاشه بعضی باریابان  
در یافتن ۲۳

فیض گنج نواب ملک جناب خورشید رکاب حایه گستر آفتاب فی هر روز  
ای خوش حایه ۲۴

لله کی سبک کارانی  
چچو منو خورشید  
در شایسته و این  
شش و در شایسته  
است شش ای سبک  
دکاهه شش و در شایسته  
شش و در شایسته  
حکمت و در شایسته  
بافتن شش و در شایسته  
استان و در شایسته  
۱۲

نواب میر الامیر ارباب در ناطقه الله الاکبر میسر اند که فدوی از مدتی بتقریب قلعہ داری  
 تهری در زاور و از فاضل دارد و از شرف طاعت قدینا سان فیض سان داغ  
 حرمان بر دل هر چند بمقتضای بندگی قییم که از زمان حضرت خلد مکان در جناب  
 نواب فضل باب قطب ملک موت و حسان هر سپهر فوت و امتنان نواب  
 قطب الملک سلمه الرحمان متحقق شد دل و جان ارادت نشان آینه نشین نایب  
 کرم توانان میدانند و بیاد کرامت بنیاد و دعا زد یاد ماتب فیض بخش و عاثر  
 نوازی روز را شنب و شنب بروز میسر اند لیکن منتها آمنت که خدی در  
 ظلال افصال آفتاب مالک سب عادت پرد از دو جوهر فدویت و اعجاز و رو  
 کار آرد از آنجا که بدون آن فیض در تحصیل این آرزو جرات نمی تواند نمود  
 از فضل و کرم امیدوار و در حکم عالی است که نائب مستقر جامعیت شایسته در  
 قلعہ گذشته خود را در سایه التفات رساند و دیده دل را بکل الجواهر ز آب  
 اقدام فیض الترام نور یاب کرد و آنرا بقبال بزو ال از مطلع احوال طالع باد و ابی  
 و اله الامجد بنواب نظام الملک عرض داشت ارادت اکنه محم فضل الله

الحق قطب ملک نواب  
 در زمانه و در  
 باره جانب ملک  
 از ملک در جناب  
 و شمال عالم  
 واقع شده  
 اند و کجاست  
 خود قایم اند  
 حرکت نمیکند و داغ  
 طبع بنویسد  
 کردن و روشن  
 شدن در

تقدیم مراسم عقیدت را جمیع ذریعه و سبب و سعاد و نشانی پنداشته و عیش  
زین ضریح را منیع ذریعه دریافت دولت دارین نگاشته بعضی هر اندوزان  
جناب ابستطاب علی القاب بنظر ارم فیض اعم سبب هر فضل و کرم قبله معتقدان  
را سبب الا تحقاد کعبه را سخاوت صدق نزد میرساند که صباح و مسا اترام تقدیم  
لوازم دعا اعتلای اعلام دولت و التیام را نوعی از عبادت و الجلال و الاکرام در  
آنانا فائدا و فتنای خایرانروی کما عیست حکم الله و بنظر الغیب اشرع الاحابنه  
بفضل فضل برحق ظهور تا بخش را سبب تمام داعی سبب باش تا صبح ولادت بد  
کین اترام فتنه سحر است و ایتعالی اقبال لایزال را استعجال بر درجه کمال  
که در صورت و معنی رتبه بالاتر از ان منصوب باشد متضا بعد گرداند و دعا گوینا  
و کلام جوان خاص عام سبب افضال کرام و اکامیا مطالب عظمی نموده بکام دل  
را به ویت ویت هر چند فدوی خود را در خویش عیا یا خاصین تواند تصور نمود و لیکن نظر  
بر تفصل عام و بجهت تفصیل اترام خاص که در جناب عالی دارد با وجود عدم لیاقت امیدوار  
فضل و کرم است سبب هر چند سبب اترام بختا نشین در بر من مگر که کرم خویش نگرد

له صفتیتم  
موقوف فیض کلمه تبارک  
سبب بالفتح خدای  
ذاری خوف  
سبب القاب جمع لقب  
نقش بر نامی در آن  
سبب صبح با نام  
خلاف علم که در آن  
سبب صبح منظر و کعبه  
غایت سبب آفتاب  
سبب کرب و محال  
نمودن سبب اترام  
سبب صبح بخت و کعبه  
نیکوای و سبب  
دعای دوست

سایه کرامت سرمایه جاودان نور پیرای فاق بنواب نظام الملک عیادت

صدقت گفته فضل الهی آداب تعلیمات و گزارش لازم کونشانت رازینت فرق  
دستی <sup>بسته بکنه چیزه رسیده ۱۲</sup>

ارادت الهی بعضی بلایان آستان فیض نشان نواب عالم قیام قبله مرشد پرستان کعبه  
های بر روی ۱۳

عقیدت پرستان میرساند که در زمان سعید و ساعت اسعد که سعادت از ان هرعت  
شرکت بکسرتین خیر و طینت و عمارت بجنه طبیعت ۱۴ غایت

سرگرم کسب عادت بود نسیم فیض میم نوید طرب جاوید ارالیشان چارالش وزارت بمرنج  
سرگرم بجدد کاره کشفه شکر ۱۵

بهاگش کرامت التفات یعنی ذات تقدس صفات بختگاه معقده ان صدقت انما رنگ  
ای ۱۶

گل بهار آشنایی شگفتی دایمی نمود در ازای تنبلیت این خرده جان بخش اگر سرشار قدیم  
شکر ۱۷

بشارت تو ام معتبرترین بشارت طرب اشارت نماید بجا است اگر در تقدیم  
ای خرده رساننده ۱۸

این عطیه سینه جبین نیاز بر زمین جوید بحر اندوه فرساید نرا بریت برین خرده که  
روشن ۱۹

جان فشام دوست بکه این خرده آسایش جان ما است باو متعال انمقده عیش  
عشر ۲۰

ترجیه واسطه آسایش فدویان راسخ الاعتقاد گردانده بوسیله فیض عالی آرزو طلبان  
فدا شوندگان ۲۱

عالم را بر ابد دل رساند آفتاب ظلال انضال جاودان نور بخش جهان باد با لنون  
و الصاد ۲۲

بنواب مبارز خان عرض نیاز سرشت بلا اشتباه فضل الهی بکجا مستطاب  
ای ۲۳

سایه کرامت سرمایه جاودان نور پیرای فاق بنواب نظام الملک عیادت  
صدقت گفته فضل الهی آداب تعلیمات و گزارش لازم کونشانت رازینت فرق  
دستی بسته بکنه چیزه رسیده ۱۲  
ارادت الهی بعضی بلایان آستان فیض نشان نواب عالم قیام قبله مرشد پرستان کعبه  
های بر روی ۱۳  
عقیدت پرستان میرساند که در زمان سعید و ساعت اسعد که سعادت از ان هرعت  
شرکت بکسرتین خیر و طینت و عمارت بجنه طبیعت ۱۴ غایت  
سرگرم کسب عادت بود نسیم فیض میم نوید طرب جاوید ارالیشان چارالش وزارت بمرنج  
سرگرم بجدد کاره کشفه شکر ۱۵  
بهاگش کرامت التفات یعنی ذات تقدس صفات بختگاه معقده ان صدقت انما رنگ  
ای ۱۶  
گل بهار آشنایی شگفتی دایمی نمود در ازای تنبلیت این خرده جان بخش اگر سرشار قدیم  
شکر ۱۷  
بشارت تو ام معتبرترین بشارت طرب اشارت نماید بجا است اگر در تقدیم  
ای خرده رساننده ۱۸  
این عطیه سینه جبین نیاز بر زمین جوید بحر اندوه فرساید نرا بریت برین خرده که  
روشن ۱۹  
جان فشام دوست بکه این خرده آسایش جان ما است باو متعال انمقده عیش  
عشر ۲۰  
ترجیه واسطه آسایش فدویان راسخ الاعتقاد گردانده بوسیله فیض عالی آرزو طلبان  
فدا شوندگان ۲۱  
عالم را بر ابد دل رساند آفتاب ظلال انضال جاودان نور بخش جهان باد با لنون  
و الصاد ۲۲  
بنواب مبارز خان عرض نیاز سرشت بلا اشتباه فضل الهی بکجا مستطاب  
ای ۲۳



نواب حسا قدران فیض سان علیان سلامت شرف نجات و نگاه <sup>دقت و شدت</sup> <sup>دقت و شدت</sup>  
 همیشه زاده خان مغفرت نشان لبالتحان و فیض اسطفا وکیل شاه شهبان  
 محمد عظم شاه السبب روزگار از دست بسیار گرفتار شکنی اضطراب است درین موقع  
 قدر شناسی قدیم فیض عمیم خود را در سایه الطاف بکاف رسانیده مستعدی که در  
 سبک لکران عالی السلاک یافته بقیه عمر در ظلال فیض شمال سر برد از آنجا که جوان  
 شایسته وارد و دودمان عمده است بودن این قسم بجای آورد و طلب سرکار و مقدار <sup>خاندان</sup>  
 صلاح دولت دانسته بعضی احوال مشارالیه آشنای قدیم خیر طلب اجرات نموده و  
 است که بشمول فضل و کرم امتیاز یافته در رکاب سعادت مستعد جان فشانی باشد <sup>سازگاری و تامل در اندیشه</sup>  
**به سعیدین خان** خانصا مهربان مشفق مخلص سلامت و شرف از وقوع  
 واقعه رونق بخش تنق عصمت <sup>پرونده ۱۲</sup> <sup>پاکدینی ۱۲</sup> چند و ده عصر غفر الله تعالی تیره زده شکست و اوراق  
 صبر چون برگ گل شدت صبر غم ازیم بخت از آنجا که درین باب طبع ثبات میجست  
 زحمت دوام اقامت چنانچه آگاه دلی ازین معنی آگاهی میدهد رباعی اندیشه زمر  
 مصطفی بایک رویشاوی و طرب بکار با باید کرد او با ترف و کمال خود زنده ماندن

که آنکس با دفع  
 احوال کند ما و  
 آنکس با دفع  
 سه نجات و  
 فتح عظیم از گواران و  
 گزینگان است  
 بکار و شرف و  
 و دهه و بی گزین  
 بخند و در رکاب  
 یعنی که بیک بافت  
 حصول سعادت است



ما را طمع خام چرا باید کرد و غیر از آنکه مهر خوشی بر لبش که گزارد و چاره ندارد  
 میخو است که باین قرب مسافت منت کش تغیرت نویسی نبوده خود بخندست  
 فیض محبت رسد و بتقدیم مراسم فاتحه پرداخته شمه از نایب داری نشاکون و  
 فساد که وجودش ترکیب یافته افساد است بمعرض در آرد لیکن بنا بر یک  
 معنی و تقید متصدیان بادشاهی در باب بر نیامدن اعدا ران از قلعه که در سونلا  
 مجدداً بظهور شتافته در ظهور این آرزو معذور است از صد که بمقتضای الطاف عظیم  
 بعد مکانی از نظر اعتبار و در انداخته و بجهه جاویده حال اصدقت منزل دایره  
 استان فیض نشان شریک شادی غم تصور نمایند و غیر صوب پدید آید از الم این  
 جان گز ابا ز داشته حدود و بزرگ قبیل را بسوی کشور شکیب را ببری نوایند  
 بنا لیکن بر مرده بیدار که مرده صابری نخواهد فریاد استقلال معنوی  
 حال شامل حال فیض اتمان در برای که نهی رام رای حب بسیار صبر با کم کم فرما  
 اشتیاق و اوصالت را پامست از حد تکریر و تفریح تجاوز نمود و چند از راه اتحاد و  
 دولت پیغمبری و معانی همیشه حاصل است لیکن با وجود اینهمه قرب مکانی دوام بقدر

لفظ ناگفته  
 مشتق از زاردن و نایب  
 نایب بمعنی او که درون و نایب  
 مشتق از نال و نشتن خطا است  
 شمه بمعنی آفریننده و نایب  
 کردن و مجاز بمعنی جان  
 و عالم متعلق به خود و کون  
 و نایب و نایب  
 نشا است بمعنی بوی  
 شدن و تباها گردیدن  
 و نطق نشا را بصورت  
 نشا نوشتن خطا است

جسمانی دل آرزو پرست را در گرداب اضطراب و دوختن طبع حفظه قابو طلبی آرد.

نہمکنے فرصت ۱۲

و قایم مسواخ از دو قلعه قدم بیرون نمیتواند گذاشت مصرع و در بابی شوق را  
بینه احادیث را

یعنی اخبار نویسان۔

مائع درودیدوار نیست؛ اگر با ستر ضای آبخانه اجازت شود بخاطر جمع بخت بر

خوشنودی خواستن ۱۲

و دل و دیده را بکام دل رساند و بر تقدیر تقدیر نیمنی نمود و عده سیر این نواح

که پیش ازین مکرر از زبان فیض ترجمان تراوش یافته چشم راه توجه و انبساط

غمِ اسرار تو بردہ ام، زنجیرِ دوزخِ دہ ام، قدمی بر پیش منی کشا، نفسے

چو جان به بدن در آید زیاده شوق الدعا فیه الموعده بالغالب خان بہادر

خانصبا کرامت انما شمسو ارمضار استغنا سلامت از استماع خبر ترک قتلو

پیداوار ۱۲ بل پر موشدن ۱۲

فایده که بمقتضای محبت ذاتی جوایز دانه دست از دنیا و مافیها برداشتن

اگرچہ اول بنابر استیلا اسباب بشریت المروء و نحوہ ولیکو آخر کار دل عاقبت میں

ای غالب شدن ۱۲ بر حاکم ۱۲  
بر دلآوری آن که تا ز معدن طلب آفرینها نمود و در اختیار زمان تجسس کشید مصرع

از نیست کار دیگری این کار است این کار و وقت مقتضی است

اگر چند دیگر سطر عاود که نامه خود را ملاحظه می نمودند و نظر ظاهر برینان مناسب

۱۲ غایت  
 السان را بکشد بر بخت  
 که کلام و دست خص  
 ترخان نفع و عمل جیب  
 ۱۳ غایت  
 سواخ موقایع ۱۳  
 شدن از شر قاضی ارباب  
 پسندیده باشد جمع غنم  
 و دیوید بی خوش و نا  
 و از شر پهلوانین نقطه  
 سواخ و دیوید و در اوقات  
 کارزار جمع و قبیله ۱۴  
 و جوارش در حال اخبار  
 سواخ موقایع با نفع و دیوید

بهر حال حال که طشت شکر از بام افتاد و خوشنیت در عرصه طلب جان در آمدی  
مطلق نیکو بخت علی فکر که مقام متبیهان است رساند و کسب مقاصد مافی الضمیر کرد  
سبب نیست جان بازی اگر داری خدا فرض دما و کج از این برایم بنویسی  
دلت معور باد و یقین که دوام ذکر و التماس فکر که مفتاح ابواب فیض سعادت است  
انتظام بخش حیرات و اوقات خواهند بود که فرض دایمی عبارت از این عبادت است  
یا مویا مویا زین دل کیانی لوگ جانیست یا مویا مویا مویا مویا مویا مویا مویا  
الحال از آن هر سیه کمال توقع مرعاب داری و اخلاص داشتن این سر و کوفتن است  
چنانچه تجربه کاران جهان دیده گفته اند و ما جوگی کا گیت ایند کی کیا میریت  
لیکن این واقف واقف ظاهر و باطن هر نواید بود که اختصار زدت عمر خادم فقر او  
عازم ترک دنیا است اما بقصای مشیت الهی با وجودی که چندی از بند علایق  
و انجمنی تواند مانی یافت خصوصاً در این ایام سبب بنگامه محال باشد جز است  
است و غم جرم دار که بعد بر آمدن از قلعه در گوشه قناعت بی و امان دل از  
دنیا دنی بر چینه سبب زدم بهر آن بخانه کش میزد بدید خدا هم نامش اگر

طشت زار انقادی  
رسو شدن و فاش شدن  
راز است عبارت از حق  
سبب طلب یا در عبادت از حق  
آنجاست است که نظر کردن  
صفت و ظاهر و باطن  
حالت دارد است تفکر و فاعلی  
الله و التفکر و ذاتی است  
سبب تجربه و معرمان و در باب  
بزرگ داشت حق تعالی کشود  
و در صدد و کار آن یعنی آرزویش  
از دار و حال و شایسته  
مامل است و از ذکر و سبب  
موصول است و دست  
آرزو و شربان دوست  
که می تواند دوستی اینان  
چکار آید

اینست که در این مقام  
تغییر مقام  
مخوف نیست  
تغییر و خجسته  
راست است

احقر را بعد دو نیم نغمه تصور نموده از دایره ارباب دنیا بیرون خیال فرموده  
ای بار و مانند  
ایست  
یکبار عیال قافض را برده و سازند بجا است و در ابتدا ای سلوک دیدن فقر از  
ای غره بسیار خیره از غره چه با من غره است  
جمله واجبات است غالبکه دیدن خدا را فقر ایم از کالی جستایستی امن بنایابی  
چون کیم مژگو اقل ان مژگو از اقلیم ظاهر متوجه عالم باطن شده اند این ملاقات را  
ایست  
در حقیقت ملاقات و آسین تصور نموده قدم بجه باید فرمود که احقر نمیتواند از قطع  
و الا مقصود می بود مصرع هم اگر لطف نمایان زندگانی چند تا افامروت طالع با  
بغالبخان خانصاحب ای شان کرامت نشان سلامت شوق در یافت  
سراپا به به به ایست که در ظرف حرف تواند گنجید یا خرد نکته سنج شطری ازان  
ایست  
بمیزان عبارت تواند سجد اگر برسم مترسمان روزگار بوجده ان حواله نماید  
ایست  
تجصیل حاصل بر داخته باشد که حال اول فراغت منزل ان شمع محفل موت و عطا  
مرا از به فائده زیرا که آنچه حاصل است تجصیل شمع است و فائده ندارد  
از سوز و گداز دلهای صداقت استمانتیره و به پروا است  
تست از به کس به نیاز گویم دلهای بسوز و گویم جابه با باز به حید شایعانی  
ایست  
مانع تقارب روحانی که نا فانا روح پیر و روح افزا است نمیتواند شد لیکن  
ایست

بزمین صدق شون و دو مالک با تو من کے ملین جو نہیں ملین کس پر تو کو کہد  
 و یکمین کے جات من من کی پر تو منجا است کہ از تکلیف دل ویدہ با قصال  
 موصلت وافر المستر پر از چون درینو لا از نوشته ارباب سوانح و وقایع مصر  
 و الارسیده کہ قلعا دران قلعہ کرنا تک در قلعہ متعلقہ نمی باشند و از آن برای  
 تحقیق انیمعی تعین شده اند و اب سادات انتساب معلی القاب کج قلعا  
 اقرار جا تب در باب بریامین از قلعه تا کید نموده اند لہذا بالفعل بطور این  
 ارادہ مناسب ندیدر صد کہ بموجب عدہ کہ حکم او فو ما لغیرہ و لازم ارباب کمال  
 است چند ہی سیر این دیار تو بہ فرمایند و الا بتوجہ باطن فیض موالن متوجہ شوند  
 کہ دل دوستی منزل تمنا بعت ضمیر حقانی تحمیر و شناس کشو فراموشی و بی پروائی  
 بودہ ہر دم بیاد کرامی تصدیق لا یطاق نکشد قطعہ مرسون غیاث تو ام کردہ  
 الطاف ہر خطہ قدم رجبہ غنائی کمال ہم غنہ زرقہ تقصیر جدای دوست چہ تو ہم ہرگز  
 بخیاالت نسیم دای کمالہ مراجع فراموشی در کاشت مراثب یا فو ما فی درافراشید  
 بہ قولباش خان خانصہ بسیار مہربان جان دل و جان مستکبایں

لے  
 توجہ آری نسبت بہا  
 جہادہ ما لکند و از دین جہادہ  
 در دین و از دین و دین  
 باید دانست کہ ہمہ  
 است و در بابی غنی بطور  
 بنظر این بابیات  
 مشکوہ دست کہ عوار  
 از با وجود جہاد از مصلحت  
 ثانی بیست و نہ  
 چاہی از مصلحت  
 مقصود مصلحت  
 از دین کما بیاد و از  
 کہ لب در آمدن و از  
 خیال من مرسون غیاث  
 کردہ ہم و ہم  
 بواقع کہ لب  
 عذر آن نمی آید کہ در وقت  
 این است کہ اگر طاقت  
 خود خیال تو نیست و ہم  
 ادبات بطور دیگر ہم  
 اصل حال تصور است  
 گذشتن تو در خیال من  
 یاد آور من ای با وجود  
 کا ہی از دین تو در دین  
 نیم تقصیر در حق تو  
 عندی آن

داستان اشتیاق و شرح شداید فراق اگر بدست یاری ظلم و زبان متصور بود از  
 هزار یکی از بسیار اندک که بحر یقین بر آ آورده ساعتی بدست آویز این شغل دلاویز  
 از دست آلام دوری می آسود حیف که با دیا خانه خوشترام درین وادی جان کز  
 افکنده <sup>ای عجب است</sup> <sup>ای عجب است</sup> زبان ناطقه شیرین کلام درین محبت هوش را با هر در کم <sup>ای عجب است</sup> <sup>ای عجب است</sup>  
 اگر ز شرح اشتیاق نماند نامه ما چون زبان لکال هرگز نماند <sup>ای عجب است</sup> <sup>ای عجب است</sup> ضمیر زهر خنجر  
 آن مهربان به نظیر که مشتاق انوار سنی صافی است و شاید بمعنی دلپذیر کامی است  
**فرد** جد بهر محبت از دو جانب میشود یا ریخته اند و چون یا ریخته اند و دم بعد  
 مدت بعد اگر فانی نه غایت شما <sup>ای دور تو</sup> <sup>ای دور تو</sup> متضمن حصول خصلت از جناب نواب خطاب  
 عبد البی خان بجانب جلال جایگزین <sup>ای دور تو</sup> <sup>ای دور تو</sup> انکه پس از انقراض امور باز بجای امت نواب  
 مغربی الیه رسیده باستحصال خصلت این است پردازند و اظهار مقصد جایگزین <sup>ای دور تو</sup> <sup>ای دور تو</sup>  
 اجاره نرسنگ اوقانون گو و وکیل نادر و پندت <sup>ای دور تو</sup> <sup>ای دور تو</sup> و سندی عا پروانه ضبطی جای  
 و لیسری بگنوت صدیوال نزول اجلال فرمود و تصور امتداد ایام مهابرت و شلاق  
 را که چهره به قدم مسرت ازوم بود <sup>ای دور تو</sup> <sup>ای دور تو</sup> بمحافل اضطرابی قتی نمود مصرع فریاد

کاف فارسی  
 ایندو مانتها  
 غنیمت  
 و جوار  
 مشتاق  
 با کبر  
 شکن  
 و کرب  
 این  
 مضرب  
 مقدم  
 مصداق  
 آمدن  
 و جوار  
 سفر



بنا فی فضل مآب در کوثر جان دارد و مقتضای ارادت باطنی آنا فانا خود را در سنگ  
 باریابان بنم روحانی که تبعه جانی حاجب و جازان نیست و نشسته حضور  
 غیبت ندارد و مسلک هم شمار و تقدیم ماسم ادخیه نیاز از حکم الله بطریق  
 اشروع الاجابة جمیل و سیله حل مقاصد نشانتین می پذیرد و فرود دست یستم  
 است از دامت ایمی دارم که با سر و بلند است با حقیقت حوال شش  
 زبانی خان مهربان خانم خان دولت ساعده فیض لامعه دریافته باشد که با وجود  
 عدم اراده اقامت این ملک از چند گاه با مقتضای قید الما اشد من قید  
 الحیدیه بتقریب قلعه داری تری متعلقه پایا بارت در کنج حمل منروی است و  
 بتکلیف دیده را مد رسیده همیشه آرزو مند ادراک سعادت بزرگان صورتی و معنوی  
 شد الحمد لله که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام فرده قدوم مهمت لزوم به  
 خجسته بنیاد جان تازه بقالب افروده دمید و سامعه را رشک مهر کرد دید  
 بنا علیه عیضه شسته بجان فای علی القاب امیر الامرا بیا در مقنن راستدای  
 حکم طبع و اجازت گذاشتن نائب در قلعه مذکور ابلاغ داشته در باب اجا

نام از ایشم دان  
 سنج از پیر سفید کلاه  
 سه قدم و پنج پا  
 نیست و پیشکش  
 است و در پنجافتن  
 بیک جای قدم نیست  
 جانش بدین راهی  
 با صوفی سلسله  
 بر کلاه کامیاب  
 و من خود را نام









بهر حال او عالم الغیب و الشهاده شایه حال است که دمی از یاد مسرت بنیاد  
 و مراعات مراتب حفظ الغیب بلکه از تقدیم مراسم و کالت غافل نیست <sup>بیت</sup>  
 حفظ الغیب <sup>حفظ الغیب</sup> کسی را در عجب او آنجونی و یکی یاد در آستانه <sup>بیت</sup>  
 روز و شب و روز زبان است مرا نام کسی من چه گویم که چه نام است تو هم میدانی  
 درین ایام اگر کاهی در ترقیم قایم بود و شایم تقاعد واقع شود نه از فراموشی  
 است بجان آرزو و سهرای امید که زیاده ازین دل مشتاق ببارت  
 نامه و پیام نمیتواند برداشت منتی آمنت که بزم محبت بند است  
 مجمع الکمال <sup>بیت</sup> رونق گیرد و عجا است روحانی رنگ مکالمه زبانی پذیرد  
 کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی من باشم و وی باشد و کی باشد و کی  
 مقید و اعجمی شدن فرخ سیر و زیب یافتن اورنگات عالی صفا محمد فیض <sup>بیت</sup>  
 مستوع <sup>نام پادشاه دلی</sup> باشد <sup>بیت</sup> جهان چون کمان حلقه بیدار است که هر لحظه  
 قبضه دیگر است <sup>بیت</sup> سکه که از حضور رسیده یعنی <sup>ای حضور در قیام</sup> زرد سکه سبز باطل  
 برکات آشنایسته کج و بر رفیع الدرجات بزرگان این دیار لفظ میند که دل  
 انحصار است پسندیدند بعد از انوار سعادت انساب معطی القاسم که غی

لایعای است  
 کسی را تقصیر است  
 که از زبان بجا نیست  
 زین ایام تا بعد از این  
 که در دین قایل است  
 ذات معصوم او است  
 تقاعد از کار و کار  
 باز نشستن و از کار  
 باز آمدن از کار

که بعضی اغرض در اینجا فکر نموده اند بجهت آن محک عیار سخن اطلاق فرموده  
 اند یقین که آن خبر و ملک سخن دانی بر انتخاب کتفانه نموده که تازه که صفا  
 سکه اقدیم بهتر توانند شد درست نموده خواهند فرستاد که کهنه و  
 بفرستند زیاده بر شوق که مافوقش مقصود نیست چه نویسه و **تولش**  
 آنافا نایب نجاب حلیه جوان مست عیست که ایام حرمان حضور موقوفه  
 خانصاحب مهربان مهربان صاحب قدر دان ملک المنان بروقی آرزو  
 منتظران بصیرت نمایان منتقضه گردانده قریب مجیب گردیدی چه  
 قدر شته دیدار تو ام بخوابی مد عرق لوده در آغوش مرا پیش ازین گاه  
 بعد سال ماه ورود گرامی صحایف مسرت آمو و عکسار دل دیده غم دیده  
 مینمود و در نور دان شیت اضطراب و شناسک شوا انبساط میفرمود  
 بوقلمون مزاج که هر دم شعیده جدید بر روی کار می آرد و سر خط داغ تازه  
 بر دل ارباب وفا میگذارد و اینقدر رنم توانست دید و بفریب هجوم  
 محال جاگیر عیان توجه از یاد میجو در این مشتاق معطوف گردانید رباعی که

اول دفعه ای جمله  
 سنگ از زانین  
 درین جای اول  
 سبک از اینجا  
 ۲ اغیات  
 وقت بدینون اول بسیار  
 و نعمت دهنده  
 ۲ اغیات  
 آورده حال فاعل  
 کنایه از دندان و دندان  
 باند و حالت دودین  
 عرق لوده دندان لدم  
 ۳ بوقلمون  
 نوع از دوسه  
 بر خط رنگ و بام  
 ۲ اغیات

داشتم این گمان که شادم کنی کاری چون زمانه بر مردم کنی بآنان که  
 بیادست بگذرانم همه عمری گذرانی و تو یادم کنی تا بهر کیف کم وقت  
 نمیکند و که انتظار اجازت جمیع آثار با الفصام آلام دوری موجب  
 جمعیت دل نگرده ز صد که غم فراموشی علاوه در دجائی نسا زنده نگاه  
 با لیا محو ای یاد آور یار دازند <sup>بیت</sup> چه لازم است فلک قیامت  
 تقدیر نیست بهر هزاران اسیر یک جلاد آفتاب یاد فرمایا طلوع  
**به قولی شایان** خانصاحب بسیار مهربان من رونق بخش محفل  
 جانم سلامت هر چند وعده ملاقات بتقریب رخصت بعد حصه رخصت  
 از حجاب زوایب مطاب تغنی لالقاب مصمم است لیکن دل مشتاق  
 تحمل انتظار بر خود شاق داشته ام روز چشمم بر آه قدوم بهجت لزوم است  
 که مره پیش از در میان آمدن حرف رخصت که هیچ گشتی نشود اطمینان  
 خاطر بدولت موصلت سراپا مسرت بهره امانه ز کرد و اگر تقیید  
 متصدیان پادشاهی نفع بر عمل از قلعہ میبود و دستار بر یادین روزگار

این که وقت هم  
 نمیکند و که  
 میسر و کوشش جمع  
 و عدل کردن و جای  
 باند از رخ و عجب  
 بیضا ای فلک  
 بجز قند گاهی  
 حاجت نیست چای  
 زود اسیر یک  
 تقرب نزدیک  
 در اصلاح دادن  
 مستغرق مطلوب



به پروائی شریف از حال مجبوران نحیف پرداخته این جاده تقسیم را یکقسم  
 نمود **میت** سردمیزی بسکه در دلبامردم جا گرفت و روی کرم از کس  
 نمی نیم غیر از آفتاب اگر چه فضل او تعالی شان امید را نسخ است که ظهور نایب <sup>مختار</sup>  
 که بپاس لوازم حفظ الغیب بتقدیم رسیده و میر و بلا حظ اخلاص و شیها که شوی  
 منزلمان و کار است با نظار <sup>مکمل</sup> این غنچه <sup>مکمل</sup> انتظار پیام و نامه بجا  
 بخشیده بگام دل کامیاب برین آرزو گرداند و شیه لبان صحرای <sup>مکمل</sup>  
 دما بجزرت را بر شیه جان بخش مواصلت رساند لیکن تا ظهور این <sup>مکمل</sup>  
 نظر بر اطمینان خاطر منتظران اخبار رجعت آثار بطور قدیم که چشم ز غنچه <sup>مکمل</sup>  
 مستعدی یاد آوریم است **میت** به راست اندان چمن آرزو که بگام دل  
 شمری رسد و من رفتنی خبری که ز نامه کل بسری رسد بعضی حقایق <sup>مکمل</sup>  
 از نوشته میزرای مکرم میرزا محمد ششم در تقدیم مراسم و داد شرعی <sup>مکمل</sup>  
 دوستدارند واضحی تفقد آنها خواهد کردید زیاد هر چه تواند نوشت  
 شرفست و بلبایم دوری ضروری کوتاه باد به قریب <sup>مکمل</sup>



فخما صاحب بسیار هم یاکم یاد آور میجو ران سلامت شرح در دوری که  
 بمقتضای اتحاد معنوی از هزار یک و از بسیار اندک البته عکس بر میرات  
 ضمیر مهر تنویر خواهد بود و تقسیم آوردن تحصیل حاصل دانسته با ظهار مطلب لازم  
 الاظهار می پردازد که میرزای قدردان مورد فیض ازلی میرزا خفای کماله الله  
 العلیم العالی از مدتی کسان خود را جهت خریدی جبره و بازیم راه شاه باز  
 صیدگاه قدردانی میرزا جانی به بنگاله فرستاده بودند کسان مذکور که  
 جبره و باز بعد عمری بتلاش بسیار بدست آورده غم منزل مقصود نمودند  
 ظاهرا حقیقت باز که در طول و عرض جوهر تیز و ازی از جوش و آتین  
 داشت بعرض فغان محققان ناظم بنگاله رسید طلبیدند و دیدند و پسندیدند  
 کسان مذکور که معرفت میرزائی مسطور در ایدانها  
 ناجی آنقدر شناسایی می قدر حاصل کرده بودند هر چند سعی نمودند چون  
 مذکور سفر گزیده عالم قدس شده بود نتیجه سعی آنها بعضی ظهور جلوه نمود  
 لاجرا باز کردند اتفاقا قادر اشتهار راه جبره بمقتضای آئین در فضائی پدید

له تحصیل  
 حاصل غنی خیر حاصل  
 را حاصل کردند و در این  
 خود میباید باشند و در این  
 لغت باز اشاره بسبب است  
 شرح دوری البسب است  
 میدانند باین کار لغوی  
 فایده است ۱۲  
 معروف است از اتفاق شاه  
 زادگان بودند و در  
 زادگان طلاق نموده  
 ایران رسالت اطلاق نمایند  
 اینان بختی از می زنند  
 و خنثی میزنند  
 استعمال کنند از غی  
 بغیر اول و کور میزنند  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







چون طالع شتر دادم در باغ وصل بنگر امرو از فراق یار می پیچم چو مار؛  
 بهر حال مصرع چون آگهی تیون را جویت سوخته پیش ازین نواب <sup>مجلس</sup>  
 القاب مبارز خان بهادر در هنگام تشریف داشت بطرف بجواره مکرر <sup>و عده</sup>  
 بذل فضل و کم بعد مراجعت نموده پروانه تکیه در باب اعیان زرافیا که <sup>ازین</sup>  
 سدی بلال قیمت می نخبه از رویه خرید تاحال که مدت پنج سال گذشته  
 دایم بوصول رسیده غایت فرمودند چون ریا نظر آیات <sup>در مرتبه بود</sup> و اثر  
 ظریف نمود درینو که شهر حیدرآباد بذات فیضیات نواب مستطاب <sup>به ره یاب است</sup>  
 و آنهم باین عالیقدر حلقه رونق افریان محفل فیض منزل اند <sup>عمر رضیه نجاب عالی</sup>  
 در باب یاد دینی و اعیان فیضال در باره انفصال مقدمه مرقومه <sup>در مسکن</sup> دید  
 بتوجه <sup>بوی</sup> در وقت حاصل نظر کنیز و دو نوع توجه مبذول که دو <sup>که مضمون</sup>  
 درجه اجابت یاد و نتیجه اش بحال <sup>بهر صفت</sup> ظاهر شد بدین زیاد چو لب بد <sup>خبر شوق</sup>  
 که شترش زبان قلم برمی تابد <sup>بنواب</sup> **مختتم خان** <sup>نواصاح</sup> فیض سان <sup>شیر</sup>  
 فلک و احسان سلامت شتر تنهای طاعت فیض آنگاه اگر <sup>بستاری</sup> حرف

این شعر در  
 میهن فخر دارد و در  
 جبهه مقتدر  
 عاقبت فخر  
 و آنکه در  
 سینه خود  
 میخیزد و  
 آفرین  
 قلم و  
 شرح آن ندارد





هنگام فیض عام مخلص مجبور از دید دور و بدل حضور برگزیده میسر نگذشت و  
 بجز آنکه فکر منصب قبالتار نور چشمی میر محمد علی طالب التعمیر و زاد قهره با  
 اقامت نشین در طلال تقد استمال مطلق مخاطر گشت نظر بر الطاف قدیم  
 احتمال انهمه تغافل از ان مهربان شفیق مصرع تصور نیست که عقلش نمکند  
 تصدیق غالب که معجون دولت این روزگار را کیفیت غیاز نشسته فراموشی  
 نیست بیت هر که دولت یافت شست از خاطر خود نام ما اوج دولت  
 نسیان آدرایام ما بهر حال آئیده اگر بتلافی گذشته برداخته متوجه مراتب  
 حفظ الغیب باشد بجایست که دوستدار در دربار گردون اقتدار بخیر از ان  
 مهربانی آشنای که درین قحط سال موت توقع پایش نمانی ازود شسته  
 ندارد و از زود انشان در حضور یونور خیمه طاعت مستحق محبت که  
 دیر باز میامین تحقق یافته است که در باب مهر انجام امور مختص مجبور مستقر  
 در وکیل نباشند که مخلص در امور خود وکیل مطلق مشفق بر حق اتمشوق قدیم را  
 میدانند پس زیاده زیاده است بخواب طبع علیجان مهربان صاحب خاص

خداوند  
 را در غیب او  
 خوی باد در  
 طاعت مخلص  
 و سکون کند  
 در دین بالفتح  
 کار و بار سپرد  
 کشف





طرف آنها زبان توبه فرما در باب عدم فراغت دیهات بسا هم مذکور ضروریست  
چه نویسد جز شوق موفور و آرزوی حضور موفور به میر محمد کاشف خود  
سعادتیوید اقبال مندا طال الله عمرکم و زیاده قدر کم از استماع اخبار و طفت آثار  
واقعه الم آفرین خان مغفرت نشان جهان قلیخان و میر غفران باب میر محمد  
غم بر غم افرو و دواغ بر باد دواغ و نغمه و از اینجا که باقتضای کس بقدرت می بخشد  
و که و مدد بقاوت پیش پیشین شاه راه در پیش کما قبل رباعی انسان ز یکدیگر  
جگر ریش اند قومی پیش و جماعتی بیشتر اند در غربت مرگ بیم نهائی نیست  
یار این عزیزان طرف بیشتر اند چالاجاره این مرد میدان و اعزاز رضا بقضا  
و کسان کسان خود را با حسن صبر و شکیبایی در نایاب امر ایراجا و واقف موز  
گون و فساد که بمقتضای فطرت بر بیهوشی این در نایاب مدارای پرده اند  
یقین میرز شسته استغفال از دست نداده بداد و بی دل داری و اما ندای است  
طلب خدایند پر دخت و خیر طلب منتظر اخبار خیریت جمیع خود دانسته بتواتر  
از احوال خیر اهل مطلع خواهند خست عمر کم زید رب المجید خواجهمحمد الشیخ خان

لے دیا کہیں تو نہ فتح  
 عین میں ہے ایک جاوے  
 رستہ میں نہان قیامت  
 روزِ حال کا رازِ غایت  
 سلاصلہ بنا رکھا ہے  
 صفحہ فہمی کے پیر  
 کوئی تو فتح ہی تو ہے  
 ہمتاں ہو وہ وہ  
 آج صفت ہی دھڑلے  
 نہا بغیر اور تے  
 معلوم ہے اب ادا ہے  
 اس مان کہ ہے  
 بعض کہ ریس ہوت  
 محبت کا زیادہ کار  
 اعتدال محبت کا  
 روحان کفر اقدیر  
 سلاصلہ رکھو خدا  
 چاہا فانی کہ کوئی  
 موجود نہی خدا وہا  
 کہ نہ تے

خان صاحب القدر پیر بکالامت با وجود عدم دریافت دولت موصلت  
 که وسیله حقیقتی تعارف جهانی است <sup>۱۵</sup> بسبب کثرت استماع صفات سربا چنانست  
 زبانی خان که امری قدر قدر و ان بخالخان سلیمه الرحمان مراتب محبت آنقدر در دول  
 نمود و منزلت اعلا نمود که زمری از یاد مسرت بنیاد و تمنای دست داد ملاقات  
 مسرت شما غافل نیست <sup>۱۶</sup> مستحق باین بهین میگرد و در این ایام شرافت و  
 نجابت آئین میرزا محمد امین که در ظلال افضال آن برگزیده ایزد متعال مسکن  
 و در همه جا و به حال زیارت <sup>۱۷</sup> کرامت القات که امری در دهن باد و مستدار روابط  
 اخلاص مست نموده و دست آور زدرستی و راستی که از صفات ذاتی او است  
 و در کم مدت زیاده از آنچه تصور در آید در خاطر جا کرده تقریب با تمام بعض  
 تو و امین و دوستدار و بعضی ضروری خود بخودت میرسد یعنی که الحال نظر  
 بر محبت دوستدار پیشین سابق مشمول الطاف خواهد بود و در اینجا هر چه  
 عرض نماید بدل توجه خاص دول داشته دوستدار را هر سوئی منت خواهی  
 زیاده جز شوق آنچه نویسد شوقست غیر میغم صبا بعد مدت تمت کیفه

۱۵ در طرح آموخته و خیر  
 با کثرت جهان باطنی  
 رجبی باقی تحقیق باقی نیست  
 باقی و کثرت و خفا  
 ۱۶ به بعضی بسبب کثرت استماع  
 و صفات آنقدر در دست  
 شما در میان جانفروا  
 و قایل نیست که در می آن  
 زبانی خان که امری قدر قدر  
 استماع ۱۷ در دهن باد و مستدار  
 سابق یعنی چنانکه سابق  
 محبت شما مشمول الطاف  
 بود که در نظر محبت دوستدار  
 که با شما دارم و شما با من  
 محبت او با من محبت  
 با او زیاده از آن مشمول  
 خواهد بود و بعضی ضروری  
 اخلاص مست نموده و دست  
 بهین مراد است که در اینجا  
 چنانچه محبت ختم شد و زیاده  
 یا بواسطه با کثرت استماع  
 زمینی الطاف خواهد بود  
 خاضع



بوده یادآور مجوران مشتاق دارد شوق ملاقات عظیم المصائب زیاده  
 از آن است که در احاطه تخریب و تفرید در آید مصراع دل من اندو من نمود و دانده  
 در ایام مهاجرت که بفضل اوقالی شان زود تر باین نشین اندفاع پذیرد یا غیر از  
 رقایم انبساط شایم امری انبساط بخش خاطر مقصود نیست اگر گاه باین جور  
 نشاء طفریح بخش دل شتیاق منزل باشد گنجایش دارد در میولا معتمد صدق  
 لعن خان خدمت کار را رحمت خدی بعضی اشیای ضروری با عرضیه بجات  
 القاعمة الملك مبارز خان بهادر و خطی بجان صاحب یار میر باقرن اشیا که ظاهر  
 بتقریب دی نو باو بچشم امارت بکلیف خواب مستطاب ریف فرموده اند  
 شد اگر خان مذکور تا حال آمد تا شرف دارند عریفه مذکور از نظر فیض منظر گذر  
 متوجه بمرکب ضروریان خواهند کرد و بر تقدیر عدم تشریف داشتن خان مغربی  
 آن برادر عالی قدس عریفه مرسله را در وقت خاص طالعه لامعه در آورده و  
 توجیه نمایند که می بیند روپیه از قیمت اخیال خیر طرک زن سدی بلال ازین سبب  
 بوعده ماه خرید تا حال ادمی رسانیده بوصول در آید و قاصود ازین روپیه

بوده از افاضل قضای  
 از دستوران پنجشنبه  
 و معین آن و بیای بوده برای  
 عطف است و حکم با بعضی  
 معطوف به ساق اطفال  
 آنکه از دستوران اطفال  
 که چنین و چنان است  
 و در واد آورده و آن  
 با بعضی بیکار نشسته اند  
 غایت هم

اکثر در جناب عالی یاد شده و ضرورتاً از دوسر انجام نموده ارسال دارند و در  
 یاد خود دانند و بنظر اندرند بمحیر نفس میر حبیب شفق مهر را قدر دان سلاست خود  
 الا امور مریه بونه باوقاها بحسب صورت مراتب محبت و در او تحقیق پذیرفته لیکن  
 استماع صفات که است مالت زبانی از جناب عالی بقدر سعادت انشاء میر فتح الله  
 و اعتضاد تود و در قرن صد شصت و شصت محمد بن که اکثر سید اگر می شغل دارند  
 از روزنه صوفی اصلت سیر ایا بخت دارد و ناظر این تمامه صد است که با وجود عدم  
 دست داد دولت ملاقات بمضمون اینکه بیت محبت چه ضرورت است  
 هنوز با دین محو کلمت عربی است و دوست از مشاق را از مخلصا صمیم تصور  
 به تسبیح قائم تو به شمایم کرم و ما با و بغیر این تحایف این نواح به تکلف آید  
 فرموده اساس اسلام استحکام بخشیدن بعضی مطالب توجه طالب علم این  
 معنی الیها واضح میسر خواهد شد مگر از ش تحصیل حاصل دانسته صدراع فرا نگرد  
 اقبال کمزیر برب المجید بکاتم خان خلیف من قدر دان من بسیار مهربان  
 سامی صیغه بعد مدت البعد و رود نموده شمول عواطف فرمود مصرع نقد

زنده بیدار است  
 سخن بگوید که جان  
 آنست که سعادتی  
 بیدار است خندان  
 صاحب دین و خدا  
 اعتقاد را که در عالم  
 با روی و در دین و عالم  
 بنفست مقتضای سیر  
 مستحق است از این  
 مادی که از این عالم  
 کین در جای بعد  
 اسم فاعل

هم رحم از بسیار میدانیم ما احتقر سابق فی الجمله شل لطف آنچه بوده بندگی  
 نه نگذاری بر بگمان کسب سعادت مینمود حالا که کسب انقلاب روزگار در گنج حمول  
 گرفتار است اگر شل لطف ایشان با غنیمت میدانند سبحان الله و در زمان  
 خلعه مکان که منصب اعتبار روزگار اعتبار داشت بغیر شکون یا آشنایان قدیم  
 هرگز بخاطر نمیکند شست ربا انقلاب زمانه غدار که با وجود عدم اعتبار ماضی  
 خدا چندان بیکانه شش در آشنایان مهربان را یافت که گیت قلم عبرت بهار  
 نمی توانست باطل هر صراع در خانه اگر گیت یک حرف راست اگر نایا در  
 دنیای نایا بیدار در نظر دور بین داشته توجه قدیم بمنزل احوال مخلصانیم  
 دارند گنجایش در مصراع بیکانه مشش که آشنایم وقوع تعویق در ابلانیم  
 معهود رای مهربان ایشان شحال چند اختاری نیست قبل ازین هزار  
 ارسال فیل بدست معتمد شیخ محمد محضین اراده صورت گرفته بود لطف  
 وعده که در صورت بندد در گنج بتوجه انوعه مقدمه آن قسم دیگر صورت گشت  
 حالا اعمی بکوت رای که از مدت رفیق و وقت قدمات است بخدمت میرسد

انقلاب کجاست  
 بر کوفه و در کون شستند  
 بگشتن از کارهای مانع است  
 غنیمت با کمال از کفای بندد بگشت  
 آمدن مصلحت و مالیکید موفی  
 برست آمدن و رفتن بیک روی  
 بفتن زمانه موفی  
 گرفتار در جاج موفی  
 غدار بافتن بگشت  
 بی وفا و قبل از انوعه  
 تعویق و درنگ اتفاق  
 و باز در شش مانع  
 بافتن جای که در وقت  
 نیات و مقدار و اندک و باری  
 و مبلغ نفیس و بیکانه  
 و مبلغ مانع  
 وقوع لا محقق است  
 و کمال در وقت و اندک  
 مفعول و این لغات و این  
 صفت از نقد و تعویق  
 این صفت قبل از موفی  
 چنانچه مبلغ و تعویق  
 بویژه کار سازنده  
 بود و کار سازنده

بر طبق گرامی در حصول رضا را می فرموده و باید که کوشید این مطالب را به صاحب  
 بیت تو می باید که از بار بگری؛ فلک کشت گوگردید و کلام  
 خیر الکلام بمقتضی خیر اقبال خان دی شان سعادت نشان کلمه  
 السببی جاودان با رفو فضل و احسان باد و تحریر و تقریر است شوق مقدم  
 و زبان نیست اغلب که مقتضای القلب میاید الی القلب از زیر کی و از بسیار  
 اند که عکس بر سنجیل ضمیر میباشند. ه باشد بیت رها رند و لها سومی در لای  
 گران مستند غافل آب و کلبه و بر اعتماد و پاس ارباب محبت و داد و احتمال ظهور  
 فراموشی که درین مدت رو نموده و هر که مقصود نبوده مصرع را تو بود و حقیقت آن که  
 نظر کنی نکردنی بهر حال فیما وقع حالا شایان دوستی بانی قدیم است که آیند  
 مانند گذشته گذرد و حقیقت احوال نخستین متواتر آشنایای قدیم کرد که  
 ام استطاعتی میسرست بار علاوه در دجای شود و نبل تو بهر در انجام  
 بعضی احوال و در از نوشته و کالت پناه با بوری واضح کردید و مر بون با و پناه  
 گردانید نظر بر اتحاد صورت و معنی کارهای اینجانب هم در معنی از ایشان اند

بجای کسین  
 فتح و دروچیم یعنی برنده  
 بین کلمه در اصل و معنی  
 کلام عربی است  
 بافته ام  
 غنی و قوت در بار  
 نگذاشته است  
 نخستین فتح مانده  
 یعنی مبارک و میمون  
 علاءه با کسر بار  
 که در کسر بار  
 بالا می آید  
 بهر چه در یاد کنند  
 و از انباری که بگویند  
 و بفتح نکات







کلیه کلمات در این کتاب

شبهای میگردانیم و زنده ایم ما را بخت جان خود این گمان نبود اگر چه  
 بمقتضای شفق و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی است  
 ای شفق طهر را به صفت هر دو یعنی شفق و ابروات  
 ما نغشی تواند شد به وقت حاصل است و توجیه باطن فیض اطنافا نار و لوق  
 بزم دل صدف منزل لیکن طبعیت خورده تربیت حضور که گنج و دهم بزم  
 لبر شوق به یاد و تا بانه آرد و مکالمه زبانی که عبارت از صحبت ایا  
 الفت و شست نسیان آشنای دوست می نماید پیریت چون جلا تین صر  
 شک است بهار دل طبعیت نیم رنگ است اگر عرض ارادت بدارج اجابت  
 از تقاضا نماید است که از طبعیت بر آید و شتا و محیط اعظم شسته کو  
 مقصود و یکدیگر و اگر نقل بلین خاص که بر و رفتن خط شکسته محبوبیت  
 و صبر و اشر از جودل معشوقیت چار ابرو غایت شود و توقع نیست در و  
 تنهای اند محض دل و غلبه شمع جان بوده از اندوه و شادی جهان  
 بیکانه نموده بمید آشنای بخت بریت آنان که خاک بنظر گیمیا کنند  
 ایا بود که گوشه چشمی بکنند اعلام ارشاد الی یوم التلاوه و شیشه  
 ای شفق و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی است

شبهای میگردانیم و زنده ایم ما را بخت جان خود این گمان نبود اگر چه  
 بمقتضای شفق و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی است  
 ای شفق طهر را به صفت هر دو یعنی شفق و ابروات  
 ما نغشی تواند شد به وقت حاصل است و توجیه باطن فیض اطنافا نار و لوق  
 بزم دل صدف منزل لیکن طبعیت خورده تربیت حضور که گنج و دهم بزم  
 لبر شوق به یاد و تا بانه آرد و مکالمه زبانی که عبارت از صحبت ایا  
 الفت و شست نسیان آشنای دوست می نماید پیریت چون جلا تین صر  
 شک است بهار دل طبعیت نیم رنگ است اگر عرض ارادت بدارج اجابت  
 از تقاضا نماید است که از طبعیت بر آید و شتا و محیط اعظم شسته کو  
 مقصود و یکدیگر و اگر نقل بلین خاص که بر و رفتن خط شکسته محبوبیت  
 و صبر و اشر از جودل معشوقیت چار ابرو غایت شود و توقع نیست در و  
 تنهای اند محض دل و غلبه شمع جان بوده از اندوه و شادی جهان  
 بیکانه نموده بمید آشنای بخت بریت آنان که خاک بنظر گیمیا کنند  
 ایا بود که گوشه چشمی بکنند اعلام ارشاد الی یوم التلاوه و شیشه  
 ای شفق و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی است

کلیه کلمات در این کتاب  
 ای شفق و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی است  
 ای شفق و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی است  
 ای شفق و ابروات معنوی دولت ملازمت روحانی که دوزخی است

ز بی ماعت سعاد نشان میزان مبینیت تو امان که ذره بی نام نشان  
 بدست یاری تو آفتابان <sup>افتخار بظلمت</sup> افتخار رسانیده یغی درین زمان  
 ورود نوازش نامه التفات <sup>همه مردم</sup> مرقوم ملک عاطفت <sup>مضاف</sup> ملک مهر <sup>مضاف</sup> مهر  
 عطا و لطافت <sup>مهر</sup> کرم منظر ارم <sup>صفت نوازش نامه</sup> فضل هدایت <sup>مضاف</sup> اعظم <sup>مشت</sup> دستگیر بلا استباه مکررم که  
 انتباه <sup>مکرم</sup> کلمه شد و انبیا <sup>مکرم</sup> فدوی ارادت <sup>مکرم</sup> آئین محمد امین <sup>مکرم</sup> را که از مدت <sup>مکرم</sup> مبتلا  
 گزیت غریب و آرزو مند ملازمت فیض <sup>مکرم</sup> و سبب <sup>مکرم</sup> رخسار <sup>مکرم</sup> کشت و جمعیت <sup>مکرم</sup> و  
 بدعا خیرت <sup>مکرم</sup> گزید و بر احوال خیرت <sup>مکرم</sup> احتمال <sup>مکرم</sup> اطلاع <sup>مکرم</sup> بخشیده دل ارادت منزل  
 را از سنگین انتظار که صعب <sup>مکرم</sup> شداید <sup>مکرم</sup> مهاجرت <sup>مکرم</sup> را بنیدیت <sup>مکرم</sup> چو نامت  
 گرامی نامه دیدیم <sup>مکرم</sup> گهی بر دیدیم <sup>مکرم</sup> که بر کشیدیم <sup>مکرم</sup> از حالت <sup>مکرم</sup> پلالت <sup>مکرم</sup> خود چه  
 دید که دو سال بفاقت <sup>مکرم</sup> قدردان <sup>مکرم</sup> قدیم <sup>مکرم</sup> الاحسان <sup>مکرم</sup> نواب <sup>مکرم</sup> تهو <sup>مکرم</sup> جان <sup>مکرم</sup> در انتظار <sup>مکرم</sup> ظهور  
 بارقه رحمت آبی <sup>مکرم</sup> سیر <sup>مکرم</sup> بر کسب <sup>مکرم</sup> اتفاق <sup>مکرم</sup> نواب <sup>مکرم</sup> مغری <sup>مکرم</sup> کیه <sup>مکرم</sup> را جمعیت <sup>مکرم</sup> خاطر خواه <sup>مکرم</sup> است  
 ندا که ایفای <sup>مکرم</sup> مواعید <sup>مکرم</sup> صورت <sup>مکرم</sup> بند <sup>مکرم</sup> در <sup>مکرم</sup> اچار <sup>مکرم</sup> بمضی <sup>مکرم</sup> از اوقات <sup>مکرم</sup> اشرف <sup>مکرم</sup> طاعت <sup>مکرم</sup>  
 راضی <sup>مکرم</sup> قسمت <sup>مکرم</sup> بوده <sup>مکرم</sup> در زمان <sup>مکرم</sup> غزل <sup>مکرم</sup> که <sup>مکرم</sup> محی <sup>مکرم</sup> نقد <sup>مکرم</sup> حجت <sup>مکرم</sup> صداقت <sup>مکرم</sup> سبب <sup>مکرم</sup> سیر <sup>مکرم</sup>

مضمون قول بالا  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲



پشاه فضل الله قبله معتقدان سلامت و رودنوازش نمیکه گرامت

معزز و مفتخر فرمود جهت سرانجام امریکه بدان مامور بود بر وفق مقدر  
 عزت داده شد ۱۲ بزرگی دادند ۱۲

بخدمت بزرگان اینجود و تقدیر نمود حکام الامور مرمونه باوقایه بانه عی  
 چه از چه است ۱۲

نقاب اختفا از روی حال نکشود بر چند یقین ارادت شست است که چو  
 پوشیده شدن ۱۲ ای مقصود حاصل شده ۱۲

حضور یا آجناب را مسبب بی منت اجاب سرانجام می نماید تا حال  
 پیدا کننده اسباب یعنی خداست ۱۲

با فضل ایزد متعال امر مخطور صورت سرانجام یافته باشد لیکن از نارسائی  
 ای کاریک در خاطر است ۱۲

طالع خود ناستف که بخدمت گذاری کم و بیش در سنگ خادمان خاص انسلاک  
 ای کاریک در بسیار ۱۲

نیافت مصرع سیاه در دو جهان روی تنگدستیها تحقیق احوال و  
 ای قیامت من ۱۲

اقامت بے اختیاری کهن زبان معتمد می میان احمد بن عن معروض خواهد  
 ای قیامت من ۱۲

توجه بندگان را قدر نیست که بیک گاه را گوهر گردانند و زره را با قیامت  
 کفایت از مالدار و تو بخود ۱۲

اگر یاری طالع موجب بذل توجه خام گرد و دوا این ذره بمقدار را قدری  
 دادن و در باختر ۱۲

قدرت تقدیر خدمت بهم رسد بذریعہ خدمت خادمان جناب عالی ذریعہ سعادت  
 ای خدمت گذاری خادمان ۱۲

از خود اندوز مصرع یک نظر فرما که مستغنی شوم ز ابیای جنش زیاده چه عجز  
 ای ادای خدمت ۱۲

تقدیر بفتح و بفتح  
 با چرخ و بند شدن  
 و در بخت و بخت  
 و در بخت و بخت  
 باشد ۱۲  
 پاره که بفتح آویزند  
 با بخت و بخت  
 و بفتح و بخت  
 خطا است ۱۲  
 ای کاریک در بسیار  
 ای کاریک در بسیار  
 ای کاریک در بسیار



شب و روز و شب متوجه لجنی خاطر مستهام بیت کرم وصال دست  
 بنود با خیال ششم شوم خانه درویش را شمع بی از مهتاب نیست پریشان  
 حالی جمعی از رفقای جدید و قدیم رجاء صدق مستقیم آن برگزیده کرم  
 مستغنی از تحریر و ترسیم بیت به تمنای توانی قافله سالار بهار کمال جدا  
 جدابوی جدا میگرد و شیرازه بند مجموع کائنات تارنگاه کرامت  
 را عجلاله انتظام بخش این اوراق پریشان گردانند با صبر حادثه و با توفیق  
 بر باد زویند بستان نقیض مثالی انت السمع اعلم بغالب خان  
 ارادت قرین محمدین اگر خاطر خاطر صاحب مهربان مهر پیر لطف احسان  
 سلمه الرحمان را یکسر متوجه باین رسمیات می یافت در اوقات وقوع  
 کلفت تاکه بروقی اقتضای تقدیر متغیر واقع گردیده تقدیر در صحرای  
 تقدیم لوازمش می شنافت که باد پای صحرانگ قلم بیکلام از جولان صفا  
 سحر می یافت از اینجا که مزاج کرامت امتزاج را لوه تحمل و اشتیاق میباید  
 که تند باد مصائب روزگار بر گز غبار غمی بر دامن بهمت عالی نیست نمی رساند



تسویه کلمات متعارفه عالم فرب صبر و شکیبایی حاصل دانسته عمده امضی  
اوقات فیض سمات نکردیم و نیز نمود و بعد از گذشتن از بدربار و بکار  
کوین گذشتن از چهره عرض نمایان از احوال حیرت آفاق لایزال تا حال گریه و جزا  
سر ایا راحتی فی الحمله بدل کردی منتظران و زود بخت آمو دهم پروخت  
حالاکه گریه میگاهمه تازه غم شهرت افرخت و تصور تعویق معاودت ابتدا و  
ایام مهابرت آتش شوق دریافت فیض محبت سر ایا ربکت بحدی اشتغال نمود که  
قلم خورش نمیشد و ندر زبان کشود و اسب متعال شده لبان دوری صوری بلال  
حضور غالب السور و سیراب گرداند و دل دیده آرزو پرست را بکام دل رساند تا  
حصول این تمنای مقتضای تقضی حاصل گاه که متر صد گریه فرمایند است آفتاب  
لطف گریه از انقی دوام طالع باد بغالب خان آنا فانا استغاثی داعی  
صدقت قرین محمد امین نجای ارباب محلی عوات آنست که تا عید ملت عظیم و  
فتوحات لاریب و مبدع مبدوش و همگان قد شناسان فیضیرسان شدند  
و شگای حیرت طلبان کرم معتقدان سلمه الرحمان با مصلح این دعا از من و جمیل

۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱  
۶۶۲  
۶۶۳  
۶۶۴  
۶۶۵  
۶۶۶  
۶۶۷  
۶۶۸  
۶۶۹  
۶۷۰  
۶۷۱  
۶۷۲  
۶۷۳  
۶۷۴  
۶۷۵  
۶۷۶  
۶۷۷  
۶۷۸  
۶۷۹  
۶۸۰  
۶۸۱  
۶۸۲  
۶۸۳  
۶۸۴  
۶۸۵  
۶۸۶  
۶۸۷  
۶۸۸  
۶۸۹  
۶۹۰  
۶۹۱  
۶۹۲  
۶۹۳  
۶۹۴  
۶۹۵  
۶۹۶  
۶۹۷  
۶۹۸  
۶۹۹  
۷۰۰  
۷۰۱  
۷۰۲  
۷۰۳  
۷۰۴  
۷۰۵  
۷۰۶  
۷۰۷  
۷۰۸  
۷۰۹  
۷۱۰  
۷۱۱  
۷۱۲  
۷۱۳  
۷۱۴  
۷۱۵  
۷۱۶  
۷۱۷  
۷۱۸  
۷۱۹  
۷۲۰  
۷۲۱  
۷۲۲  
۷۲۳  
۷۲۴  
۷۲۵  
۷۲۶  
۷۲۷  
۷۲۸  
۷۲۹  
۷۳۰  
۷۳۱  
۷۳۲  
۷۳۳  
۷۳۴  
۷۳۵  
۷۳۶  
۷۳۷  
۷۳۸  
۷۳۹  
۷۴۰  
۷۴۱  
۷۴۲  
۷۴۳  
۷۴۴  
۷۴۵  
۷۴۶  
۷۴۷  
۷۴۸  
۷۴۹  
۷۵۰  
۷۵۱  
۷۵۲  
۷۵۳  
۷۵۴  
۷۵۵  
۷۵۶  
۷۵۷  
۷۵۸  
۷۵۹  
۷۶۰  
۷۶۱  
۷۶۲  
۷۶۳  
۷۶۴  
۷۶۵  
۷۶۶  
۷۶۷  
۷۶۸  
۷۶۹  
۷۷۰  
۷۷۱  
۷۷۲  
۷۷۳  
۷۷۴  
۷۷۵  
۷۷۶  
۷۷۷  
۷۷۸  
۷۷۹  
۷۸۰  
۷۸۱  
۷۸۲  
۷۸۳  
۷۸۴  
۷۸۵  
۷۸۶  
۷۸۷  
۷۸۸  
۷۸۹  
۷۹۰  
۷۹۱  
۷۹۲  
۷۹۳  
۷۹۴  
۷۹۵  
۷۹۶  
۷۹۷  
۷۹۸  
۷۹۹  
۸۰۰  
۸۰۱  
۸۰۲  
۸۰۳  
۸۰۴  
۸۰۵  
۸۰۶  
۸۰۷  
۸۰۸  
۸۰۹  
۸۱۰  
۸۱۱  
۸۱۲  
۸۱۳  
۸۱۴  
۸۱۵  
۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰  
۹۰۱  
۹۰۲  
۹۰۳  
۹۰۴  
۹۰۵  
۹۰۶  
۹۰۷  
۹۰۸  
۹۰۹  
۹۱۰  
۹۱۱  
۹۱۲  
۹۱۳  
۹۱۴  
۹۱۵  
۹۱۶  
۹۱۷  
۹۱۸  
۹۱۹  
۹۲۰  
۹۲۱  
۹۲۲  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰





که در عالم اسباب هر امر را و البته بدی داشته داشته الطاع نمود و تعویذ موقوف  
 بنقشه بر بند دست راست نقش بر پا بر چرخ کشیده در دستار که امت آثار  
 باشد و در وقت کار نوشت نقش نمایان بود و در اوقات بر دو عمل تجربه روح  
 بر فوج حضرت غوث الاعظم و شاه عالم و قطب عالم و شاه نور بلاد و بر شیرینی  
 خوانده و بعد از اسم می اسم میو الکیل زبان گذرانده تعویذ بر دست  
 و نیز از بار سوره نصر یعنی اوزاء نصر اند و سوره نقش مذکور را در دستار  
 طرف راست بگذرانند و چیزی بطریق تصدیق بغیر او مساکین خیرات نمایند  
 تر صدقه استغفار ذاتی را درین امر کار فرموده موافق مرقوم بعین دارند و منون  
 سازند زیاده چنگارش رود و بر شوق و دعا و الهام دعا رفته بخان  
 آمده شد و تقدیر کن بینیم قوی نیست خان صاحب غالب قدر قد شناس  
 مجا و ما و اسحاق خان صاحب قریب و ان مهربان نظر العالی ظهور تاج دعا  
 سحر و نیازهای نیم شبی نزد صورت اجابت گرفت و معنی نصر من الله و فقه قرع  
 صورت و قریب پذیرفت سرعت صلوات برده نصر تملک در عطا انبساط اگر این همه

۱۰  
 قد در اوقات بر عمل  
 بنقشه در وقت بر بند  
 بر بندت و وقت  
 بنیاد بر نقش در دستار  
 ۱۱  
 جمع پنج خط از این  
 و صدقه میو الکیل  
 ۱۲  
 بنقشه مذکور در دستار  
 ۱۳  
 قد در اوقات بر عمل  
 ۱۴  
 بنقشه مذکور در دستار  
 ۱۵  
 بنقشه مذکور در دستار  
 ۱۶  
 بنقشه مذکور در دستار  
 ۱۷  
 بنقشه مذکور در دستار  
 ۱۸  
 بنقشه مذکور در دستار  
 ۱۹  
 بنقشه مذکور در دستار  
 ۲۰  
 بنقشه مذکور در دستار

نمی نمودند انتظار اخبار میریت تا در کار از روزگار و لها بر آورده بود از چند  
 شب و روز و نو شب غیر از دعا و طهارت و استعای اعتدای لوی اقبال فیض  
 استمال مطهر نظر نداشت ز به سبقت رحمت محبت عوات که به تشریف  
 عجله علم اجابت در مضمار طوبی افراشته کوه اندوه از دوش خاطر بار برداشت  
 بهیبت شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای بهمت خود کاروان شدیم  
 او تعالی نشانه این فتح نمایان از جمیع خیر طلبان فدویت نشان مبارک و پهلوان  
 و مقدمه فتوحات و ترقیات روز افزون کرد و نادیده و آله الامجاد و صاحبان  
 که نقل برده اند این پیش ازین مصحوب میرزای عطوفت کسری میرزا محمد جعفر سید الله اکبر  
 ابلاغ داشته از روز نهضت می هر گرم دعا هست و داعی هر انجام دعا شرح  
 پریشان حالی میرزای مهربان میرزا سید ابی سله الله العالیون از حوصله حرف  
 عبارت است از الیه التوکل و اقامت فیض و بهت غنیمت محض تقو نموده بود  
 لیکن بهت نهضت سامی و کثرت قرض مانع ظهور عزم مشارالیه گردید  
 اگر بتوجه آفرید و ان اعانت خان فوقیت نشان فایق خان که میرزا میرزا

دار از روزگار و لها بر آورده بود از چند  
 شب و روز و نو شب غیر از دعا و طهارت و استعای اعتدای لوی اقبال فیض  
 استمال مطهر نظر نداشت ز به سبقت رحمت محبت عوات که به تشریف  
 عجله علم اجابت در مضمار طوبی افراشته کوه اندوه از دوش خاطر بار برداشت  
 بهیبت شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای بهمت خود کاروان شدیم  
 او تعالی نشانه این فتح نمایان از جمیع خیر طلبان فدویت نشان مبارک و پهلوان  
 و مقدمه فتوحات و ترقیات روز افزون کرد و نادیده و آله الامجاد و صاحبان  
 که نقل برده اند این پیش ازین مصحوب میرزای عطوفت کسری میرزا محمد جعفر سید الله اکبر  
 ابلاغ داشته از روز نهضت می هر گرم دعا هست و داعی هر انجام دعا شرح  
 پریشان حالی میرزای مهربان میرزا سید ابی سله الله العالیون از حوصله حرف  
 عبارت است از الیه التوکل و اقامت فیض و بهت غنیمت محض تقو نموده بود  
 لیکن بهت نهضت سامی و کثرت قرض مانع ظهور عزم مشارالیه گردید  
 اگر بتوجه آفرید و ان اعانت خان فوقیت نشان فایق خان که میرزا میرزا



مقدمه عمده که از دست در عقده لغوی مانده بدست یاری بهمت عالی صورت  
ای امر عظیم<sup>۱۲</sup> ای در کمال<sup>۱۳</sup>  
بست و خالی تیره درون برنگی که جگر داغ کشته بر خاک سید روی  
از پرواز رنگ روی دورنگان سید و دیگران یکسور و ارباب بر سر زوی روداد  
کتاب از اندامت و شرمندگی<sup>۱۴</sup> ای غصان<sup>۱۵</sup> ای پادشاه<sup>۱۶</sup> ای پادشاه<sup>۱۷</sup>  
و بر عینش ابرو و منافقان ظاهر مولف و باطن مختلف از ضرر خزان<sup>۱۸</sup> ای در کمال<sup>۱۹</sup>  
بخاک مذلت افتاد کشتن شادی نشاد اب اگر دید و نهال خوشی لبر سبزی گل سید  
زبان ناطقه در گذار شتاب تحسین لال است و ارتقای مراتب افرین بامدی علم<sup>۲۰</sup> ای در کمال<sup>۲۱</sup>  
خیال محال لهذا زبان گلین دل مجاز آبا یاری بیان معانی مبارک باد سیر اب ساخته  
ختم مد علید عا و لی امید اندیش بود بهار و خزان تابناغ لب و نهال نشویم همیشه  
بلا فصل تابروز شمارت عدو دشمن تو زرد و چو برگ خزان<sup>۲۲</sup> ای در کمال<sup>۲۳</sup>  
چو کل به بهار به بغضه و کره برای و گیتی را هم رای صاف فیضان قدر شناس  
را سحاست از دست بسیار صداقت دمار در تیغ مقدمه جبر اختیار<sup>۲۴</sup> ای در کمال<sup>۲۵</sup>  
مضطرب بود حال البقین بلخود شک انسان تقدیم مراسم سعی مختار<sup>۲۶</sup> ای در کمال<sup>۲۷</sup>  
و در طهر و تابش محو صدق انبیا یعنی تقدیم که محض به تمنای سعادت<sup>۲۸</sup> ای در کمال<sup>۲۹</sup>

۱ کیست سبزی بیاد  
۲ بخت خصلت و شرف و نفاذ  
۳ حضور و غیبت که است و نیست و کمال  
۴ خزان و بهار و شرمندگی  
۵ در سبزه و زردی و شرمندگی  
۶ در خفا و اب و سحر و کرم  
۷ بایکده و نهادن و کرم و سحر  
۸ زردی و اب و سحر و کرم  
۹ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۰ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۱ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۲ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۳ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۴ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۵ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۶ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۷ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۸ بخت و شرمندگی و سحر  
۱۹ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۰ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۱ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۲ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۳ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۴ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۵ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۶ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۷ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۸ بخت و شرمندگی و سحر  
۲۹ بخت و شرمندگی و سحر

دولت ملتیم عین سبزه نشسته حاصل نمود و در روز در ظلال افشار لعلی دولت شاهانه  
 مهر بان قدیم میر معزم و میر نعم سلیمان الله الکریم اسود و قدیم سعی فرسود لیکن حکم  
 الامور مرئوسه باوقایتها الواجب حصول مقصود بر رخ آرزو کشود و لاچار بقیه  
 خان صاحب بر ایا فضل و احسان فضل الله خان سلمه الله المنان عازم تری شد  
 زبان حال را باین ترانه حسرت اشتغال مترنم بخوبی از درد دست چکونم بکیم  
 عنوان فتم بمجمعه شوق آمده بودم همه چرخان رفتم انشاء الله تعالی التبرط حیات  
 و بدل التفات بروقت تقدیر سعاد حضور فیض گنج پر ه و میکرد و زیاده  
 چه عرض نماید جز غم بندگی تازندگی برای و کهنی را هم قدر دان را خان دستگیر  
 از ایا افتادگان سلامت فدوی سواهی جناب فیضاب طبا و ما وای ندارد  
 بمضمون اینکه سپید آن مرد بدر دیون غریبان بگوید نهفت از طبیان  
 با وجود عدم اقتصای وقت بکام انفرادات شجرت المخطرات بعض احوال کار بند  
 جرات میکرد که برادر عزیز عظمی الشیخ بابا رسائی قسمت غم وطن خرم نموده عازم  
 رخصت است هر چند جوان را آمدنی و قریب القربان فدوی است بجملا حظه خلا

ع  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



مرضی خان صاحب کرامت نشان غالب سلطان سلطه السیاح که فدوی بدست گرفتگی  
 ایشان دست بدامن دولت زده پیش از زیادت مشمول عاطفت است در باب  
 دستگیری او نمی تواند بمبالغه عرض کرد و امید اودست تقطیلش باعث فراطرف  
 کردید و بدایع نرسید اسپ دوم برادر عبد القادر حکم داغ بر بالای داغ بهر سینه  
 بهر حال معنی کلام حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه در حق فدوی که اکثر از زبان  
 ترجمان تراوشن نماید بیت ضعیفان سعی تو میر که قوی نکر و نذر رسم تو لاغر  
 شوی صورت پذیرگشت که ضعیفای ضعیف طالع بکوشش فدوی قوی نشند  
 و فدوی قوی ضعیف شد حالا غیر از نیربت و دیار التفات علامی تصور نیست  
 پیش نیرم طاقت در و تعافلت نیست دیگر ز فیض عام می بخشی و اوقات است و قوت  
 طلائ فیض اشمال نور بخش عالم باد بر روی که بی رام قدر دان فیض رسان و شکیر  
 افتادگان سلامت جذبی بحسب سز نوشت با وجود سعی و احتیاط بیاسوس و  
 چاکه باعث تحمل تضاد و تبع لافند و لاخصی میکرد و سرشته احتیاط به احتیاط  
 از دست رفت و رفاقت برادران و رفقای قدیم و جدید باعث قرضداری

مجلس سلطنت  
 که چون مجلسی اعظمی در  
 با سوادان و باهوشان و با  
 دانان و سوادان و باهوشان  
 و چون مجلسی اعظمی در  
 آنکس عده و عده و عده  
 میکرد و تا آنکه این مجلس  
 نه نمیداد استقلال و حال  
 شدن تحقیق و شد  
 شدن تحقیق و شد  
 و نیست زردی که نیست  
 و قطع و دیار نیست  
 و قطع و دیار نیست  
 کشتن و داخل نیست  
 کشتن و داخل نیست  
 است لغات نیست  
 نامیده و لغات نیست  
 متعلق فعل نیست  
 سکرته احتیاط نیست  
 و حار و زرد نیست  
 و حار و زرد نیست  
 تشریف و مقتدر نیست  
 از روی و این با خود نیست  
 از روی و این با خود نیست





لیکن کارکنان قضا و قدر بکام اذاجاء اجلهم لای تأخرون ساعة ولا یستقدرون  
 با عانت فضل الهی آنجا بطله را بر عزم باطل نگذاشته چنانچه صعوبت رمضان  
 بمسافر سفر نمودند و مرض بستر مرض الموت افکنده در تدبیر تابوتش توفیق فرمود  
 حال انشاء الله تعالی بعد عید که چندان بعد نیست فدوی بشرط رنگی جازه مرض  
 تازه را که از چند روز عارض است بر دوشنیت گرفته در سایه حمایت آن حامی داین  
 میرسد بنیت اینکه با قندای آن مقتدای ارباب کمال نمازش بخواند تا به برکت غار  
 عرش باز آن قبله اهل بازار تار و قیامت روی مرض تبیه بیت <sup>البته به</sup> شمشیر <sup>ای بروش رسد</sup> تمشیر <sup>مقبول الهی</sup> مسیحی دارد و خضر گشته شیخ تو بود جا دارد و زیاد چه عرض نماید خبر اینکه مصر  
 بهر حال بستم باید تو ام چه فضل الله خال <sup>بعد در دوا شنیده</sup>  
 خانصاحب که مفرای قدر دان خورشید فلک فضل و احسان الله الرحمان فرمود  
 بروقع جبرائیل طلع نمود مصر غنا کرده گناه در جهان کسیت بگو هر چند  
 بسبب ای سفر دایمی که از چند گاه دامن گیر تو بزرگان است از تسویه عرض  
 نیاز معطر مانده لیکن واقف دلهام شاه حال است که دلی زیاد فیض یافت



دل مصرع نیست در مصرع نیز که خردار تو نیست <sup>در گنجی خبر مرا جعت رایت</sup>  
 ظفر آیات باعث منع ظهور اراده <sup>که ای شد و الا این بار بار در وجدانی ساجی</sup>  
 آفتد بر دلبهاران بود که بقدر تصور طول سفر پیش از ایامی راحت انتظار طلب  
 به اختیار زبان ظم فیض بار قدر دان <sup>کرامت و بزرگوں معنی تقدیر و سنگین در نظر</sup> افضل شعار رای مکرمت و تار سله اند الفخر  
 الغفار میگذاشت شاید آن صفر این سفر که بار شدت الم دوری صعب از  
 سفر است آخر شود درین صورت محقر توقع حصول نشاء <sup>مقصود</sup> و حضور <sup>مقصود</sup>  
 این بنام برین آیت <sup>اینکه بنام خداوند دعا گویم</sup> فصل  
 کرم و صاحب را یا فضل احسان کلامت ارسال خالی خربزه و تریز این بریزه  
 چمن خوان مکرمت عالی را چاشنی باب نعمت متعالی گردانید <sup>بیت</sup> بهانا و شای  
 که مابند کار را بخدای دل و راحت جان فرستد <sup>چون او را این نعمت واسطه آسایش</sup>  
 دلهاست و افروزش حکم آیه کریمه <sup>لن شکرتکم</sup> لازم ندیدیم تقدیم مراتب شکر و تالها  
 شکر عطا این عطیه علمی بگذارد <sup>شکر عطا این عطیه علمی بگذارد</sup> و نشکر تقدیم میرساند <sup>میرساند</sup> و تالها  
 اجابت گردانید <sup>بیت</sup> کی تواند کرد شکر لطف پایان <sup>در کسود و موزبان توان</sup>

احسان **بفضل شاه خاں** خان صاحب سربا فضل حساسته نواز شانه فیض  
 مخلص مبارک و جلوه در اوقات شدت انتظار شرف خدا فرمود و در  
 کشتورخا فرمود **مصحح** بوسیدم و بر دیده گریان گذاشتم خط و رسم و با  
 انگور لذت معموم نظر افرو گذشت و دوشینه کلاب جناب فیض انتساب جوان غایق  
 سامی که گسبان شده معطر ساز مشام نفقه انعام خواندست هر چند درین سفر  
 بصر بهیجا قابل سیر افتاد لکن بسبب هجوم الم همایرت غیر که دست حاصلی و نداد  
 بیت نظری بر کل چشم زده افتاد و مرا انداز گشت دل و دیده تریا و در ایام  
 نماید که شبهای تناب بر کنار دریا شور و چه بیا بیهای زیر و زور کرد و روز  
 پر شور و چه طاقیتبای خوش افزا شب سیرید خصوصاً شب یازدهم که بنا بر  
 استیلا حوش با ده حرمان حضور فیض کنیز نشسته اضطراب ترقی بود و فرغ ما متبای دیده  
 دل تابا گدازد که نموده بهر کامل بیخوابی محض گزیند خوش خیال خواب  
 دولت بیدار شتافت یعنی خود را با قیام قدیم در سنگار میان محض غنیمت منزل  
 یاشت و دست از آذر بران کلهای شش طاز گلشن التفات می رود و دیده بهر شکر

جواب  
 مستغفرا این نظر  
 بجای جو که جمع جواب  
 است آورده و جواب  
 جمع جواب هیچ جا دیده  
 نند  
 تحت دل از تحت دل  
 را با یک کل از شک  
 دیده را با چشم دیده  
 داده میگوید که جز از  
 در ذوق نودم با به  
 پاره کرد و دید و شک از  
 دیده در دل نشسته بود  
 به گاه کل نشسته بود  
 را دیدم آن بزرگ  
 حال خود را قلم

که حی دیو شمی شنید بیت خواب دیدم آن سمن برد کنی را آمد مرا بخت خواب آید  
 من بخار آمد مرا چون بوقت طالعی که بالفعل داد اعتماد دارد که التفات عیان  
 که در خواب دیده به بیداری نماید خیال عاده حلاوت خواب همیشه سرگرم خواب است  
 بیت تا تو خواب آید می فت ز دیده خواب من دیده من خواب نشود و نمی شود  
 درینو لامضی معاف و معذورم المعافه که متضمن مذکور بود و مقصور ظهور  
 انقضادقت فی الحکمه تسلی خاطر فرمود که شاید حال ضمیمه است تخمین پیش از سابق متوجه  
 اصلاح احوال عقیدت اشغال کرد و دراز بند شد اید غفلت بخت نخست مصرع  
 چه گریه نواز نگذار که کاهی بی زیاده چه معروض دار و جز از روی قدیم بوسه  
 انتها ندارد به فقر لباش خان خان صاحب قدر دان بسیار مهربان است با بعد  
 ابعاد در حاشیه خط کرامت نمط ای صاحب مهربان فیض سان سله السحاب یاد  
 سعاد دنیا و دبدل توجه خاطر تیار یافته هم خوش شاد انبساط کردید اگر چه نظر  
 بر امتداد ایام هم با جرت بمصدقی مثل مشهور مصرع هر که از دیده دو از دل دور  
 مصرع اینقدر هم رحم از و بسیار می بینیم ما؛ لیکن بنابر قصد الطاف حضور و معذور

بیت به وقت طالع  
 طالع کلام در اصلاح  
 منجان به که در حکام و لایق  
 وقت سول چهره از وقت شرع  
 نمودار باشد اول طالع  
 ولادت و تاملی طالع زرد و زرد  
 کونیند از ترس طالع زرد و زرد  
 در کونست و سعادت عید  
 بیت ۱۳ و غیث  
 شایسته کونیند به در شب مذکور  
 بهین حال کاتب که نشسته باشد  
 که از کاتب کاتب نشسته ۱۳  
 ای شاد کاتب کاتب  
 کاتب الیه از حال کاتب  
 بوقوع آمده ۱۳





نیست؛ غالت شاید آرزو بر منصفه شهود و شاید و چشم دل متظران چشم بر راه مقدم  
 ای سخن غالب ۱۲  
 مسرت تو ام کحل الجواهر لب قدم بجهت الترام روشنی تازه باید تا حصول این  
 فردی صدق مثل که بحسب ظاهری چندی در تقدیم ماسم بندگیها یعنی تسویه  
 عریض نیاز انتما مقصر مانده امید است که مورد انتقام نبوده مشمول لغزش و  
 یاد فرمایید باشد بیست که ما مقصریم تو دریای حتمی در بحر می میرد ما بعیطای  
 تست؛ شاید که در حساب نباید گناه ما؛ چاک که فضل و رحمت بی منتهای تست  
 محمد فاضل تازه رفیق که در علم موسیقی فارغ التحصیل و دائم آرزو مند طراوت  
 عیدم العید است بذریعہ عرض بندگی نیاز خود را بر پیشگاه خاطر عطا میکند اند  
 و حقیقت دیگر عزیزان عزیز الوجوه تازه وار که درین ملک تبارکی و بلند آوازی  
 در آمده اند و هم محاکم امتحان خان ظلمت ز دای دل جان نوجوان که دخی از یاد کرد می  
 غافل نیست و بر خیز طلب لازم نموده که هرگاه عرضیه بجناب عالی بزرگوار دیندگی او  
 معروض دارم و تمام عیار بر آمده اند از نوشته میزری کرم که امت ششم میرزا محمد ششم  
 واقع خواهد بود دید حاصل آنکه بیست مجلسی بنیاد داده میسای ای مرد مک دیده من

۱۰۴  
 و این لغت  
 کاتبی خود صاحب  
 با شیخیانی باشد  
 کنند موسیقی  
 و در زبان جوانی  
 سخن است  
 به هم که در بار قدرت  
 و در بعضی غفلیت  
 و با بر نشسته الحاح  
 بنظر و بیست سال  
 خلعت دارا  
 به علم از زودن  
 بعضی رنگ از غریب  
 و در کون و قیام  
 کردن و تکریم  
 میغ فاعلیت حاصل  
 یعنی در کشف تاریکی  
 از زنی داده  
 است عشرت و ادب  
 حقیقت آن





وکیل داخل دستک مردم متعینه نشده در عمل بطرفی آمده توجه الادر بانجات موعی  
 مطلوب است اگر قسم که مرکز خاطر عاظر باشد بعرضه ظهور در آید و طور توجیه با کمالی مت  
 عرض نمودن حکمت بقمان موضوع است مصرع چه لازم با کرم گستر طریق معطی  
 اتفاق روانی فیض سانی طالع باد به لاله خوب چند قدردان صاحب مفر  
 چه بان سلامت این مرتبه این همه امتداد ایام سفر که بعرضه ظهور نمود هرگز  
 متصور نبود و الا روز نهضت <sup>ایام بهر چه</sup> آیات ظفر آیات بتقیه تام بتقریب رخصت بدولت  
 ملازمت فایز کردید و خود را مبتلای شکسته حیرت نمی پسندید مصرع حیف خند  
 که من دریغ دارم <sup>آموده شده و در طاق ده دست ۱۲۵</sup> حال لیل و نهار بجات خالق لیل و نهار مستعدی است که زود ایام  
 دوری ضروری منقسی سازد تا بدریافت و ام حضور و رنجور بندارک یافت پر دازد  
 تا ظهور این تنها آرزو است که با وجود یاد دهبی اگر گوشه خاطر گرم ما تر چون کرد و دست  
 فراموشی آئین بهین است <sup>سینه</sup> فراموشی کم مقصود این است زیاده بندگی به گو یا لیل و  
 چه بان کم یاد نمایند بسیار یاد آئینه سلامت عجب که درین مدت همراهت کاتب  
 یاد مشتاقان مجور که باید که رفتی خود را فراموش ساخته اند بفراموشی هم منظور خاطر  
<sup>ای باب شده ۱۳</sup>

معانی  
 کتب معتبره و ذرا  
 معنی سینه  
 در کمالی و فوری  
 یا بنده ام  
 معانی  
 معنی سینه  
 و کمالی و فوری  
 و کمالی و فوری

نشسته بیت شب و زم باید تو هم آغوشن بقرابت شوم کردی فراموشی چهل  
 آینه اگر مثل گذشته نگذرد و متعصا مروت و انصاف هست که گم استقامت  
 مقیمان کشور راحت بر مسافران دی حیرت نمایان عدالت نیست بیت در دیگر  
 که توئی بودم آنجا کافی است آرزوهای دیگر غایت با انصافی هست پزیده چه نویسم  
 جز اینکه مصرع لطف بسیار طمع دارم و کم نینم آفتاب یاد فرمایید از افق دوام  
 به حسرت رای مهربان صاحب کم که مفر مستلزم چندی شدت شد استیاق  
 بمشابهت جد جرات فراق از احاطه شرح و بیان تجاوز دارد و لیکن این بار بار صحو  
 انتظار خرق قدم مسرت لزوم که هر بار دیرتر بعد طبعی میشتافت این بار تا حال  
 در پرده اختفاست خنده کران می نماید بیت هرگز نبودم ای جهان کز درد دل  
 بنا لم این بار بر دل من غم میکند که انی شاید این بار بار اقامت در بلخ افکند  
 و بر باغی شدن ایامی که توبه بستند مصرع هر چه میخواهی از تو می آید اگر نه نوردان  
 هشت حیرت بنا بر شدت تضاد و بی سفر که نمونه سفر است کم باید و بی خود پر دارند  
 معذرانند بر مقیمان اطمینان لازم که همیشه سرخوش صیای فراموشی نباشد بیت

بانی الطبع کار برده چه  
 باغی بخفته مقیم باغ و  
 مضمون باغی نشسته شب و روز  
 از آنکه شراب بخور  
 بان و کسی که سرش  
 با عقل بافت و در سراج  
 نوشته که مبی چند  
 منبهاره اول سحر  
 بعد از آن تو باغ بعد از آن  
 سبب بعد از آن  
 ۱۲ غیبت

ما حبیبی و باده سمانی؛ و باده آر محبان باده بهار؛ و بیاض اشعار خاکسارین  
 باده پیمون بجای شراب خوردن و نشاط کردن ۱۲  
 ایام اکثر در کار میشود غالباً تا حال اشعار مطلوبه نقل شده با اگر زود غنایت  
 بجای معقول و محقق بجای محقق ۱۳  
 زیاده چه بر بکار و جز شوق منبهایت به جسمونت ای تشبیکار سوزن نگار  
 مهربان توجیه فرماستادین به مبارک اکثر مخطوطه ظاهر بود که خدمت سامی رسید  
 شرف مواصبت خواجیه صاحبان المرحمان که از مدت آرزوی آنست در یاد یکدیگر  
 حرارت ندره بانضمام تقدیم بعضی امور ضروری گذاشت آخر الامر معنی الامور  
 مرموزنه باوقایتها بصورت عارفه جسمانی که از چند روز عارض احوال است جایگزین  
 به حال الخیر فیما وقع انشاء الله تعالی بعد عید که بعید نیست بشرط تاجتداران کاظم  
 می پردازد شرح پریشان حالی انواع میر سید احمد سلمه الله الاحدین قمر طاس با گنجایش  
 پذیر نیست خصوصاً درین ایام که خبر توجیه خواجیه صاحب بالاکتانتیه گرفت  
 قرضداران بایوس مطلق شده اند بلکه بسبب عدم ظهور آثار توجیه موهب معلقان میر  
 در سر کار اعی خلاف واقع تصور نمود و تقاضای شدیدی که مورث بی ناموسی است  
 پیش بنیدار انجام میدهند که در از مدت در جناب خواجیه صاحب اعتقاد و در خدمت آن  
 حقیقت ۱۴

قرضداران کونیند  
 بنده و قرضداران  
 پس در جناب خواجیه صاحب  
 نیز قرضداران کونیند  
 قرضخواه را ازین دار  
 کونیند عطف بکونیند  
 موهب معین و  
 فتح داد و قرض دیم  
 مفتوح و بای حفظ  
 خوب پسندیده و در  
 بسوی او در آورده شود  
 غایت ۱۲  
 موهب معین کونیند  
 رساننده و مجاز با کونیند  
 ملحق رساننده و مجاز





ایشان بعد مدت نمند درین حد و نظیر سر انجام کاری که سر انجامش نظر کرده  
 بر جمع موقوفه دار غنیمت و التماس صلوات بل از جمله واجبات زیاده چه میاید  
 بزرایکه مضرع ترا دیده بنیاد دل پوشیار بشیر انداز خان صاحب بسیار مهر با بشیر  
 مروت و احسان سلامت آرزوی موصدست سر ایا راحت زیاده از آن است که عمر  
 تحریر آید لکن الحمد که بعد مدت صدق ارادت این ارادت شرفت عکس پذیر است  
 ضمیر کرم تجرید و خاطر عطر اموجه یاد فرمایند اگر دانید یعنی این عمری صدور  
 صحیفه سرور معصومین و عطا خانی خطاب و اضافه از جناب ائین باب در سعادت  
 انست نام انتعاش تمام بخشید بیت برین مژده که جان فشانم و است بکه این  
 مژده راحت ده جان است و ارب العطیه این عطیه بهر امبارک و مایهون و عطیه  
 رقی روز افزون کرد و انا و خبر مرعشت که ظفر اثر گرم است و در مصور انشاء الله العزیز  
 عطر از بیت کشنی به پیام نجات می یابد با ظهور این تمنا بهر آئین چشم بر راه یاق  
 بیت بکوتوبی ز نوراضی بود و آن تمنای در که تحصیل حال زیاده چه نویسد خبر اینکه  
 شوق از هر چه نویسد زیاده است به نواب مهورن کور نشاد ارادت آئین

عکس نافع از وفات  
 انشاء الله است و زیاده و منتهی  
 عاتقین مع خاقان  
 عکس از دست و پا  
 عکس از دست و پا  
 و تندی خانی عکس از دست  
 و تندی خانی عکس از دست

محمد بن معروف را بیان جناب سلطانوا بفضل بقدرشاس قدیم الاحسان با ما و حج  
را سخنان مطنه باد قبل ازین مکرر عرض ابلاغ یافته بشرط عدم ظهور نارسانی طالع که از  
چندگاه دست از گریبان قسمت بر نمی آید و بعد از طالع فایزنده باد زینو لا جان  
مهربان که داود و محمد خان با بر طلب غنم حضور فضیله کو نظر بر آگاهی موی البهار  
احوال خیرت اشمال حکم بیت قاصد پیچی بود نامه چیت یک مکتوب کس بر پی  
جبر بل بند و تفصیل شداید و تحریر و دید او تحصیل صلوات مستح و دام داعی  
اعمال علام قبایل فیض التیام مستدعی حصول دولت حضور عنایت معمور حجب العتبات  
ببین بجا کمال متناکر دانند علی کل شیء قدیر از فضل قدیم توقع مستقیم است  
امید او ایام دوری از آستان فیض نشان موجب کم توجهی نکرد و بیت بهر حال که هستم  
تراوی برستم ز جام می التفات تو مستم خبر التماس باد و فرائی چه عرض نماید  
بنواب متو خان کورنش صدف وین محمد بن جناب سلطانوا بفضل  
قدرشاس را سخنان مشفق معتقدان سلمه الرحمان اوج گرای درجه اجابت باد و عتقا  
و ریافت سعادت و خصلت که گنج زخمه است که نواند عرض نمود بیت شتیا قی یقر

خضر کرم به شرحه لایتم بالقلم ذکر عرض نیاز خضر به وقوع معده در روز انوشیروانه بنیاد  
شماره که در ایام حرمان ملازمت وسیله جمعیت نیز از آن منظور نیست اطلاع نمودند شاید  
نارسائی نایب برکن و یا نامساعدت طالع برنجیر بای قلم تا طاعت تمام گردیده که با وجود  
درود و درجیات غایت کمود جمال جاگیر بخیر و در ظهور این آرزو و ابرو و در ظهور نایب  
و الا احتمال مخلوق عمداً از آن که مفرمانی شفیق مصرع و نیست که عفتش نمیکند  
و وقوع واقعه خان شهید و نشان تهور دل خان علیه الرحمٰن الغفران مخلص این رخ را  
بجاک ملت نشاند و آه سرد و اشک در دهن خوانان صادق را بشک سبک  
رساند از آنجا که با تقدیر مستع التبعیه قدرت بهیچ کمه و در بنیر نیست غیر از ضمیر و شک  
و اشتغال به عاقلای مراح عمر و قبایل انقبذه مال در این در دهن و منظور  
نگردید و استیصال اظلال افضال را در یکاه واسطه جمعیت فدویان صداقت  
نشان در مصرع این عازمین و از جمله چنانین بادیه از احوال انشمال خود  
گویم که انشتم بهتر است میجست بهر آن بلا شتابه میرفت که در سر کار عالم جان  
شهادت با امتیاز تمام منسک بودند و اکثر دولت خضر و حاصلی نمودند و حالا قسمت

۱. رساله در بیان احوال  
۲. رساله در بیان احوال  
۳. رساله در بیان احوال  
۴. رساله در بیان احوال  
۵. رساله در بیان احوال  
۶. رساله در بیان احوال  
۷. رساله در بیان احوال  
۸. رساله در بیان احوال  
۹. رساله در بیان احوال  
۱۰. رساله در بیان احوال  
۱۱. رساله در بیان احوال  
۱۲. رساله در بیان احوال  
۱۳. رساله در بیان احوال  
۱۴. رساله در بیان احوال  
۱۵. رساله در بیان احوال  
۱۶. رساله در بیان احوال  
۱۷. رساله در بیان احوال  
۱۸. رساله در بیان احوال  
۱۹. رساله در بیان احوال  
۲۰. رساله در بیان احوال  
۲۱. رساله در بیان احوال  
۲۲. رساله در بیان احوال  
۲۳. رساله در بیان احوال  
۲۴. رساله در بیان احوال  
۲۵. رساله در بیان احوال  
۲۶. رساله در بیان احوال  
۲۷. رساله در بیان احوال  
۲۸. رساله در بیان احوال  
۲۹. رساله در بیان احوال  
۳۰. رساله در بیان احوال  
۳۱. رساله در بیان احوال  
۳۲. رساله در بیان احوال  
۳۳. رساله در بیان احوال  
۳۴. رساله در بیان احوال  
۳۵. رساله در بیان احوال  
۳۶. رساله در بیان احوال  
۳۷. رساله در بیان احوال  
۳۸. رساله در بیان احوال  
۳۹. رساله در بیان احوال  
۴۰. رساله در بیان احوال  
۴۱. رساله در بیان احوال  
۴۲. رساله در بیان احوال  
۴۳. رساله در بیان احوال  
۴۴. رساله در بیان احوال  
۴۵. رساله در بیان احوال  
۴۶. رساله در بیان احوال  
۴۷. رساله در بیان احوال  
۴۸. رساله در بیان احوال  
۴۹. رساله در بیان احوال  
۵۰. رساله در بیان احوال  
۵۱. رساله در بیان احوال  
۵۲. رساله در بیان احوال  
۵۳. رساله در بیان احوال  
۵۴. رساله در بیان احوال  
۵۵. رساله در بیان احوال  
۵۶. رساله در بیان احوال  
۵۷. رساله در بیان احوال  
۵۸. رساله در بیان احوال  
۵۹. رساله در بیان احوال  
۶۰. رساله در بیان احوال  
۶۱. رساله در بیان احوال  
۶۲. رساله در بیان احوال  
۶۳. رساله در بیان احوال  
۶۴. رساله در بیان احوال  
۶۵. رساله در بیان احوال  
۶۶. رساله در بیان احوال  
۶۷. رساله در بیان احوال  
۶۸. رساله در بیان احوال  
۶۹. رساله در بیان احوال  
۷۰. رساله در بیان احوال  
۷۱. رساله در بیان احوال  
۷۲. رساله در بیان احوال  
۷۳. رساله در بیان احوال  
۷۴. رساله در بیان احوال  
۷۵. رساله در بیان احوال  
۷۶. رساله در بیان احوال  
۷۷. رساله در بیان احوال  
۷۸. رساله در بیان احوال  
۷۹. رساله در بیان احوال  
۸۰. رساله در بیان احوال  
۸۱. رساله در بیان احوال  
۸۲. رساله در بیان احوال  
۸۳. رساله در بیان احوال  
۸۴. رساله در بیان احوال  
۸۵. رساله در بیان احوال  
۸۶. رساله در بیان احوال  
۸۷. رساله در بیان احوال  
۸۸. رساله در بیان احوال  
۸۹. رساله در بیان احوال  
۹۰. رساله در بیان احوال  
۹۱. رساله در بیان احوال  
۹۲. رساله در بیان احوال  
۹۳. رساله در بیان احوال  
۹۴. رساله در بیان احوال  
۹۵. رساله در بیان احوال  
۹۶. رساله در بیان احوال  
۹۷. رساله در بیان احوال  
۹۸. رساله در بیان احوال  
۹۹. رساله در بیان احوال  
۱۰۰. رساله در بیان احوال

چندگاه درین نواح بسر برده با جوانان شایسته هندوستان مراجعت فرمود و مفصل  
 ظاهر خواهند نمود مقتضای فضل قدیم آنست که امتداد و حیا و دوری مستان  
 یاد فرمائی فدوی قدیم نکرد و که فدوی نظر را مستبد ادایدار امت بنیاد خود را و مبد  
 و جلوه کوشان از ره ارادت و اتحاد و مورد مراتب تقه و داد میداند و می نماید  
 مانع زودیت بودم که نیز از چشم افتد مرابری تو به اختیار چشم و در همه جا و همه  
 خادم راسخ متصور گردیده نوع توجه خاص را به آن آباد که چنانچه توجه عالی دین  
 ملک رسیده چند سال تماشای نیرنگی روزگار نمود و الحال بفضل متعال از نیابت این  
 شایسته معاد و صورت بند و صورت وطن بسبب کثرت مدت مفارقت چشم  
 هم معاینه نمیشود و چشم صورت بنید بیت از نگاه لطف کار کیمیاگر میکنی می توانی  
 خاک را از رکنی که میکنی اظهار احوال مرستار الیه نظر سابقه معرفت تحصیل حاصل  
 دانسته تفصیل نمی پردازد اما جملاً آنیکه بودن این قسم جوانان نزد و طلب در کار و در  
 بهر دست در صلاح دولت است بهر دست رفیق خوب است چنانکه در عالم است  
 بهر که افشته کیمیاگر می توان گفتش و رفقای بهر مذکور اگر چه از هم بهتر اند و از یکدیگر بایار

استبداد  
 تنه با کجایان  
 و منفرد و بکلری  
 بپشت نظر و شفق و در منزل  
 بودن را یاد و امت بنیاد  
 بهر کجایان  
 پای معرفت و کبر و فرب  
 و طمس و در و فرب  
 مجاز این معنی است  
 بفتح اول خبر آمده است  
 تکرار لطف  
 آنچه معنی این بیت سابق  
 مرقوم گردید در اینجا بود



نگذر خاطر کرد و در احوال بدستگیری افضل از دستمال زور برق معیشت کرد <sup>ای نیز و فاضلا شدند</sup>

پریشانی برآمده و بساحل جمیعت آورد یعنی بزرگان این دیار از راه قدر دانی

بقتضای تمام از غم و ملن باز داشته پیش از زیارت کترین توجه خاص <sup>بجای</sup>

و بآبرو که ملحوظ نظر بود مستلزم رکاب داشته ضرورتی جهت اندفاع <sup>ای مخوف نظر بزرگان نکرایا کاتب</sup>

که فرمودن دل ارادت منتر است با جمال عرض حال حال نمودن <sup>ای مخوف نظر بزرگان نکرایا کاتب</sup>

عزت و ابر و بکمال که بیت اگر نیم نانی بعزت دیند از آن به کف خونی <sup>بخت</sup>

از قلمت و کثرت نظر برداشته در همه حال راضی بقسمت زبان شکر رب العزت <sup>ای</sup>

اعلمای لواحق دولت ابد مدت است مصلحت بهر جا که مستم تر ایمی <sup>بخت</sup>

بر حال و بر محال از گوشه خاطر خاطر خود کرده کاه کاه بغایت عنایت <sup>ای</sup>

مشمول عواطف باشد یاده جرات حدادت دید بهر <sup>ای</sup>

ارادت آئین محمد آئین بنیامین خاکی خاکی <sup>ای</sup>

ملازمت برپا راحت زیاده از احاطه شرح بیان است و بیان در جدائی گرامی <sup>ای</sup>

بیرون از قدرت قلم دور بان <sup>ای</sup>

جدائی آتش تیر است می سوزد و در اوج جان <sup>ای</sup>

عبارت بقول اولی  
مستحق است و در قول  
بدستبازی کار کاب  
در شنیدن جمله مقروض  
است که صفت حال دفع  
کنند مقنی که محال  
دوین وقت که خالی  
چنین است ضرورتی  
برای خودت ای

خدایم که این کس که در داغ جگر از داغ در عالم کون و قوس دوام جان تو را  
 و تکیه بر باد مصرع هر که اندر بجهان زایل فنا خواهد بود ایند ازل صدقت منزل  
 و حق از ارباب اختیار میجواید که برفاقت آن قدردان شفقت شعاع بر گدایان  
 گردد و بدو رفقه تو دعا علی وطن رسیده بقیه عمر خویش التماس در گوشه از نوال بر دو  
 انروی دست آرد تو صد که وقوع دوری ضروری که محض مقتضای تقدیری میسر  
 حقیقی اختیار یابد که بر جرحه طعم آمده در وقت توبه حضور پر یوز موجب فایده  
 مجبور از دیده دور نگردد مصرع از دوست یک اشاره و از من بسر دوید زان  
 جز عرض ناز پر عرض ناید به میر محمد زمان میسر صاحبان مشفق قدردان گدایان  
 سببم روز کاری است که یک نام چون حرف غلط از صفی ضمیر منظر بزرگ  
 محو شده که این غلط بهم محظوظ خاطر غلط نمیکرد مصرع خاطر غلط و موت شمس شکبا  
 این چنین مادی از روز راستی خبر که در اثر واقعه خان شهادت نشان توبه از  
 علیه الغفران بنابر عدم دور و عنایت نامه صد و اخبار وحشت آتش روز  
 اضطراب در زیاده و چند از زبان بعضی اعز جملا خبر غیبت ذات سرایا التماس





باقضای آب خور و در آن همه عازم وطن شدند و قرضه آنها برین بی دست  
افتاد و الا صورت همین معنی باعث اقامت بی اختیاری است و الا مصرع  
دیار یک توئی بود غم آنجا کافی است زیاد چه عرض نماید خبر بندگی بمیر محمد زمان  
می صاحب روان شوق مخلصان سلامت چه عرض نماید که تمنای حصول ملاصحت است  
مسرت چه قدر گریبان گیر دل صداقت منزلت نظم خواستم در دشتوق بنیان  
تو گویم که هم تو در مانی باز کفتم چه حاجت است بقول که تو خود در دلی و میدانی  
پیش ازین متواتر خالق نیاز به ترسیل داده لیکن عدم ورود جواب نارسائی طالع که باعث  
نارسائی نامه بران گردید مطلع گردانید فی الواقع بیت پرسان رستو مکتوب که به آلودم  
که باد هم نم برد کاغذی که نم دارد اگر چه درین مدت کاهی حقیقت احوال خبر مان به تحریر  
در نیامده که واقع شد اید انتظار کرد و لیکن چون به سبب قلق و اضطراب که از راه  
ارادت تمیم دار و اکثر متفحصان بر وی دارد که گفته بر روی داد می بود مگر زبانی  
معتبری استماع نمود که برادران مغفرت نشان کریم شاه و میر میران بمقتضای سعادت  
نشرت شهادت چشیدند و دل و جان مخلصان در شکنجه غم و آلم کشیدند و سوختن

لقه قلم چون بسبب  
قلق و اضطراب اکثر  
متفحصان قلم رویداد  
می بود و شکر طاعت و  
قول مکرر زبانی معتبر  
استماع نمود خدای عز  
و دود چقدر معتبر  
شکر آورده که بسبب  
صفت قلق و اضطراب  
و دود صفت رویداد  
فانصحه به آرامی ام  
اضطراب و آرامی ام  
صمیم غم خالص

غم افزین ابواب غمی بر رخ دل شود که نمی تواند عرض نمود بیت آنچه بدین می رود که بر  
 شتر فتنی ز غم میزدی کافران بر جنت الماوی علم از اینجا که با تقدیر مقدر حق  
 قریب مقاومت معذور بنشینست و غیر از هر نیم تنگیست این در دینی و دوا مقصود  
 نه آتش کین آن دمای بهر آریجا و کون بر در قهیمت جمیع فطرت از لی بر کرای من  
 در استقلال شده باشند حق تعالی انقدر دوازده طبعی و آرزوهای بی بهره و گردانند  
 و بیایم این هر دو بهال کشن سیاه و انعم البدل آن هر دو مسافر کشیده مغفرت نماید  
 به شیخ عزیز الله که بعد از روی بسیار و انتظار بیشمار دولت قریب  
 قدردان صاحب شفقت شاعر شفیق بلا اشتباه عزیز الله بآل الله و ابقاء و  
 و بنوق الغضا ایام دوری ضروری ابواب بساط برود دل غمیده کشاد و غریب  
 از فضل الهی امید قوی است که کامیاب تنها کرد یعنی دولت موصفت در یافته  
 از منت کشی نامه پیام نجات یا بدین شوق بهر کرده ام از وادی دل می برم  
 گرچه بسیار است ره آخر بمنزل میرسم شب نیست که بی یا و کرامی گذرد و دوری  
 که متغافل با حستان جمع الکمالات صورت و معنی باین برین مذکور محفل فرد

در این ابواب غمی بر رخ دل شود که نمی تواند عرض نمود بیت آنچه بدین می رود که بر  
 شتر فتنی ز غم میزدی کافران بر جنت الماوی علم از اینجا که با تقدیر مقدر حق  
 قریب مقاومت معذور بنشینست و غیر از هر نیم تنگیست این در دینی و دوا مقصود  
 نه آتش کین آن دمای بهر آریجا و کون بر در قهیمت جمیع فطرت از لی بر کرای من  
 در استقلال شده باشند حق تعالی انقدر دوازده طبعی و آرزوهای بی بهره و گردانند  
 و بیایم این هر دو بهال کشن سیاه و انعم البدل آن هر دو مسافر کشیده مغفرت نماید  
 به شیخ عزیز الله که بعد از روی بسیار و انتظار بیشمار دولت قریب  
 قدردان صاحب شفقت شاعر شفیق بلا اشتباه عزیز الله بآل الله و ابقاء و  
 و بنوق الغضا ایام دوری ضروری ابواب بساط برود دل غمیده کشاد و غریب  
 از فضل الهی امید قوی است که کامیاب تنها کرد یعنی دولت موصفت در یافته  
 از منت کشی نامه پیام نجات یا بدین شوق بهر کرده ام از وادی دل می برم  
 گرچه بسیار است ره آخر بمنزل میرسم شب نیست که بی یا و کرامی گذرد و دوری  
 که متغافل با حستان جمع الکمالات صورت و معنی باین برین مذکور محفل فرد

منزل نکرد دین هم بفضل ایزد کرم کاری از دست آن عالی دستگاه قوی  
 بعهده ظهور شتافت که در نیم موجب دیا و آبروی هوانو احدیست کرد انشا الله العزیز  
 نتیجه اش بعد از فاجع جبارت ظهور خواهد آمد لطفکم و دوستکم فرید رب المجید  
 به شیخ عزیز الله صاحب فیضان مشفق بر ایا احسان طاعت گرامی نایب انشا  
 الله مکرر و دهموده مفتخر فرمود چه عرض نماید از تشبیه حال و از دو خاطر آنکه از  
 روز روانه شدن باین سمت تا رسیدن شهر روز و شب امری غیر از قطع راه و  
 نبود بعد رسیدن اینجا همین روز و غم که بسبب است که از مردم خانه رای صفا قدر دان  
 سله الرحمان و تشویش قلوب زرگان که و مه لشکر و شهر بمضمون این شعر بیت که بر خاطر  
 بادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی دمی آرام نداشتند که آخر محبت اوتعالی شایسته  
 دو او دعا مطلق از نکر و معنی مصرع نکر و قلم زایچه کرده اند و صورت گرفت حالا  
 شدت ماتم موجب برنجی عالم است بعد چند روز که موافق رسم محمود ارباب زکار سیمیا  
 ماتم انقطاع می پذیرد و در تقدیم امور که بدان مامور است و بدون آنکه در کوفه خاطر  
 وارد سعی تا بمقدور بجا آورد و سعادت ابدی حاصل ننماید این مرتبه که سفر گرامی

باز شد  
شجاعت  
یا صاحب  
صافیت  
قوی دست  
پس از از  
آمد انجمن  
وقت ششم  
ظفر و قوت  
نظم و نظم  
و دست  
و دست





آنند یاربندات فیض سگارونی گرفته است بذل توفیق در نیابت بقصور اتحاد و صف  
سیاد و حقیقت توفیق بکار خود است قطع نظر از امر اکابر تاب مرقوم مصرع کای خود  
میکنند هر کس در کار کسی است؛ نظر بر سنجیده ضمیمه مبالغه درین امر از قبیل حکمت بلقان  
یاد دادن دانسته ادب مهربان اظهار نمود و ظلم محمود در برابر معبود بنحو خود  
حافظ متعال در همه جا و همه حال حافظ و ناصر احوال مهربان والا توفیق عالی است مظهر  
فیض مکرمت برگزیده ایزد صمد صاحبی خواجہ محمد سلیمان الله الاحدالی بنیاد شوق  
طافا بهجت کار از یاده از احاطه تحریر و تقریر دانسته با ظلمات دعای ضروری الظباء  
می پردازد که خاطر خود پذیرفته موصلت جمعی حیدر بنابر عدم حصول دلوت بمنبری مشکلا  
شکسته اضطراب بوده و مبدع تفحص احوال نخستین سال منمود و ناگاه بحکم جوینده یابنده  
زبانی بعضی اعتراف توفیق موجب لطرف بناد در روی که هیچ کس مطلع نشد و مسجع  
معتوب گردانید نمیدانند که با وجود دوخت تجلی ذات در همه هیات بقصور عدم کدام امر  
مطلوب باعث ترک این دیار گشت خیال خود که ام مقصود و مرغوب آن  
مخاطر عطر گذشت بریت همه جا جلوه گاه معشوق است؛ دیده بایک خوش نظاره

در حقیقت استخوان  
شماره فصل اول  
متحد برین و  
یعنی بنقص

٩٢

میں نے خود دیکھا ہے  
حکومتوں کو

三

۵۲

یفتاب

پیشگیری و درمان  
در دستخدا درو

وادی وادی

جمع دار  
مکتبہ

الحفظ والوصول

کتابخانه

حضرت مولانا

1

بهر حال در ابتدای حال التزام حضور مرتضی و قطع نظر از حضور و عدم الیه که عقلاً  
 و نقلاً فرض است امرضای ثانی خود ایم مطایب است و پسندی کمالاً فخری  
 و بزرگوشتی شده مشفقان را سپردنشان بد جمعیت نمایند زیاده چه شود  
 بخوانیکه بیت هر چه مرد و خویش کند که چون حباب بمنزله زیر پا بود و از خود  
 ایام هرزه گردی کوتا و باد به عجب الستار مهربان صاحب کم یاد فرما سلامت  
 شدت شداید اشتیاق و وحدت انش فراق زیاده از وصله صرف عبارت است  
 علاوه انش اینک درین ایام صعوبت انجام انتظار خبر راحت از خیریت احوال  
 مال از حد خیر و تقریر تجاوز نمود عجب که در نیت مهابرت گاهی نام این مجبور  
 از دل دیده دور سپهریم بر زبان قلم عبودیت میگذازم ما بغلط بر زبان  
 ما را شکایت از قلم شکایت است عجب که با عزم غریز القدر صحایف القدر  
 صد و زمره و خفایا طلب عایلم امتیاز حاصل نمود و سبحان الله بیت بر دیگران نوبت  
 بر نایه وفا بر شایع سلام هم از من دریغ داشت بهر حال بیت اگر یاد مکنی  
 کم کسی یاد و پیوسته یاد تو در جهان من باد و قطعات میندی که بمهر با تو و التیام

درست یعنی در خدمت شد  
 خودمانی و درون دلام کرد و نور  
 بیچاره است بابت حق و در مانت  
 ذات مطلق کرد و در ظرف و درین  
 بزرگ و در احوال نشو و این حال  
 تمام بنامه بود و عجب که در حق  
 خویش گذشتن است پس عجب که  
 میطلبی عجب حساب از خود و عدم  
 و طایق است که از خود و عدم  
 انکار و حق است و بنابر عدم  
 بسواری از طریق و در از خود  
 خود را با ساز که چنین راه و تمام  
 رسیده ازین زیر پای است  
 سخن قدم او را فایده  
 علاوه و کسر و یک بر و یک  
 نهند و عجب که ای و یک  
 بر یک بر و یک بر و یک  
 آنرا بفکر است که درین  
 تو یکبار نام از حق  
 بیت صنعت التفات که از حق  
 بغایت و از عجب که از حق  
 کرده نو و یکبار بدیده و در عجب  
 اول عجب که از حق  
 خدایا عجب که از حق

مست رام ابلان یافته بود دامن زین آتش شوق مشارالیه کردید لیکن بحکم  
 الامور مرمونه باوقایها حصول رخصت موعی الیه تا چندی غایزه تغذیه  
 دارد انشاء الله العزیز وقت مقدر بطریق مدبر سلام علیکم بشیخ حسن  
 میران صاحب این سکا شرح آرزوی دریافت شرف حضور نشاط معمور مقدر  
 زبان علم بود و می شغل تحریر مراتب اشتیاق و مصاب فریق پرداخته از چنگ  
 الم مهاجرت نجات حاصل منمو همیشه که کیت قلم درین دی جان کر افکنده  
 سست و شسته این مدعی متغ الاظهار سر در گم بیت یک گنگ ز ششیا  
 مانده نامه ما چون زبان لال سرگز و انشد با چار با نهار ما فی الضمیر پر دازد  
 که بتقریب بعضی اموری و از جناب خا نصاحب دهن عالی شان تهورل خان دستور  
 یافته بدرد توجیه کرم فرمایان عالی توجه از حمادی الاول در اوقات رسید و بسبب  
 تشریف داشتن گرامی در قلعه از راه شدت تمنا بآهانه بخود یحیی و بی اختیار  
 باین ترانه حسرت نشانه مترنم کردید بیت کعبه را دیدم دلم از درد تنهایی  
 گدخت و محفل آرای که ما را خواند و خود همان کسیت و از بس تپله شوق

ایضا  
 آتش شوق  
 انکه از میان  
 افروخته  
 کیت بضم  
 سرخ رنگ که باری  
 زند و بال  
 باشد  
 سر کیم  
 به ابتدا  
 و بین  
 در کیم  
 و اگر



در صد و آن بود که خود بسهامی خدمت برسد لیکن که می خبر سرعت معاودت  
 گرامی این اراده باز داشت اگر احتمال اینهمه توقف می بود هرگز در اینجا توقف  
 نمی بود بهر حال الخیر فیما وقع حالازو دیده و دل آرزو پرست از شکنجه نظام  
 برآورد که بودن اینجا بدون موصلت آن کرم فرما بر دل محبت منزل شایسته  
 زیاده از این طاقت انتظار طاقی نیست بیا که در شب بجز تو چشم گریانم چو  
 زخم آب سیده بهم نمی آید خبر وقوع واقعات و حشت سمات که ناگزیر فی حیات  
 است بتصور تا کم خاطر عاظر افتد غم و الم افزوده نمی توان عرض نمود لبه الحمد که  
 آن دانای اسرار تکوین ایجاد پیش از همه عالم بی ثباتی عالم اندباد دهی  
 مراتب مصابرت درین امور که گاهی تحصیل حاصل دانسته در همه حال بدعای خیر  
 انما شغلی بر دازست مصراع آتیه تاجان بانشی تو باشی به سلطان محمد  
 سلطان اقلیم مروت و جهان سلامت شوق دیدن باز یاده از احاطه شرح و بیان  
 است بیت شوق در گفتگویی کنی یا بحر اندر سبوحی کنی یا همیشه مکرر باطر دار  
 که وقت فرصت خلصت حاصل نموده چندی بخاطر جمع دست بهمی می گرامی دریابد

صد

بغضتین از کجی

مقصد و بر خیز

۱۳۳۳ حجازی مقصد

مکون و درین

۱۳۳۳ ع

طاق منتهی غایت

کعبه خا خیمه

۱۳۳۳ ح

۱۳۳۳ ح

گرایان من و من

آزاد سیده التیام

نمی یابد ۱۳



و استیصال آیات عمر و اقبال آنهم سپهر افضل را بروفتی آرزوی خیر خواهان فدوت

استمال مترقی مدارج کمال گرداند و آرزو مندان هواخواه را از نو بدریافت

بالا برآمده بلند شونده ۱۲ دفعه

دولت حضور میر و گنجور بکام دل رساند هر چند ایام دوری ضروری جناب عالی نظر

قابل بسیار کم نمی نماید لیکن مصرع درون دیده اگر بنموش بسیار است پزیرا

چیز عرض نماید غنای قدیم بوس و بس خدا کند که زود دست دید بجنبه و کرد به درویش

صاحب محمد و مشفق و مهربان سلامت فیض مملوفا و منتهی المعاف و منتهی بر عزم خرم

این صنایع جهت علاج آزار چشم که چشم می بیند کجاست مبینا دور و دور و در حقیقت

احوال کرامت استمال مطلع فرمود اگر چه حکمای حقایق مدعی برین حدود معتقد اند

لیکن حکمیکه حکمت او اعتماد کلی توان نمودیم تحقیق است و بس تعالی و تقدیر

اگر بایستد بی نظایر بر وفق مضمون مصرع بر توکل زانوی اشتهر به بند رجوع با طبعیان

این نواح دلنشین شده باشد چه به ازین شاید که مسبب تب میر عزیز از معالجان

این حوالی را سبب رفع آزار گرداند لیکن رای حسب فیض سان مظهره العالی انان

بعضی موانع که مرکز خاطر خاطر خواهد بود مجوز توجه باین سمت نیستند بموجب

بعد شمع اطلاع این معنی نمود ظلمت نمود و الی یوم الموعود به <sup>مستطیع</sup> هر صاحب  
 فیض رسان شفیق قدردان سلامت هر چه توجیه عالی از قدیم بر احوال میرزا الطاف <sup>بیک</sup>  
 که در همه جا و همه حال طب اللسان شکر احسان آنقدر دان اندمبند و لمیکرد و مخلص  
 را مریضت بسیار زد لیکن درین ایام ظاهر با بقضای وقت کمی توجیه بسیار بعمل آمد  
 لهذا اموی الیه بسبب کثرت توابع و قلت یا موقوف شدن اجاره موضع  
 معلوم مضطرب شد خود را بجنور فیض گنجور رسانید و به ملازمت بزرگان فیض رسان  
 بهره ور گردیدند رای صاحب قدر دان مکرر الحاح بعد دریافت احوال از راه شفقت  
 قدیم سه چون در مابینه از طرف خود مقرر نموده در باب بحال داشتن رعایا سابق  
 به تنور عمل بکمر میزدت هر قوم فرمودند و با وجود عدم عزم میرزا معری الیه  
 با التزام رکاب سعادت انتساب نظر بر فاق سامی خصلت نمودند از اینجا که پریشانی  
 اموی الیه از شرح بیان مستغنی است توجیه آن والا توجیه قدردان بحال ضعیف تعیین کرد  
 غایات قدیم از نقد و اجاره بطریق معهود میرزا <sup>ای توجیه بلند دارد نه ۱۳</sup> شده و توجیه عطار ایضا بر این  
 عطا ماه بهار رسانیده نوعی توجیه فرما خواهند بود که مخلصان مکرر درین باب

۱۳۲  
 بعد شمع اطلاع این معنی نمود  
 فیض رسان شفیق قدردان سلامت  
 که در همه جا و همه حال  
 را مریضت بسیار زد لیکن  
 لهذا اموی الیه بسبب کثرت  
 معلوم مضطرب شد خود را  
 بهره ور گردیدند رای  
 قدیم سه چون در مابینه  
 به تنور عمل بکمر میزدت  
 با التزام رکاب سعادت  
 اموی الیه از شرح بیان  
 غایات قدیم از نقد و  
 عطا ماه بهار رسانیده



لعل و نذر نیک

احضار ای تا صورت  
نمودار در پیشگاه  
جوانان اصفیای کشته

دستگاه اصفیای کشته  
نصف است بر روی  
نصف است بر روی

نصف است بر روی  
نصف است بر روی  
نصف است بر روی

نصف است بر روی  
نصف است بر روی  
نصف است بر روی

نصف است بر روی  
نصف است بر روی  
نصف است بر روی

نصف است بر روی  
نصف است بر روی  
نصف است بر روی

صوتی توجیه فرمای صورتی معنوی نظر بر پاستباز ظاهری که در نظر صورت پرستان  
معنی کم آشنای این معنی بیشتر صوت ظهور دارد کار بند جرات است دعای ظهور مرآت  
عطای در ظاهر سر بلندی عطا فرمای ظاهر و باطن بیک رنگ نمای قدر و قدر بقدر  
میکرد اند و گرنه موری زو قلیل البصاعت کثیر الضعف چه یار اگر از سلیمان راجی  
نشان که امت نشان هوا حال تحت روان موقوف تحقق از رتبه بالاتر از مرتبه عقود  
المساقیت خود نماید بیست بان کل کلدا جان کی نام بدیل کل کند حاشا که  
گویم این سخن نکشت حاشا که ایم الحمد لله والمنه که هر عالم است به از خاک بردار و  
به فلک افلاک آرزوی مهر و لطف فطری آرزوی فرجه بمقدار خاکسار را خاک  
نینداخت و با وجود عدم قابلیت نوازش نوازش غیر مترقب مقرر ساخت  
بیست کی تو انم کرد که لطف بی پایان تو یکر شود بهر موزان نتوان شمرد حسان  
اشتم زد و فرد غم زد و فقیر حمید خدمت کار سرکار ظاهر امتثال الامام انتم فاقست که  
نمود و الا در اتصال سعادت حضور سر سر و زینتی استجیل بود و ظلمت محدود بود و الموعود  
بر البعبود و الی الموعود المقصود به نوا غیا خجال نوا بفضل غالب حکم مام

و مودت از اوقات پس  
یگانه فنی معنی است  
بد معقول فانی غیر است  
که با صحت است غیر است  
مذکور و مفعول است  
بنده بدی و دوست  
عبادت با حق است  
و معقول فانی غیر است  
جوانان اصفیای کشته  
ما بین است و غیر بعضی  
انسان است و غیر بعضی  
نقش و دین الی القادری  
الصفات فانی غیر است  
نحوه این است و غیر بعضی  
آن خدا و غیر بعضی  
بنده بدی و دوست  
و جان است و غیر بعضی  
ظاهری که از رتبه  
نمودار در پیشگاه  
عطا فرمای ظاهر و باطن  
نوا غیا خجال نوا بفضل  
غالب حکم مام

نوا غیا خجال نوا بفضل  
غالب حکم مام  
نوا غیا خجال نوا بفضل  
غالب حکم مام  
نوا غیا خجال نوا بفضل  
غالب حکم مام  
نوا غیا خجال نوا بفضل  
غالب حکم مام

ملک دل میں ارادت نشان <sup>مستجاب</sup> درود نواز شامہ کرامت شمامہ شعر بر ویداد  
 تازه که بمشیت مقد حقیقی رویداد نظر بر بنوید سلامت ذات عالی در جاکه در همه جا  
 و همه حال محفوظ حفظ متعالی با در میزان لبوان جمعیت او بساط بر روی دل و  
 دیده مجبوران چشم بر آه اخبار حیرت آثار کشادر باغی دم چو سر نامه لطف کوشه  
 چو خاتم شکر بر نیادم سجود بر داشت ز درون جان دل کوه الم این نام بود  
 بلکه آئینه حجت بود اکثر بزرگان ایند یار علی الخصوص ایضا کبیرا لطف عطا  
 سلمه الله تعالی شب و روز بجناب محلی عوات داعی خیریت و سرعت معاودت  
 آن قدردان عالی منزلت اند و جماعه دعا گو یاز که سابق هر گرم دعا نرفت ایما  
 بودند باز مشغول فرمودند و اعطایا تیر دعا ی این داعیان ریا راز و ویداد  
 اجابت رساند و تعطشان وادی دوری بحاله زلال وصال فیض شمل شاداب  
 گردانید بیت ای خوش اندم که وصال تو میسر گردد چون نفس جان بلب آمده ام  
 برگردد و شبیه شدن غریبان غریز القدر مغفرت نشان خصوصاً مشفق شمع مجلیا  
 و اخوی میرحمید الدین که هر دو بمنزله عم بزرگ و برادر مسترک صداقت قرین بودند

این بیت مصطفی است  
 مصطفی اول و جان موصوف  
 باب آمده مصطفی آن و دیگر  
 مکمل در تقیفات مصطفی است  
 مانند خط اندم خوش است  
 که وصال تو حاصل شود  
 مانند نفس که در حالت صعود  
 تا لب رسیده از باران  
 فرو می رود و بخیر جان من  
 که در فرق تو لب آه  
 است بسبب وصال تو  
 باز بین خود کند

صبر و شکیبایی است از آنجا که با کارکنان تقدیر نیروی بیچینی نشسته ضعیف را که موصوف است  
 بصفه خلق انسان ضعیف با جمیع مقدور نیست رضا بقضا او تعالی شانه را دوی این  
 پیرا دره خنده انسان باز و در وقت ۱۲  
 در دگر تراش دانسته آنا فاما بدای عافیت تنومندی ذات فیض است و تعجیل  
 رایتا که امت آیات شغل بر دوازست است حقیقی برود بعرضه ظهور در دوالده میرحج  
 ای اثر و عا ۱۲  
 از چند کاه در شهریت شاید غریب بر بعد نشیدن موجب امر عالی بتلی  
 و دل ای می پردازد حالا چند کس از توابع میر معفور یکس تحصن اند غیر از فضل کرم علی  
 فریاد رخ و نذرند یقین که فیض عظیم و مگر جماعه یکسان خواهد بود و ظلمت ممد و  
 بر المعبود بعرضه نری غمخوار و جوای ای خیار من بحیر از خود مسلک عمر و انا نامه ناحی  
 که بمقتضای اتحاد معنوی تضمین کنونیات ضمیمه بود و در شمسایم طرفه عکسایها  
 نمودن بیت مکتوب دیده مراد و شن ساخت این نام بود و جامه یوسف بود  
 تسو فیض احوال شنت شمال مکر در خاطر فارگدشت کین نظر بر وجه است  
 تحصیل حاصل دانسته مجوز صداع یکدیگر نکشت قطع استم در دسوزنیهان را  
 بنو گویم که هم تو در دانی باز کفتم چا بخت بقول آن که تو خود در دلی میدانی درین

لایع خود را  
 از غم زرد کبریا  
 بقیع احوال از خود  
 کباب اول غصه صاف  
 بودن و کین و غم  
 پس از کبریا  
 و در صفی عالمی  
 شود و غم و دین و غم

لایع خود را  
 از غم زرد کبریا  
 بقیع احوال از خود  
 کباب اول غصه صاف  
 بودن و کین و غم  
 پس از کبریا  
 و در صفی عالمی  
 شود و غم و دین و غم



ایام دست برد ایامی کراچی نام ضبط و غنائ طاقیت از دست برد و من  
 در پیش خوشی دوست را بتا به بگفتگو در آورده کوم و چه نویسم روزی نیست  
 که سوزش اشتیاق دل مشتاق را خورشید اساز صبح تا مسامحه و شوق طبعش  
 سازد و شبی نیست که تب شعله فراق جان مودت تو امان شمع نشان از  
 شام تا سحر در کج سوزد که از نیندازد بیت بی تو هر روز مرا ماه و هر شبالی  
 شب چنین روز چنان آه چه شکل حالی است بهر حال در ناد عالم کثرت یاد مست  
 بنیاد و شب میرسد و بهار در دیوانخانه میانه بیا و شبهایصال دور میگردد  
 تصویر شبهای سحر نمازانی حکم وصف العیش نصف العیش دل مجبور را بزم غمش  
 شب بختی میا زدود و میضمون اینکه مصرع یاد و دل تو بجز آن سب صدایم  
 باز دیا و مرتب تا لاجی پرداز و خصوصاً مقدمه که شبی بکر امینیت ظاهراً نمود و خاطر  
 مشکل پسند با قبالتش توجه نفرمود اکثر کربان گیر دل و تشوش افزای خاطر است  
 مصرع دل داند و من داند دل تو یواست مطلق حجب دوری را عجلاله دفع  
 نماید تا گفت و گفت در دل یکدیگر بپوشیده نامه پیام بر صفت ظهور در آید مریت  
 ای زود و زود

ایام دست برد  
 ایامی کراچی  
 نام ضبط  
 و غنائ طاقیت  
 از دست برد  
 و من  
 در پیش خوشی  
 دوست را بتا به  
 بگفتگو در آورده  
 کوم و چه نویسم  
 روزی نیست  
 که سوزش اشتیاق  
 دل مشتاق را  
 خورشید اساز  
 صبح تا مسامحه  
 و شوق طبعش  
 سازد و شبی نیست  
 که تب شعله فراق  
 جان مودت تو  
 امان شمع نشان  
 از شام تا سحر  
 در کج سوزد  
 که از نیندازد  
 بیت بی تو  
 هر روز مرا  
 ماه و هر شبالی  
 شب چنین روز  
 چنان آه چه  
 شکل حالی است  
 بهر حال در  
 ناد عالم  
 کثرت یاد  
 مست بنیاد  
 و شب میرسد  
 و بهار در  
 دیوانخانه  
 میانه بیا  
 و شبهای  
 صصال دور  
 میگردد  
 تصویر  
 شبهای سحر  
 نمازانی  
 حکم وصف  
 العیش نصف  
 العیش دل  
 مجبور را  
 بزم غمش  
 شب بختی  
 میا زدود  
 و میضمون  
 اینکه مصرع  
 یاد و دل  
 تو بجز آن  
 سب صدایم  
 باز دیا  
 و مرتب تا  
 لاجی پرداز  
 و خصوصاً  
 مقدمه که  
 شبی بکر  
 امینیت  
 ظاهراً  
 نمود و  
 خاطر  
 مشکل پسند  
 با قبالتش  
 توجه نفرمود  
 اکثر کربان  
 گیر دل و  
 تشوش  
 افزای خاطر  
 است  
 مصرع دل  
 داند و من  
 داند دل تو  
 یواست  
 مطلق حجب  
 دوری را  
 عجلاله دفع  
 نماید تا  
 گفت و گفت  
 در دل یکدیگر  
 بپوشیده  
 نامه پیام  
 بر صفت  
 ظهور در آید  
 مریت  
 ای زود و زود

یار این آرزوی من چه خوشست ؟ تو بدین آرزو مر ابرسان ، بگفته من غایب  
 خالصه مشفق مهر با کرمی قدر دان گرامت قیمه مهر با اشتقاق تمام وفاق که  
 بسبب ایلامی اتحاد معنوی اکثر مضامین محبت آتش بنیاب دل تو دهنل  
 از زبان قلم تو در قلم تراوش یافته بود و بدی شبیه وصال و روز پایانی اتصال که  
 یادش در ایام مفارقت و لیلی فراق کای حکم و صف العینش نصف العیش دل مجبور را  
 هم آغوش نشاید تسلی میسازد و دمی مضمون اینکه مصرع یاد هر لطف بهر آن سبب  
 الم است ؟ باز دیار تب تالم می پردازد و در پخته هم مطمئن ؟ و هم در کردار اضطراب  
 انداخت بیت من دغم و دل اندرین نامه چو دیدم ؟ صد بار زیارتی و کردم  
 پیچیدم ؟ و روزی نیست که سوز آتش اشتیاق دل مشتاق را خورشید آسا از صبح تا  
 ساءدوش طیش سازد و شبی نیست که تب شعله فراق جان مودت را مان چو  
 شمع از شام تا سحر بکانون سوز و گداز غیبارد ؟ بیت بی تو هر روز مرا ، و هر شب  
 شبین روز چنان آه مشکلیست ؟ تفصیل حال آنکه در زمان مهاجرت  
 بسر برده میشود مگر مخطوطه خاطر کردید لیکن نظر بر اتحاد حاصل از عدا  
 و

دل آتش معصوم کتابت ازین  
 عبارت آن است که در عالم  
 اتحاد هیچ کس را اشتیاق  
 و فراق بر جان من نکند  
 و در هر سحر است که آن را  
 کند جان من از زبان قلم  
 اتحاد و خیال من از زبان قلم  
 شتابان به تراش افتاد



هر روز بان نهوان شمرده حسن تو خانه آباد و اسباب فیض بخشی زیاد الی یوم فی فضل  
 العباد مصرع این عازم و من جمله جهان آیین باد بالنون الصادق الخالص خاص  
 بسیار مهربان سراپا شفقت و کرم مستلاح ز بازوی دل مبتلای فراق یعنی ناز و  
 باغستان بخشی طاق در حالت شدت شاید اشتیاق بر وفق مضمون خوشدل کند  
 خیال تو سحر کنشیده راء تسلی فرمای خاطر مشتاق گردید و دیده در دوری دیده  
 از تماشای رنگین بهار صفایین دلشین چمن نشا ط و لیسند تجسید نقش  
 نیم نقطه مرشش صبر حمیدم خط شگرفش از آنجا که در عالم اتحاد و اتحاد و سر از ارم  
 بود و دخیار است بکرم بیت جذبه مهر و محبت از دو جانب میشود و یار بخواند دلم جو  
 یار بخواند دلم و بنا و علیه با وجود دوری ضروری و ترو در شب بلوری که بر نور  
 بازوی مبت عالی نعمت عجله حسن انجام پذیرفت دل و سنی فخر از شرک غالب  
 آن شمار زنی اباز مضار شهابت و فتوت تصور می نمود و هر چند در به جا و به حال  
 حفظ حافظ متعالیقینا حافظ و ناصر و احوال یکدیگر میداند و میداند که پائین  
 صورت نظر ارباب معنی معنوی پیش نیست یکسان شاد و مرشد صریح معنوی که

باغستان بخشی طاق  
 از تماشای رنگین  
 بهار صفایین  
 دلشین چمن نشا ط  
 و لیسند تجسید  
 نقش  
 نیم نقطه مرشش  
 صبر حمیدم  
 خط شگرفش  
 از آنجا که  
 در عالم اتحاد  
 و اتحاد و سر  
 از ارم  
 بود و دخیار  
 است بکرم بیت  
 جذبه مهر و محبت  
 از دو جانب  
 میشود و یار  
 بخواند دلم جو  
 یار بخواند دلم  
 و بنا و علیه  
 با وجود دوری  
 ضروری و ترو  
 در شب بلوری  
 که بر نور  
 بازوی مبت  
 عالی نعمت  
 عجله حسن  
 انجام پذیرفت  
 دل و سنی  
 فخر از شرک  
 غالب  
 آن شمار  
 زنی اباز  
 مضار شهابت  
 و فتوت  
 تصور می نمود  
 و هر چند  
 در به جا و  
 به حال  
 حفظ حافظ  
 متعالیقینا  
 حافظ و ناصر  
 و احوال یکدیگر  
 میداند و میداند  
 که پائین  
 صورت نظر  
 ارباب معنی  
 معنوی پیش  
 نیست یکسان  
 شاد و مرشد  
 صریح معنوی  
 که

فرموده اند مصرع بر توکل زانوی اشتربنده احتیاطا ارسال هر زبانی مرسله سابق  
 اتفاق افتاد شد الحمد لله که بآنها احتیاج روندا و پیش از رسیدنش مهمم با تمام رسید  
 بیت شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا پرستهای محبت خود کامران شدم بحال از درگاه  
 والای متعال شب بوزن دمدم مستعدی اندفاع حج مهاجرت است و در حج دعوت  
 زود بعرضه ظهور آرد زیاده چه برنگارد و به غایب خان نواب عالی رغبی الاقارب  
 شفقت کند سلامتی چند و پیشتر بی سبب از خاطر تو در مظاہر امکد ری رود  
 که دل دوستی من را بر چند متحصص بود و چون تقاب اختیار از روی شود و عدم و حجاب  
 و جیش دمدم اضطراب می افروزد ناکاه نصرت محیفه ظفر انما بشر طلوع کوکب و افتاب  
 و متضمن احوال صعوبت اشمال آند و زجان سوز که بفضل ایزد متعال بخیر گذشت و بود  
 جمیع آمو نمود و بر باعث کدورت ناکهانی اطلاع بخشید و معنی بیت لبها  
 و شیم را به بر یکدگر اندر خواند از بدو نشین گردانید و بنا بر دریافت عافیت ذات  
 سراپا التفات ممتزقی دراج انساب فرمود و هر چند شربت شهادت چشید و جمعی  
 برداشتن فقره از رفقای گرامی طبعیت خیر طویلت را منقص ساخت اما الحمد لله و

۲

نقص بضم  
 ساقی خزان  
 بود جان خزان  
 اکنون فرستاد

۳

نقص بضم  
 فتح خواند  
 غنیمت جوید  
 محله در تو  
 اعیان من

که مژده سلاطین ساجی بدارک همکاره بر دست مصرع اندر میان جمع چو جان  
آن یکی داد و داد از دست خاطر عالم شکل بسند بی پروای از همه باستان که از خود  
نیم مستغنی و بی پرواست مصرع بخود نمیرسد آناه تا با چه رسد به یقین میداند که  
اگر عشر عشر آنچه مخلصان را سنج بقدر استعداد خود در یافتن اند ضمیر تخیل یاد رک  
کیفیت خود در دوازده این همه در بندگی و صفت تهنوت بوده فعل اول و دستان  
منزل ایام بار در ارتش اضطراب نیندازد بهر حال گذشت آنچه گذشت آینه اگر  
تخل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلهای مخلصا میجو رحم فرمایند از موت چه دور است  
میگویم که آتش ننگ کابل بگیرد اندک الهی آن گل آتش طبیعت بماند اندک قرب مجیب  
تعوید هر سله سابق عمل غریزی است که مکرر شنیده آمد و قد الحکمه فی الحکمه اثرش  
بطور شفا اگر آینه نیز احتیاطا همین طریق معیول باشد بجاست بیت عزیز  
جان و دعای دل ابد باقی است بگو باندیش چو تعوید به پیچید خویش زیاده چه  
نگارش نماید جز شوق و الدعا فلو المدهابه غالب خال که فرمای ارادت غش  
سلامت نوازش دفعه پراچ بسنه جمیع اصناف و در و نموده معزز فرمود مصرع

سلاطین ساجی بدارک همکاره بر دست مصرع اندر میان جمع چو جان  
آن یکی داد و داد از دست خاطر عالم شکل بسند بی پروای از همه باستان که از خود  
نیم مستغنی و بی پرواست مصرع بخود نمیرسد آناه تا با چه رسد به یقین میداند که  
اگر عشر عشر آنچه مخلصان را سنج بقدر استعداد خود در یافتن اند ضمیر تخیل یاد رک  
کیفیت خود در دوازده این همه در بندگی و صفت تهنوت بوده فعل اول و دستان  
منزل ایام بار در ارتش اضطراب نیندازد بهر حال گذشت آنچه گذشت آینه اگر  
تخل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلهای مخلصا میجو رحم فرمایند از موت چه دور است  
میگویم که آتش ننگ کابل بگیرد اندک الهی آن گل آتش طبیعت بماند اندک قرب مجیب  
تعوید هر سله سابق عمل غریزی است که مکرر شنیده آمد و قد الحکمه فی الحکمه اثرش  
بطور شفا اگر آینه نیز احتیاطا همین طریق معیول باشد بجاست بیت عزیز  
جان و دعای دل ابد باقی است بگو باندیش چو تعوید به پیچید خویش زیاده چه  
نگارش نماید جز شوق و الدعا فلو المدهابه غالب خال که فرمای ارادت غش  
سلامت نوازش دفعه پراچ بسنه جمیع اصناف و در و نموده معزز فرمود مصرع

مخلصان را سنج بقدر استعداد خود در یافتن اند ضمیر تخیل یاد رک  
کیفیت خود در دوازده این همه در بندگی و صفت تهنوت بوده فعل اول و دستان  
منزل ایام بار در ارتش اضطراب نیندازد بهر حال گذشت آنچه گذشت آینه اگر  
تخل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلهای مخلصا میجو رحم فرمایند از موت چه دور است  
میگویم که آتش ننگ کابل بگیرد اندک الهی آن گل آتش طبیعت بماند اندک قرب مجیب  
تعوید هر سله سابق عمل غریزی است که مکرر شنیده آمد و قد الحکمه فی الحکمه اثرش  
بطور شفا اگر آینه نیز احتیاطا همین طریق معیول باشد بجاست بیت عزیز  
جان و دعای دل ابد باقی است بگو باندیش چو تعوید به پیچید خویش زیاده چه  
نگارش نماید جز شوق و الدعا فلو المدهابه غالب خال که فرمای ارادت غش  
سلامت نوازش دفعه پراچ بسنه جمیع اصناف و در و نموده معزز فرمود مصرع

بوسیدم و بر دمک دیده کشیدم نامارسانی این نارسائی مقصرتی مت عقیدت  
 انما برنگ لطف عطای نقد تسلسل صدق الباعده والاخصی اگر آیه کریمه

من رحمۃ الله امیدوار کرم غمی نمود تصور کثرت معاصی سپردن ایام حیات غار  
 بسیار دشوار بود بیت کرامت مقصرتی بزمی حتی بهر میکه میرود با عظمی

انشاء الله الغریز عنقریب چشم دل از کل تراب ام فیض التیام منور میسازد و با  
 وجوه نارسائی اضطرابی می پردازد بیت نه دوری ز خدمت صبوری بود

که بسیار دوری ضروری بود و زیاده بندگی نازندگی به حاجی محمد حسین حاجی بسیار  
 هر سال امت صدق التفات نامه انبساط میگامه با متعاش نام رسانید و حلاوت

انبیه مرسله نشسته نشاط را دو بالا کرد اندک اندک انبساط تا حسنات چند وصول  
 مفاد ضرات و در زمان محارقت تسلی بخش دلباش است لیکن وجود این همه قرب

اقتداد ایام منت کشی نامه و پیام بر خاطر محبت خلیه گران نمایم معنی انتظار را  
 هر یک به کشیده لاچار خودم استحصا موصولت موفور المهرت نمود از اینجا که مری

گرا می متوجع رفع حج مباحرت نیست و توجه باطن تفقد موطن بصورت توقف رایا

باید داشت که در وقت  
 در حقیقت باطل بود و بود  
 میان مصرعین جمله است و  
 و کاف و موصوع غالی را  
 آنکه در دور بودن از خدمت  
 عفو نه در دیگرین در کار  
 بناچار صبر باید کرد زیرا که  
 بسبب غیبت و دفع مکر و  
 بی نهایت بیخوشی که در  
 اقتداد ایام و مفعول  
 منت کشی نامه و پیام  
 لفظی نمی آید و در  
 محضیات و در لفظی  
 است متعجب چاره  
 پس غرض آن لفظ  
 درت نیست بلکه  
 بیخوشی را علاج

سعادتمند جلوه کرد دید و دل دیده مشتاق لامبتلای شداید فراق پسندید و  
 تبعیت مزاج پادشاه برداشت و بدوری ضروری درخت بیت خوش باش که مانوی  
 بهر آن کردیم بهر خود دشوار و بر تو آسان کردیم بهر زیاد چه نوشته شود و غیر اینکه مصرع  
 دریا تو ایم بهر کجا ایم بهر حاجی محمد حسین حاجی صاحب بیار مهر با سلاعیست نامت  
 عالی رسید و غایت دالی اینچه چاشنی بخشش فائقه صداقت کردید مصرع ای و  
 خوش کن وقت با خوش کردی بهر وعده و روافضا طعم و پیش از عهد سعید بود  
 عهدیم ایفا می عهد که نظر رشدت انتظار حکم وعید دار و خیال عهد نمود  
 صفت عدم ایفا می عهد ۱  
 بیت ای همه وعده ات وفا میشود و غیش تو محض از تو با صفا میشود  
 و نمی شود بهر چون شاید انتظار از عهد بگذشت و طاقت تحمل در دهانت با وجود این  
 قرب مسافت طاق گشت ناچار خود غم دریافت دولت مصلحت نمود انشاء العزیز  
 غم خیر نیست میرد و دل دیده مشتاق لا بکام دلیران زیاد چه نوشته شود  
 شوق است برین قمر لباش خانانضا خجسته بسیار مهر باکم یاد فرمائی خان  
 سلامت در نهان است که صد و رسامی صغیفه مست بخشن در دوستی منزل



بیت از یار کس نمی باد این شیه نو مبارک باد <sup>الحمد لله</sup> که نوید سر پایم  
 رونق پذیرفتن خدمت بخشی کری صو جبات کهن بذات فیض سجاویم او در  
 آرزو در آرد و دامن او جان را بآلی التماس مال ساخت استعال این  
 راحت مال مبارک همایون مقدمه ترقیات روز افزون کرد و اندر هر حال  
 متضرع بودم تا بتوجه او خواهد بودن طلب محال نمودست لیکن نظر بر این اشفاق  
 قدیم اگر یاد دستان مجبوره کاه که در گوشه خاطر عطر جا داشته باشد کجایش دارد <sup>بیت</sup>  
 دریا تو ایم هر کجا ایم بیگانه بشو که آشنایم <sup>بیت</sup> زیاده چه کارش رود خشوق  
 بنو غلبان <sup>بیت</sup> نوا غلبه بر قدر دان شفق مخدوم مهر با سلا گو دمی <sup>بیت</sup> آینه  
 و لحظه وزمانی که نظر بر کرمی هنگامه قیامت علامه که او تعالی شایه جمعیت  
 با انجام رساند بی زود خاطر و بی دعا نیاز آتیه که محبت الدعوات عشره غیر از اقریب  
 اجابت کرد اندک بگذرد <sup>بیت</sup> نیم یک لحظه از یاد تو خاموشی فراموشی شده از د  
 فراموشی <sup>بیت</sup> خصو صه شرف داشتن آن یک ناز عرصه جور باد جو د فوج قیل تفاوت کثیر  
 بیشتر از لشکر ظفر سیکر و آنا فاما سپار طلب بودن بل تقصیر نمود دل محبت منزل <sup>بیت</sup>

بیت از یار کس نمی باد این شیه نو مبارک باد <sup>الحمد لله</sup> که نوید سر پایم  
 رونق پذیرفتن خدمت بخشی کری صو جبات کهن بذات فیض سجاویم او در  
 آرزو در آرد و دامن او جان را بآلی التماس مال ساخت استعال این  
 راحت مال مبارک همایون مقدمه ترقیات روز افزون کرد و اندر هر حال  
 متضرع بودم تا بتوجه او خواهد بودن طلب محال نمودست لیکن نظر بر این اشفاق  
 قدیم اگر یاد دستان مجبوره کاه که در گوشه خاطر عطر جا داشته باشد کجایش دارد <sup>بیت</sup>  
 دریا تو ایم هر کجا ایم بیگانه بشو که آشنایم <sup>بیت</sup> زیاده چه کارش رود خشوق  
 بنو غلبان <sup>بیت</sup> نوا غلبه بر قدر دان شفق مخدوم مهر با سلا گو دمی <sup>بیت</sup> آینه  
 و لحظه وزمانی که نظر بر کرمی هنگامه قیامت علامه که او تعالی شایه جمعیت  
 با انجام رساند بی زود خاطر و بی دعا نیاز آتیه که محبت الدعوات عشره غیر از اقریب  
 اجابت کرد اندک بگذرد <sup>بیت</sup> نیم یک لحظه از یاد تو خاموشی فراموشی شده از د  
 فراموشی <sup>بیت</sup> خصو صه شرف داشتن آن یک ناز عرصه جور باد جو د فوج قیل تفاوت کثیر  
 بیشتر از لشکر ظفر سیکر و آنا فاما سپار طلب بودن بل تقصیر نمود دل محبت منزل <sup>بیت</sup>

انقدر در کرد و اضطراب ارد که قطع نظر از قلت آرام خورد خواب کثرت تفکر تصور  
 فاعلش تشریف داشتن و فاعلش یک اطلب بودن ۱۱  
 استعجال راجح شهاب انتم راجح درین امور محال طلبی اطمینان را یک سر زاید و می  
 طرف استعجال ۱۲  
 اگر چه بمقتضا قضیه زمین بر زمین آنچه بعد آید صلاح وقت و عین مصلحت خواهد بود  
 لیکن بودن فوج بر اول از سر در باین فاصله که بر تقدیر اتفاق کار که وقتش معین  
 است ۱۳  
 اعانت و خبر گیری یکدیگر متغیر باشد که از بسجده ناید چه رسد به جوشدن بوسه  
 ۱۴  
 مبارز خان بهادر علیه السلام که دستور العمل روزگار اندر دنیا بسیار عجیب نماید بهر  
 معنی غیر فیا وقع و نشین بوده فی الجمله سلی بخش میگرد و الا استیلا به پروا نیست  
 آن شهسوار مضار استغنا از حال خود و اصد قادر آزار دایمی مجانب میگرد و بوی  
 نیست هر چند تسوید این مقدمات بخد مت گرامی علی الخصوص این مسافت بعید  
 محض تحصیل حاصل بدواخت است اما از آنجا که خود را با وجود بیجه جسمانی که در پیچ مانع  
 ای سبب آنکه ۱۵  
 ملاقات روحانی نمی تواند شد در راحت و محنت شریک غالب میداند بنیابانه بنکارش  
 ما و جب علی الاحتمالی بر داند که پیش از پیش آمد کار سپاه گری رعایت مراتب داری  
 ای چه بود این است بر دستان ۱۶  
 که فی الحقیقت اظهار کمال شجاعت و پایداری را نقد سپاه گری نمودن از دور و دراز

اول و ضم و فوج  
 کز زمین است  
 این فضا  
 آمدن ای بوی  
 و ظاهر شدن کار  
 سپاه گری  
 بپاری نیست  
 اظهار کمال شجاعت  
 و پایداری  
 که منسوب بقت  
 سپاه گری است  
 در رعایت مراتب  
 سردار است ۱۲

در هر آن کمر سپا یکی چست بستن از این حرم احتیاط دور در ایام دست داد  
 دولت حضور کای عدم قبول صرف بوقوع نیامده در زمان دوری هم اگر حکومت ایالت  
 حضور می باشد چه دور بلکه بیایم ایالت مراتب حفظ العیب ضرور زیاد شوق و دعا  
 به فضل الله خان صاحب مهربان متصدور می چیده سرایا سرور بنجور سندی و لیست  
 رسانید و بدریافت مرزده حیرت کرامی منبسط گردانید زمین دار ناعاقبت ایشان که  
 از راه کوتاه بینی و کور باطنی بجوم شجره و بنوه حجار را احضار عافیت اندیشیده و  
 کثرت جمعیت سودای تهر در سر داشت بفضول و بیغایت و بیان تقصیر و اشتغال  
 باستعمال احوال کثیر اعمال و خامت مال سیده آورده دشت ممال و نکال کرد حلالا  
 انشاء الله العزیز غفر رب مرا جعت صورت می بند و از الم دوری ضروری بجا  
 دست میدید صبح صال البعده و احسانه بسیار قریب لطلوع تصور نموده طبعان خاطر  
 مقیم راحت و یاد فرمای نور دان اوی مهاجر باشند خطوط خان غالب  
 قدر دان مکه الرحمان درین اثنا متواند رسید لوای مبارز خان بهادر است بارش  
 بمنور بسمت شمس تشریف دارند و خال اندک و ریزه کرده بیشتر و مخالف تالی از

۱ حاصل از این فقره  
 ۲ دولت از یکی و حضور  
 ۳ من قبول میکرد و دیگران  
 ۴ زبان عیب و دوری حاضر  
 ۵ من قبول کند و عیب  
 ۶ کثیر با فقره  
 ۷ مفعول یا دانش و فایده  
 ۸ اعمال و افع  
 ۹ وفات با فقره  
 ۱۰ و کارش و در  
 ۱۱ و کارش و در  
 ۱۲ و کارش و در  
 ۱۳ و کارش و در  
 ۱۴ و کارش و در  
 ۱۵ و کارش و در  
 ۱۶ و کارش و در  
 ۱۷ و کارش و در  
 ۱۸ و کارش و در  
 ۱۹ و کارش و در  
 ۲۰ و کارش و در  
 ۲۱ و کارش و در  
 ۲۲ و کارش و در  
 ۲۳ و کارش و در  
 ۲۴ و کارش و در  
 ۲۵ و کارش و در  
 ۲۶ و کارش و در  
 ۲۷ و کارش و در  
 ۲۸ و کارش و در  
 ۲۹ و کارش و در  
 ۳۰ و کارش و در  
 ۳۱ و کارش و در  
 ۳۲ و کارش و در  
 ۳۳ و کارش و در  
 ۳۴ و کارش و در  
 ۳۵ و کارش و در  
 ۳۶ و کارش و در  
 ۳۷ و کارش و در  
 ۳۸ و کارش و در  
 ۳۹ و کارش و در  
 ۴۰ و کارش و در  
 ۴۱ و کارش و در  
 ۴۲ و کارش و در  
 ۴۳ و کارش و در  
 ۴۴ و کارش و در  
 ۴۵ و کارش و در  
 ۴۶ و کارش و در  
 ۴۷ و کارش و در  
 ۴۸ و کارش و در  
 ۴۹ و کارش و در  
 ۵۰ و کارش و در  
 ۵۱ و کارش و در  
 ۵۲ و کارش و در  
 ۵۳ و کارش و در  
 ۵۴ و کارش و در  
 ۵۵ و کارش و در  
 ۵۶ و کارش و در  
 ۵۷ و کارش و در  
 ۵۸ و کارش و در  
 ۵۹ و کارش و در  
 ۶۰ و کارش و در  
 ۶۱ و کارش و در  
 ۶۲ و کارش و در  
 ۶۳ و کارش و در  
 ۶۴ و کارش و در  
 ۶۵ و کارش و در  
 ۶۶ و کارش و در  
 ۶۷ و کارش و در  
 ۶۸ و کارش و در  
 ۶۹ و کارش و در  
 ۷۰ و کارش و در  
 ۷۱ و کارش و در  
 ۷۲ و کارش و در  
 ۷۳ و کارش و در  
 ۷۴ و کارش و در  
 ۷۵ و کارش و در  
 ۷۶ و کارش و در  
 ۷۷ و کارش و در  
 ۷۸ و کارش و در  
 ۷۹ و کارش و در  
 ۸۰ و کارش و در  
 ۸۱ و کارش و در  
 ۸۲ و کارش و در  
 ۸۳ و کارش و در  
 ۸۴ و کارش و در  
 ۸۵ و کارش و در  
 ۸۶ و کارش و در  
 ۸۷ و کارش و در  
 ۸۸ و کارش و در  
 ۸۹ و کارش و در  
 ۹۰ و کارش و در  
 ۹۱ و کارش و در  
 ۹۲ و کارش و در  
 ۹۳ و کارش و در  
 ۹۴ و کارش و در  
 ۹۵ و کارش و در  
 ۹۶ و کارش و در  
 ۹۷ و کارش و در  
 ۹۸ و کارش و در  
 ۹۹ و کارش و در  
 ۱۰۰ و کارش و در





قلعه‌ای قلعه ترمی متعلقه کرناک در گوشه غربت ساور زکاف قدر دان شغل  
 پرداز است و به توقع صد و صیاف قدر شناسان مهربان خود را به تسلی طمینان  
 آشنا سازیم <sup>بزرگوار</sup> بزرگوار گونه نزد و اضطراب بود الحمد لله والمنه که درین ایام نیست <sup>بزرگوار</sup>  
 نوید سرت جاوید رونق پذیرفتن مسند وزارت دکن بذات ذات الحسانت  
 و تشریف داشتن در کاب نواب علی القاب قمر کاغذک جناب مد ظله العالی  
 سامعه فرور گریه دیده جوهر مراد در سکن آرزو کشید و جمیع مانان جان را  
 مالا مال انبساط و جمعیت گردانید و استیصال این مژده سرایا رحمت مبارک  
 و همایون مقدمه ترقی اقبال و افزون گردانا بحمد و آله الامجاد و تظلم فاقه  
 انارت و ایالت مرتبت نواب سعادت آند خان بهادر که اراده دریافت  
 سعادت ملازمت نواب مستطاب مد ظله دارند عزم خرم دارد <sup>بزرگوار</sup>  
 محمد دولت حضور بزرگان مهربان که طبیعت ارادت طوبی از ابتدا خوید  
 نیست در باد در صورت ظهور این معنی توقع قوی است که در دوری ویرین  
 دو پذیرد تا حصول این تمنا نظر بر الطاف قدیم متوقع کرم فرمایند <sup>بزرگوار</sup>

به امارت کب  
 امین و دیوانه  
 نشان و علامت خاتم  
 ارباب است  
 به  
 کون ۱۲ ام  
 بافتح و تیر و خیر  
 و نیت ام

بنو ابی البی نوا صاحب کفرهای مهربان فیض بخش قدردان مسکات آرزوی ملازمت  
 سرایاست را چگونه شرح در آن که زبان جامه در بیان نشود و قصور اعتراف دارد هر چند  
 بحسب ظلم هر بدر دور دولت حضور بکجاست مسکات است کیست مقتضای قدم بندگی  
 در دعای اعلیٰ الهی دولت اما شعل الله الحمد لله که تسبیح دعای سحر یا صحر  
 ظهور شافت و چون که قرار یافت یعنی مسند بخشش گری و کهن باز بذات <sup>موسوب بشغل ای شغل دارند</sup> الهی  
 رونق گرفت دل و جان با سخنان صداقت نشان جمعیت نخواهد پذیرفت ایزد تعالی  
 این مرده جان بخش الهیون مبارک گردانا و غیر طلب صادق الاخلاص را بمیان  
 توجیبات خاصه کامل سانا و غیر طلب مجرم دارد که برفاقت امارت و ایالت  
 مرتبت نواب سعادت شد خان بهادر که تهمیه دریافت حضور مجمع النور نواب ملک خانب  
 خوشید رکاب مظلله العالی دارند خود را در ظلال افضال بر سر کان تفضل اشتمال رسانند  
 در نصورت عنقریب متوقع است که دولت ملازمت سامی دست دید و دل  
 آرزو پرست کامیاب تنها که در دنیا ظاهر این امنیت ترصد دارد که بپاس اشفاق  
 قدیم در گوشه خاطر عطر جاد داشته باشد زیاده چه عرض نماید غیر از انجف قلی





نیت داده که تن با طاعت بیان قلم در دین تامل دوستی منزل تحریر یافتی <sup>و فی الحقیقه</sup>  
 لحنی از بند زد و وارید اگر بطور مترسکان روزگار بتقدیم مراستم تعارف پردازد  
 به تبعیت رسم قدیم طبع مشکل است را در محفل تازه گویان غرق عرق الفاعل  
 بسیار دهنده گوش و گردن عید خسته نوید را بلای تنهیت وجود که امت آموخت  
 برگزیده ایزد معبود که بفضل او تعالی شانه همیشه واسطه آسایش و رضای خاطر مخلصان  
 راسخ با وزیب و زینت دلخواه بخشیده هر دم بزبان مقال باس ترازند و نواز میهم  
 بیت عالمی که دید مبارک با در بر تو عید نوین من مبارکباد از روی تو گویم عید را  
 رب العباد مرا تب انبساط طغیر طلبان جناب فیض ما بآفاقا ترقی پذیر گرداند  
 بنواب سعادت الله خان قبله این را در دست کزین مسکن بعد خصیت از  
 جناب عالی عازم منزل مقصود شده و اوایل ماه مبارک در نواح نیلور و غیره محلات  
 متعلقه سیادت و کمالات مرتبت صاحب را با لطف عطا سید طغی سلاطین  
 که بصفتا حمیده صوری معنوی موصوف اند رسید و دوسه روز بتقیید <sup>بطنی</sup> عینری  
 اقامت رود و از اینجا که فدوی قدیم در نیمه جان و جان و مقال رطب لسان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱  
 ۵۲۲  
 ۵۲۳  
 ۵۲۴  
 ۵۲۵  
 ۵۲۶  
 ۵۲۷  
 ۵۲۸  
 ۵۲۹  
 ۵۳۰  
 ۵۳۱  
 ۵۳۲  
 ۵۳۳  
 ۵۳۴  
 ۵۳۵  
 ۵۳۶  
 ۵۳۷  
 ۵۳۸  
 ۵۳۹  
 ۵۴۰  
 ۵۴۱  
 ۵۴۲  
 ۵۴۳  
 ۵۴۴  
 ۵۴۵  
 ۵۴۶  
 ۵۴۷  
 ۵۴۸  
 ۵۴۹  
 ۵۵۰  
 ۵۵۱  
 ۵۵۲  
 ۵۵۳  
 ۵۵۴  
 ۵۵۵  
 ۵۵۶  
 ۵۵۷  
 ۵۵۸  
 ۵۵۹  
 ۵۶۰  
 ۵۶۱  
 ۵۶۲  
 ۵۶۳  
 ۵۶۴  
 ۵۶۵  
 ۵۶۶  
 ۵۶۷  
 ۵۶۸  
 ۵۶۹  
 ۵۷۰  
 ۵۷۱  
 ۵۷۲  
 ۵۷۳  
 ۵۷۴  
 ۵۷۵  
 ۵۷۶  
 ۵۷۷  
 ۵۷۸  
 ۵۷۹  
 ۵۸۰  
 ۵۸۱  
 ۵۸۲  
 ۵۸۳  
 ۵۸۴  
 ۵۸۵  
 ۵۸۶  
 ۵۸۷  
 ۵۸۸  
 ۵۸۹  
 ۵۹۰  
 ۵۹۱  
 ۵۹۲  
 ۵۹۳  
 ۵۹۴  
 ۵۹۵  
 ۵۹۶  
 ۵۹۷  
 ۵۹۸  
 ۵۹۹  
 ۶۰۰  
 ۶۰۱  
 ۶۰۲  
 ۶۰۳  
 ۶۰۴  
 ۶۰۵  
 ۶۰۶  
 ۶۰۷  
 ۶۰۸  
 ۶۰۹  
 ۶۱۰  
 ۶۱۱  
 ۶۱۲  
 ۶۱۳  
 ۶۱۴  
 ۶۱۵  
 ۶۱۶  
 ۶۱۷  
 ۶۱۸  
 ۶۱۹  
 ۶۲۰  
 ۶۲۱  
 ۶۲۲  
 ۶۲۳  
 ۶۲۴  
 ۶۲۵  
 ۶۲۶  
 ۶۲۷  
 ۶۲۸  
 ۶۲۹  
 ۶۳۰  
 ۶۳۱  
 ۶۳۲  
 ۶۳۳  
 ۶۳۴  
 ۶۳۵  
 ۶۳۶  
 ۶۳۷  
 ۶۳۸  
 ۶۳۹  
 ۶۴۰  
 ۶۴۱  
 ۶۴۲  
 ۶۴۳  
 ۶۴۴  
 ۶۴۵  
 ۶۴۶  
 ۶۴۷  
 ۶۴۸  
 ۶۴۹  
 ۶۵۰  
 ۶۵۱  
 ۶۵۲  
 ۶۵۳  
 ۶۵۴  
 ۶۵۵  
 ۶۵۶  
 ۶۵۷  
 ۶۵۸  
 ۶۵۹  
 ۶۶۰  
 ۶۶۱  
 ۶۶۲  
 ۶۶۳  
 ۶۶۴  
 ۶۶۵  
 ۶۶۶  
 ۶۶۷  
 ۶۶۸  
 ۶۶۹  
 ۶۷۰  
 ۶۷۱  
 ۶۷۲  
 ۶۷۳  
 ۶۷۴  
 ۶۷۵  
 ۶۷۶  
 ۶۷۷  
 ۶۷۸  
 ۶۷۹  
 ۶۸۰  
 ۶۸۱  
 ۶۸۲  
 ۶۸۳  
 ۶۸۴  
 ۶۸۵  
 ۶۸۶  
 ۶۸۷  
 ۶۸۸  
 ۶۸۹  
 ۶۹۰  
 ۶۹۱  
 ۶۹۲  
 ۶۹۳  
 ۶۹۴  
 ۶۹۵  
 ۶۹۶  
 ۶۹۷  
 ۶۹۸  
 ۶۹۹  
 ۷۰۰  
 ۷۰۱  
 ۷۰۲  
 ۷۰۳  
 ۷۰۴  
 ۷۰۵  
 ۷۰۶  
 ۷۰۷  
 ۷۰۸  
 ۷۰۹  
 ۷۱۰  
 ۷۱۱  
 ۷۱۲  
 ۷۱۳  
 ۷۱۴  
 ۷۱۵  
 ۷۱۶  
 ۷۱۷  
 ۷۱۸  
 ۷۱۹  
 ۷۲۰  
 ۷۲۱  
 ۷۲۲  
 ۷۲۳  
 ۷۲۴  
 ۷۲۵  
 ۷۲۶  
 ۷۲۷  
 ۷۲۸  
 ۷۲۹  
 ۷۳۰  
 ۷۳۱  
 ۷۳۲  
 ۷۳۳  
 ۷۳۴  
 ۷۳۵  
 ۷۳۶  
 ۷۳۷  
 ۷۳۸  
 ۷۳۹  
 ۷۴۰  
 ۷۴۱  
 ۷۴۲  
 ۷۴۳  
 ۷۴۴  
 ۷۴۵  
 ۷۴۶  
 ۷۴۷  
 ۷۴۸  
 ۷۴۹  
 ۷۵۰  
 ۷۵۱  
 ۷۵۲  
 ۷۵۳  
 ۷۵۴  
 ۷۵۵  
 ۷۵۶  
 ۷۵۷  
 ۷۵۸  
 ۷۵۹  
 ۷۶۰  
 ۷۶۱  
 ۷۶۲  
 ۷۶۳  
 ۷۶۴  
 ۷۶۵  
 ۷۶۶  
 ۷۶۷  
 ۷۶۸  
 ۷۶۹  
 ۷۷۰  
 ۷۷۱  
 ۷۷۲  
 ۷۷۳  
 ۷۷۴  
 ۷۷۵  
 ۷۷۶  
 ۷۷۷  
 ۷۷۸  
 ۷۷۹  
 ۷۸۰  
 ۷۸۱  
 ۷۸۲  
 ۷۸۳  
 ۷۸۴  
 ۷۸۵  
 ۷۸۶  
 ۷۸۷  
 ۷۸۸  
 ۷۸۹  
 ۷۹۰  
 ۷۹۱  
 ۷۹۲  
 ۷۹۳  
 ۷۹۴  
 ۷۹۵  
 ۷۹۶  
 ۷۹۷  
 ۷۹۸  
 ۷۹۹  
 ۸۰۰  
 ۸۰۱  
 ۸۰۲  
 ۸۰۳  
 ۸۰۴  
 ۸۰۵  
 ۸۰۶  
 ۸۰۷  
 ۸۰۸  
 ۸۰۹  
 ۸۱۰  
 ۸۱۱  
 ۸۱۲  
 ۸۱۳  
 ۸۱۴  
 ۸۱۵  
 ۸۱۶  
 ۸۱۷  
 ۸۱۸  
 ۸۱۹  
 ۸۲۰  
 ۸۲۱  
 ۸۲۲  
 ۸۲۳  
 ۸۲۴  
 ۸۲۵  
 ۸۲۶  
 ۸۲۷  
 ۸۲۸  
 ۸۲۹  
 ۸۳۰  
 ۸۳۱  
 ۸۳۲  
 ۸۳۳  
 ۸۳۴  
 ۸۳۵  
 ۸۳۶  
 ۸۳۷  
 ۸۳۸  
 ۸۳۹  
 ۸۴۰  
 ۸۴۱  
 ۸۴۲  
 ۸۴۳  
 ۸۴۴  
 ۸۴۵  
 ۸۴۶  
 ۸۴۷  
 ۸۴۸  
 ۸۴۹  
 ۸۵۰  
 ۸۵۱  
 ۸۵۲  
 ۸۵۳  
 ۸۵۴  
 ۸۵۵  
 ۸۵۶  
 ۸۵۷  
 ۸۵۸  
 ۸۵۹  
 ۸۶۰  
 ۸۶۱  
 ۸۶۲  
 ۸۶۳  
 ۸۶۴  
 ۸۶۵  
 ۸۶۶  
 ۸۶۷  
 ۸۶۸  
 ۸۶۹  
 ۸۷۰  
 ۸۷۱  
 ۸۷۲  
 ۸۷۳  
 ۸۷۴  
 ۸۷۵  
 ۸۷۶  
 ۸۷۷  
 ۸۷۸  
 ۸۷۹  
 ۸۸۰  
 ۸۸۱  
 ۸۸۲  
 ۸۸۳  
 ۸۸۴  
 ۸۸۵  
 ۸۸۶  
 ۸۸۷  
 ۸۸۸  
 ۸۸۹  
 ۸۹۰  
 ۸۹۱  
 ۸۹۲  
 ۸۹۳  
 ۸۹۴  
 ۸۹۵  
 ۸۹۶  
 ۸۹۷  
 ۸۹۸  
 ۸۹۹  
 ۹۰۰  
 ۹۰۱  
 ۹۰۲  
 ۹۰۳  
 ۹۰۴  
 ۹۰۵  
 ۹۰۶  
 ۹۰۷  
 ۹۰۸  
 ۹۰۹  
 ۹۱۰  
 ۹۱۱  
 ۹۱۲  
 ۹۱۳  
 ۹۱۴  
 ۹۱۵  
 ۹۱۶  
 ۹۱۷  
 ۹۱۸  
 ۹۱۹  
 ۹۲۰  
 ۹۲۱  
 ۹۲۲  
 ۹۲۳  
 ۹۲۴  
 ۹۲۵  
 ۹۲۶  
 ۹۲۷  
 ۹۲۸  
 ۹۲۹  
 ۹۳۰  
 ۹۳۱  
 ۹۳۲  
 ۹۳۳  
 ۹۳۴  
 ۹۳۵  
 ۹۳۶  
 ۹۳۷  
 ۹۳۸  
 ۹۳۹  
 ۹۴۰  
 ۹۴۱  
 ۹۴۲  
 ۹۴۳  
 ۹۴۴  
 ۹۴۵  
 ۹۴۶  
 ۹۴۷  
 ۹۴۸  
 ۹۴۹  
 ۹۵۰  
 ۹۵۱  
 ۹۵۲  
 ۹۵۳  
 ۹۵۴  
 ۹۵۵  
 ۹۵۶  
 ۹۵۷  
 ۹۵۸  
 ۹۵۹  
 ۹۶۰  
 ۹۶۱  
 ۹۶۲  
 ۹۶۳  
 ۹۶۴  
 ۹۶۵  
 ۹۶۶  
 ۹۶۷  
 ۹۶۸  
 ۹۶۹  
 ۹۷۰  
 ۹۷۱  
 ۹۷۲  
 ۹۷۳  
 ۹۷۴  
 ۹۷۵  
 ۹۷۶  
 ۹۷۷  
 ۹۷۸  
 ۹۷۹  
 ۹۸۰  
 ۹۸۱  
 ۹۸۲  
 ۹۸۳  
 ۹۸۴  
 ۹۸۵  
 ۹۸۶  
 ۹۸۷  
 ۹۸۸  
 ۹۸۹  
 ۹۹۰  
 ۹۹۱  
 ۹۹۲  
 ۹۹۳  
 ۹۹۴  
 ۹۹۵  
 ۹۹۶  
 ۹۹۷  
 ۹۹۸  
 ۹۹۹  
 ۱۰۰۰

شکر غایت سابق و حال <sup>است</sup> سید رحمتی از دریافت مراتب قدر دانی و فیض سانی  
 آن فیاض قدس حلقه ارادت جناب فیض مآب کوش و لب جان کشیده حجت محکم  
 اساس صداقت بجزیر عریفیه نیاز سبقت نمود و از از نظر فیض مآب خواهد گذشت  
 و بواسطه از راه کرم عیم باینکه موجب دیدار مراتب خلاص سید مذکور که مجموع  
 مستوجب حیات خالص تواند شد مرحمت خواهد گشت <sup>مصرع</sup> لطف کن لطف کن  
 بیگانه شود حلقه بکوشش قدری بای باقی از محال انوار حلقه سید شار الیه که با وجود  
 ویرانی حال در دو سال رسیدن کج جمع کامل احتمال کمال دار و تحقیق نموده نهم ماه عام  
 کرنا تک شد انشاء الله العزیز بعد رسید بمقام مرقوم بای باقی حجتی المقدور  
 تقدیر موهب مفصل معروف در بر تقدیر عطای سند و تفویض تجویز فدوی تو مع کمال  
 که تجرای فدویت فدوی قدیم مجد العبره ظهور شد با بدو بخلاف حال امور و <sup>افضال</sup> خالص  
 که توفیق دارد کرد و مصرع <sup>قدیم</sup> همان خود را بنفای قدس بعضی مطالب توجه طلب سید مذکور  
 از روی خط که فدوی بحجت و تنگاه اعتضادی بابو برای نوشته معروف در باب حضور  
 خواهد کرد دیدن بدل توجه کام و در اینجا امور مستطوره باعث آبروی فدوی مصلح <sup>است</sup>  
 خواهد کرد دیدن بدل توجه کام و در اینجا امور مستطوره باعث آبروی فدوی مصلح <sup>است</sup>

ای غایت شکر و سپاس  
 عریفیه از نظر خود مآب  
 موی و بخت سید مذکور  
 پای باقی در نظر  
 نه بین لفظ یافته  
 و تحقیق نظر سید مذکور  
 بقدرت کلمه حد و غیر  
 منعم می شود که آن  
 سید مذکور که بعد از  
 بوده با کمال سبقت  
 شکر و سپاس از آن  
 و همان در آن در آن  
 کرده و با مصلح  
 بعضی تا فریادند  
 عیان آموخته اند  
 که در آن  
 توجه طلب توفیق  
 بعضی طلب سید مذکور  
 بر توفیق مآب الیه موقوف  
 است ۱۲

بنده ای عالی است زیاده چه عرض نماید جز اینکه مصرع بنده ام مضمون دعا گویم <sup>تغییر از ذوات مکتوبه بالیه است ۱۲</sup>  
 قدر دانی تابان باد برای **دکهنی** لام ذات سرایا التفتار ای **جستار** فیض  
 مظہر اتم لطف احسان بموہر سایہ گستر مفاروق خیل باد نیاز فرین **محمد** امین <sup>دریم</sup>  
 جاوہر حال ایا فیض نیاید و سیدہ جمعیت <sup>درین</sup> مقصود نموده علی الدوام بدعا <sup>علما</sup>  
 لوامی دولت اقبال عدم مال شغل بردار است <sup>بجز شغل ۱۲</sup> بعد از خطوط بزرگان ارکات و <sup>در</sup>  
 بودن خود در شکر کلفت اثر لاهل محض است <sup>آخر</sup> شعبان عازم منزل مقصود  
 و آخر رمضان بملازمت قدر دان <sup>ناشنہ</sup> برہ و گشت اما از صرمان حضور بر سر <sup>خند</sup>  
 بر خود پیچید و اختیار زبان حال این ترانہ جان کداز مترنم کردید بیت کعبہ  
 دیدیم دلم از درد تنہائی گذشت <sup>مجلس</sup> آری که ما را خوانده خود همان کسیت <sup>نخبر</sup>  
 عبرت مراجعت عالی فی الجملہ <sup>ای</sup> تسلی بخش خاطر مستقر میکرد و الا تصدیق است که از دوری  
 جناب فیض کاشیده و میکشد <sup>بیردن</sup> احاطہ تحریر و تقریر است <sup>بیت</sup> در امید  
 توزندہ میدارد و گویند سوزش سخن نمیکند تقصیر چون <sup>چون</sup> لا ارادہ اقامت این ملک  
 نیست و یکبار رفتن بوطن <sup>بعضی</sup> امور ضروری ضرور اگر معات و در با سعاد و زود

قوله بعد من  
شما قتل  
بجانبه  
انجا باطل  
بعد از قتل  
شما قتل

حضور بند به پند و الا ایما شود که بدولت حضور فایز گشته رگباری وطن کرد و این  
بدون حصول سعادت ملازمت که با اعتقاد فدوی فی الحقیقت ملاقات حضرت ظهور داده  
نمک و ریخود که ان می یا بدست هر که چنین بودم کز درد دل ناله این بار بر دل من  
میکند گران می زیاده چه عرض نماید ضربند کی به فضل **شاهان** خاصه مهر با مقیم  
قلوب مجبان سلامت قبل از استماع کشتن <sup>۱۳</sup> و <sup>۱۴</sup> بختگی کسلی بر فراغ و اقمیرج  
یافت و دوس تحمل بار شدن بر تناف هر چه کافیت موجب شد دریافت بعد  
کیفیت احوال خیر مال که بفضل الهی قریباً و قریب عافیت باد و بعضی ظاهر نشافتن معنی  
معنوی بعد از دریافت شتافت آری بیت این شوشن مهر در دوشه یک بود  
و دو اکیینه شافنی مطلق زود تر خورده شفا که باعث شفاست میسر سازد تا دیده  
آرزو پرست بکام دل بکشد آرزو پر داز که مشایده اجاب ابراجا در حال طلال سب  
طلال است و در زمان سر و صورت سر و مقدر بر حق یکدیگر از طلال دوری و بدو هم  
میر و دارا و بالینی که الامجاد مسرعین عاز من از جمله حیاتیان به فضل  
فیض سان صاحب من درین دخاله که به احوال عم مکرم بدید آمده و چوب امر و کلمه

<sup>۱۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۲۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۳۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۴۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۵۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۶۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۷۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۸۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۰</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۱</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۲</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۳</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۴</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۵</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۶</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۷</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۸</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۹۹</sup> ای شفا کاتبه  
<sup>۱۰۰</sup> ای شفا کاتبه

مژگمشت از نظر اصلاح خوابد گشت اول شب فردی هم دولت حضور حاصل می نماید  
 زیاده بندی به باقر علی خان کویر کوشش حلقه بکوشان ابریه صدق است  
 تصور در د کوشش حق نبوش که کوشش پیش نموده کشند او و بکوشش ز ساد کوشش معشر  
 این کوشش نشین را رویه عقیدت را برنگی کوشش غم می رساند که نمی تواند بکوشش نشین  
 بیت مراد روی است اندر دل اگر کویم زبان سوز دژ و کوردم در کشم برسم  
 که مغز استخوان سوزد و پیر حال کوشش را و از ندای فرصت سراپا راحت تصور نمود  
 باین مژده جان بخش راحت بخشد بیت بهر نوید حجت کوشش تو نبوش من تابیا  
 چو حلقه در کوشش برسد است با کوشش با فیض نبوشی بهر دوش همیشه هم آغوشش آید ام با  
 بغال جان صیاد صید مضامین بسته سلامت غزل صیدی مانند غزال میاید  
 برنگی از صحرای خاطر بسته که هر چند قزولی منیاید دشت بیاض که در مسوا آن  
 ابوی جسته را بر بخیر و فقیهت بود نیز نظم بوی آید چون بالفعل پییم بعضی  
 امور ضروری فرصت تفحص ندارد متوقع مملکت است انشاء الله تعالی باطمین خاطر  
 متفحص بشتر بهر سید خدمت میسرند و میر القیام العالیه بنو ابی زحان

۱۵  
 این غرض خاص

۱۶  
 از نظر اندکی فرصت

۱۷  
 معنی از دور تصور نمود

۱۸  
 این کوشش نشین

۱۹  
 این کوشش نشین

۲۰  
 این کوشش نشین

۲۱  
 این کوشش نشین

۲۲  
 این کوشش نشین

۲۳  
 این کوشش نشین

۲۴  
 این کوشش نشین

۲۵  
 این کوشش نشین

۲۶  
 این کوشش نشین

۲۷  
 این کوشش نشین

۲۸  
 این کوشش نشین

۲۹  
 این کوشش نشین

۳۰  
 این کوشش نشین

کوزش ندوی صداقت قرن محمدین کجای مضیاب قدران مجا و آب راسخا  
 نیکه پناه خیر طبع خالصه بکمال طلاله العالی اوج کرای مرجه قبول باد آرزوی ملازمت  
 سراسر مسرت زیاده ازان که عرض نماید و حضرت نارسائی بوقوع تعجیل رحمت بزرگ  
 بیش از آنکه بقلم درآید زبانی اتفاق که بعد سالها بسعاد ملازمت رسید و بنا بر ضرورت  
 لایعنی روزی بکام دل کامیاب دست حضور مکرر دید میبست آنقدر صبح صال تو نکرده  
 سپید که کسی نبیند داغ دل خبر آن روزی بهر حال الخیر فاقع حال الانشاء الله تعالی  
 عنقریب بدرقه فضل الهی روانه حضور سراسر سرور میگردد و انفعال مقدمه قمر که  
 بر اعتماد بزرگان اتفاق افتاد چندی باعث توقف اضطراری است و الا البته  
 زفاقت شیخ صاحب مهربان مشفق محمد شیخ نور محمد سلمه الله الاحد که بسبب احوال  
 مردم این دیار با وجود توجه ظاهری بزرگان عازم منزل مقصود شدند و حق تعالی تفضل  
 احوال کثیر الاختلال حواله زبان بهمان موعی الیه نموده عنان باد پای خامه نوای  
 طول کلام معطوف شبت بیست قاصد چون سخن بخت بود نامه چه چاپ مکتوب  
 پرچیز ان بندد با بستی حال در همه جا و همه حال خادم راسخ جناب عالی است امیدوار است

این نامه را  
 سراسر  
 مشفق  
 و باغبان  
 آن قدر  
 وصال  
 نکرده  
 و باغبان  
 و خود  
 یعنی ازان  
 باید

که با وجود عدم ایاقیت در کونته خاطر فیض مظهر جاودا شسته بایست فذوی معتقد  
 دوست این بار دل و جان در در کش بودش جاودش فخر بجای زیاده بندگی نازند  
 بنواب مبارز خان خانزاد عقیدت مند بدینچند ادای دایب سیمات نیاز را وسیله  
 حصول سعادت دانسته بعضی بار یا بان حضور که کم بخور قبله زمانی زمانیان کعبه جهان و چنان  
 میسرساند که مرده عالم انوار ظهور تازه نهال بوستان جهانبا گلشن آبروی غلامان  
 صدف نشانی بکجهای نشاط و تفرات مراد شکفتنی جاود بخشیده رشک و ضلوع  
 ساخت علم انبساط دینی معروضه که افاضت انتمای فدویان عبودیت توانان افرات  
 فروغ بخشن اعظم طلوع این الالو کب سیه کشورستانی را بر جمیع بندگان جناب  
 عالم آتاجبسته و مبارک گردانا و کور نشات تهنیت مات خانزادان ابدت یا  
 را بدرجه اجابت رساناد و بطه و فضله بنواب مبارز خان خانزاد صدقیت  
 بدینچند نگذاشتن کلهای شکستیا نیاز بر عبودیت طراز سرفروزی تازه حاصل مرده بعضی  
 سر بندی یافتگان پایتوب آستان عشر نشان قبله بند کاکعبه فدویان میسر  
 که نیمه فقیهیم بودید سیه تازه پذیرفتن دول اقبال بطور نهال چشمت و

۱  
 بجهت این فذوی معتقد  
 دوست بجهت معصوم مکتوب الیوم  
 فاعل کلمه بود که بار  
 ۲  
 اول واقع شده اذنیات  
 فاعل و زمانی فخر و جاست  
 فخر بقطع اصناف بعضی فخر  
 لایق و مناسب است  
 توانان بفتح و جاست  
 و فتح سیم و زانو بود  
 که از یک محل از آن میگذرد  
 این تفسیر تمام بمعنی است  
 ۳  
 ادبیات

اجلال کف بفضل ایزد متعال در ظلال الفضائل که امت شمال ثمرات کمال ع و اقبال شریک  
 با و کل آرزوی خواهان اینج لا اعتقاد را چمن شمع کنی عطا فرمود و حیثیت عقیدت  
 توانان بکجهای ایزد مخلوق نمود و استحقاق فیض گنجور این توانا و جبهستان کشوری  
 را بر جمیع فواید عبادت نشان مبارک نماید و در تسلیمات بیست آیات این  
 غلام فدویت التیام را که با وجود عدم حصول سعادت ملازمت کیمیا صفت بمقتضا  
 غلامی موردی حلقه بندگی بندگان جناب علی در گوش دل و جان ایزد در جبه قبول  
 رسانا و بفضل و کرم به میان حسین علی قدسنا من مریان مظهر فیض ایزد السلام  
 العالمی که اعیان قوه التفات نمود شعر را بحال عقد شعر بدیاجی که در معالکوی  
 روشن از بدرنی و نمایان تر از فلک زجاجی است در و دعو و معزز فرمود اشعار شاعر  
 مذکور اکثر اهل طلب خواصا شعر مرقوم که کرامت سلک است موجب خال تو  
 می رود یا نصدقتا دو چهر می بردی خیالی که منخواه و جزو اعظم رسائی فکر الطمینان  
 خاطر است که درین ایام حکم کبریت احرار در و بهر حال نظر را متعالی تر بخانه با نفع خاطر  
 رسید بعضی میسر سازد که حساب بکجا یا نصدق در حرف تا است که تلفظ و ترکیب

۱۱ جنبیت مبارک  
 ۱۲ گفتن بلفظ حق بودن  
 ۱۳ کردن در ساعتی  
 ۱۴ در جایی  
 ۱۵ خلقت صورت و جایی  
 ۱۶ منسوب به جایی  
 ۱۷ بانفاده جایی  
 ۱۸ جیم فارسی نام شهر  
 ۱۹ از توانان که با کمال  
 ۲۰ شربت دارد و در میان  
 ۲۱ از جای آرد و از  
 ۲۲ زجاج الصمغ که در  
 ۲۳ سندی از آکاچ  
 ۲۴ و بعضی خبر که بصورت  
 ۲۵ قدیر از کمال  
 ۲۶ شقایق سر زده  
 ۲۷ یعنی قسم خدا  
 ۲۸ آیات او در چشم  
 ۲۹ بسوی غیر شما



پانصد و یک میشود که با لفظ قرار هم عدد دست و مفقاده عدد دست و از  
 عین آفتاب از آفتاب مهر و از مهر محبت ماسوی محبوب مراد و آفته و چهل عدد  
 میم است و عدد میم مفعولی که دو میم و یک یا با نود میشود و نود عدد و صد است  
 و صد و ثلث را شبیه است بچشم و از چشم نظر بغیر ملاحظه نموده میگوید که خال تو  
 دل عاشق میبرد و قرار از ان می رباید و محبت و نظر را از ماسوی قطع نموده بسوی  
 خود میکشد که محبت غیر نماند و نظر بغیر نیفتد بیت ما نظر العین الی غیره  
 اقم بالله و آیات شاد این معنی است و الله اعلم بالصلوب بمیر علی رضا  
 صاحب غفقت انما راغب صید و لها سلمکم الله تعالی از استماع نوید بر سر رسید  
 حسن انجام مراسم شربت خوری سامی سامعه و الذی دست نداده غدا و  
 شکر کیفیتش نه خامه را بر شک افراشی نیست که علم نکرده و باز از شیرینی  
 شبنم بنیتش شور خلاوتی بکام نیفاده که لذت تقریرش بهار ابریم نجس اند  
 انجن عیش و نشاط از سر رونق گرفت و باز از بخت و انبساط بازی گرمی پذیرفت  
 و ایست متعال استعجال کمال این شادی را مقدمه شادی عمده نماید و نظم و

۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

نتایج دلخواه ابواب رحمت و ابرار از اسباب عشرت انتعاش نمود و ترکشاده و ملایم  
 فرماید بفضل و کرمه صریح این دعا از من از جمله حیان آمین باد و برب العباد  
 بعزیزی عزیز باینمیز واقف از همه چیز مسلّم الله العلی العزیز بحکایت کلام  
 و ایام انفرقه پسندیده آغاز نکوسیده انجام جام جان خود را از باده سرور  
 خار غم معمور و از کیفیت نشاط دور محلو نباید ساخت و آبجوی دل خود را  
 بنیوانه در دام فریب خرگوش مزاجان شیر در جایه افکن روزگار نباید انداخت  
 درین ایام از غمناکهای مال اندیشی و مجرم ناکوشی و لحاظ از خود و دیگران  
 او بحرف ناخوش صدای سادّه دل فریب زیر منزع بظایر شیرین دشمن  
 غول شیم خون آشام خویش و هیلک رسیدگی او بسبب پیش آمدن همین واقعه  
 و اتمام بد ریافت در آمد که هر که دوستی دشمن نماید غایب و دور و دور است  
 بنیارد و مدارای عدای هر دوست اخلاص عداوت در بغل مقارن صدق  
 انگار و آخر کار بیای خویش در جهل که گریخت غریب ترک ناکامان در آید  
 و هلاک بپایل مکر و دای دوستان جان دوست از هر جان ناله شسته

۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



[illegible]

یکدیگر اندیشی خویش در حین دیدن تو جبرستم جہادان جہاد اصغری تمام شد  
 معرکہ سر بازان از سر جان گذشتہ استارہ بنوش جام مُلَبَّب <sup>مل شہادت</sup>  
 نمود و او بعد <sup>ای خلاصہ</sup> تفحص <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> حاصل سوال <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> ناصواب جواب از صورت حال  
 بعد اقل مقال بدیع معترض <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> ارشاد کرد کہ ای قوی دست خصم مخفی حکم  
 خراش بر سر آب دادہ سیف بران نالہ خون جوش فرو نشان <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> کن شکستہ در  
 اختیار از او قبول غارت و اختا از ایدہی <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> نزار و جوی من داد جہاد  
 دادی نہ پسندی کہ بقدر <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> رطین بیشہ صدای سینی از در دولت براید  
 و بکوشن کے از اہل ہوش در آید بصورت <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> جہادان جہاد اصغری جان بخشی نیز  
 بامید شہرہ آوازہ پسندیدم ناگر بسبب ربازی <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> بر سران کسی ملذم  
 در بر دہ دوستی قبول محتفل دشمنی <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> بکار می برد و در یگانگی خود از  
 اصل خلقت کفین <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> جدوامی نماید و دعوی ہم محشوری خویش تا شہر بازان  
 ہم بیش در صورت دوام شہادت واجب القبول ثبوت میرساند اللہم  
 احفظنا من شرور انفسنا و من سبائ اعدائنا بغالب <sup>ای سوال دشمن مذکور</sup> جان

[illegible]

صوری و معنوی سلامت نامه معنی اما متضمن بر بحث معنی چند بیت مشغولی  
 مولوی معنوی که در اوایل دفتر اول فرموده اند مشغولی در غم ما روز ما بگیا  
 شد و روز ما با سوز ما همراه شد و روز ما گرفت گور و پاک نیست و تو مان  
 ای آنکه چون تو پاک نیست و هر که ضربا می زارش سیر شد و آنکه بی روزی است  
 روزش در شد و در نیاید جان خسته بیخ خام و پس سخن کوتاه باید و سلام  
 و ارشاد اینکه خیر طلب نیز دریافت معانی ابیات مذکوره تا مل نماید و آنچه نظر  
 عطف است بر بحث معنی چند بیت ۱۲  
 رسد بعضی رساند رسید و بافتی را صورت و معنی رسانید هر که بسنج سبب  
 ای نام ۱۳  
 معنی بر کس بر سائی سخن دست رس در دست دارند کینه معنی رسیده خار ترود  
 ای قدرت  
 از پای طبع یکسر کشیده باشند این نار سا طبع را بهر صورت و به معنی حرف  
 ای نام و با کمال ۱۴  
 در معنی خود را مدف تیر طاعت نمودن است ناچار بگم انما مود معد و و انقدر  
 مجبور است اما اگر اعمی لازم دانسته آنچه بعقل ناقص رسید بعضی آن جمع کمال  
 صوری معنوی میرساند بنظر توجه اثر خواهد رسید و باصلاح بهره در خواهد  
 مولوی معنوی نظر را حوالا سیه کاران بر زبان فیض تر جان خود بیان می نماید

۲  
 این سخن  
 در کتاب  
 درین  
 تحقیق  
 و تحقیق  
 معنی  
 از  
 است

که روزهای تیره روزان در غم احوال خود یعنی غمی که لازم حال عاشقان حقیقی نیست  
 گذشت و روزهای ازین غم که در غم ماسوای بسرفت سوزنا عارض گشت  
 بای حال روزهای هر نحو که صرف شد گذشته باشد غم نیست تو باما با <sup>خطاب</sup>  
 بنجاب کبریاست یعنی توجی که ترا باماست و عشق که ما با تو داریم و ایمان ما که  
 دوام محبت تو دولتیست که هر کس قدرش نداند مگر ساکنی که در بحر عشق تو صفت  
 مایهی بهر ساند که با وجود دوام آشنائی آب یکدم بی طیش طلب ندیست  
 گویم که بر آفتاب در نیند که رسا حل نیل مستقی اند و دیگر که سوای مایهی است  
 خوش عشقش بدان درجه رسیده که بکلی از غیر تواند بریدن بی از دریای محبت سیر  
 و تسلیم است مثل زبا و غیره بطاعت روزی شبی و دیگر که مکتبی شغل پذیر  
 تواند کرد و بخلاف مایهی غیر از آب میچکس او را بدام الفت نمیتواند کشید و آنکه بی نصیب  
 محض است یعنی از دولت کلی و ضروری عشق معشوق بر حق مطلق بهره ندارد و شر  
 ضایع است و عمرش باطل مصرع عمر ضایع سحر باطل راه دور و چون دریافت  
 این مقدمات مقدم بر فهم نیست بهر آنکه ختم بیان این معانی فرموده اند

پس سخن کوتاه بایده السلام به حسونت رای غایت نامه نوازش آموزد  
 رای صاحب کرم گستر قدردان مظهر تم لطف احسان مظهر کلم الله تعالی بده که سرایا  
 متضمن فی الضمیر صداقت تخمیر بود در حالت شدت شدید اشتیاق وحدت  
 حرار فراق بورود مسعود مسرت اندود سر بلند بیا عطا فرمود و اتحاد مضمون  
 توجه نشو نشو مضمون و نشین این شعر قدیم تبارکی و نشین نمود بیت و نشین  
 در شمعین و بر یکدگر اندر پرتواند از نهال عبارت که از شاخ و برگ حرف و لفظ  
 آن کل رنگین جال و جان بر سبب بیان توان گذشت در کل زمین و ابرار انشاء  
 غنشی تقدیر نشو و نمایافته و الفاظ و استعارات که از نارسائی کلام درین مقام  
 بعرضه تحریر و تقریر همیشه بد بکمال مالایندر کمال لایرک کمال ضرورت بدست یاری زمان  
 و یامردی قلم جلوه گاه ظهور شتافته بر آریاب اعتبار میوید است که عبارت  
 مبتذل شوق و شغف قطع نظر از عدم صلاحیت شرح مرد دل تو و دمنزل  
 به صداق بیت مکرر چه سحر آمیز باشد و طبیعت را ملال انگیز باشد  
 بر طبایع شکل پسند ناگوار است ناچار سعی در تشوید این مرتب تحصیل حاصل شد

در تقدیر بایده السلام  
 در اینجا معنی لغوی تقدیر را بگویند  
 گویان است و مراد است  
 معنی اصطلاحی تخمیر  
 آری بود و الا فراق نام بود  
 فانی هم  
 چه یکدیگر را در بیاف  
 و نباید هیچ از ترک  
 کردن نشو و نمایا  
 معنی موف کردن را  
 لغت بدین معنی را بگویند  
 به اعتباری و تقدیر  
 عبارت معنی لغوی را  
 کلام بدین معنی را  
 که بسیار است استعمال  
 شان به اعتبار و به  
 قدر دید است

و حاله اش بوجدان بماند که مشرق النوار لطف موت است اولی انکاش است  
 خبر دوست زدن بر سک دل می انداخته نفس صد او می رود و می آید احوال تند  
 اشتغال حال بنابر عدم تعین وضع بمعرض عرض دریناید چندگاه بحسب  
 در کولار بود و بی اختیار بی خان فضل و احسان ملاحظه نموده بموجب طلب و اب  
 معنی اقباب احاطه تر تن گیری بملازمت بهره ور گردید و بمجاظره یکی را  
 بمبالغه تمام مقرر گردانید که زمام اختیار جمیع کار و بار ملک و مالین است اقتدار  
 خلف الصدیق یعنی خان معزی الیه گذارند و نیز طلب یافت خان مشار الیه  
 در انتظام امور برپایه شده سعی فرمودند و نمایان چنانچه در باب عهد و پیمان  
 نموده باقسام و ایمان در میان آمد که خطوط بطریق خالی مذکور و آنه شد ظاهر  
 در او واسطه محرم محترم برسد بعد رسید ایشان بر تقدیر سخن شنوی بر کار  
 و موافقت قیمت چندی اراده بدل مساعی جمیده در انتظام بهام سرکار  
 تخلل انار و دار و مسبب اسباب باب الخواه میگرد و الا عزم لشکر نوای  
 نظام بخش عالم مصمم است مصرع نادرمیانه خواسته گرد کار حسیت نواز احوال

یعنی نفس نامه نگار  
 است که مدونیت دارد و از احوال  
 دوست با پیوسته است  
 مذنب بفتح اول و ثانی و سکون  
 موعده و مصمم و از معنی و موعده  
 و در سلسله و در سلسله و در سلسله  
 و معنی طالب کرم و در سلسله  
 و از آقا باب و در سلسله  
 یعنی ترغیب بیک خان مذکور و سخن  
 بر زبان ایشان موافقت کرده  
 باشد چندی است

در این کتاب  
 در این کتاب



کرامت اشتمال مطلق ارشاد نشده هر چند افراط توجه بزرگان قدر دان از بس  
 شیوع دارد محتاج شرح بیان نیست مصرع بهان کی مانند آن رازی کزو سازند  
 محظما و لیکن پس از پیش آمد چنین مکرویات که چشم و گوش کس نبیند و نشنود  
 همت عالی نهد در حق خود و رفقا چه بخیر نمود و در همه جا و همه حال گوش  
 آواز و چشم بر راه اخبار جمیع آثار تصور نموده مفصل ایما باید فرمود <sup>ای رفقای خود</sup> نظم  
 مدود و رب المعبود الی یوم الموعود به فاضل خان <sup>ای کاتب را</sup> رنگین ساز مفضل  
 کرم سلامت آید رنگ توجه و احسان آن رنگینی بخش گلشن لطف امتنان ریا  
 دل و جان صداقت نشان رنگی رنگین نمود که رنگ آمیزی کلهای سنگان گلزار  
 جهان پر نیز رنگ در جنب آفتاب رنگش بقدر بر کاه بی رنگ ندارد حال که نیری  
 روزگار رنگ تازه بر روی کار آورده اگر بر رنگینی معنوی که بر رنگ کل همیشه بهار  
 از خزان تغیر رنگ محفوظ است <sup>ای بنده و آفریده</sup> انکساف نموده از رنگ ظاهر که مقتضای حسن نظر  
 ارباب صورت برنگ دیگر صورت بند و معاف نموده شود گنجایش در <sup>مکمل از خضاب</sup> سبب  
 ساعز زدن سبز خطان بی مزه نیست <sup>چون زدن</sup> صبا کشتی ریش سفیدان نمکین است

این نام مضمون است که کاتب  
 بگوید و این است که خط  
 رنگین و درخت  
 از نیلوی و حسن  
 اخلاق است که در دنیا  
 آخرت و دنیا که در دنیا  
 ابد الیابد و در زمانه  
 معاف نموده شود  
 یعنی خود را از رنگ خضاب  
 ریش باردار داشته شود که  
 در آن سودی نیست

زیاده بندی در تعریف رفاص میان حسا درین روزهای عزیز از عزیزان

شخص آورده تازه درین دیار وارده شده که چون اسم خود عزیز دلبا و بغیر و چیز  
 شخص بوقت پنهان <sup>برداشتن تا صبح ۱۲</sup> بر داشت و در وقت میگرد و در زبان و تقریر سنگدل

شمع محفلها قدم در تیری نوک نماند <sup>ی دو تار به محاسبه شش و آن</sup> هر کانیست دو لخت میگرد و در زبان و تقریر سنگدل  
 و سخت کوئی متذخونی دلربا یا نه اش که سخت رفاصی اگر رشته نگاه نظر کاربان مبتدای

سلسله محبت برایش نهفتند از سیرت بی چاکستی مردم قدم بفرق زیره که در بزم  
 فلک لاف یکتائی میزدند و نغمه سیرانی که اگر دست چاد و نقش نیک و بصد جان فراق

در کوثر فاخته که در گلشن جهان سر بر بختی شهنوائی میکشد کشد این بیت بدیهیه

وقت بصل واقع شده بیت از قص بر جس دم کمر باندھے صنم عا شقان کج صبر کی

تور کمر بتقریر بعضی اغزه دیدن این قسم عزیزان جفاجوی تشنخ خاکشرو میدید

لیکن بچینو بر سر سرور و انهمان بدل نزدیک از دیده دور هر لحظه آتش زن و فراق

میکرد و بیت بی تور سیر باغچه دل و کند کسی با چشم مستطره چاشاکد کشتی  
 زود بیا نید و زنگ عم از آئینه دلبا بزدانید و السلام بنواب سعادت خا

نواب صاحب قدر و ان قدیم الاحسان سلامت شدت مرض خیر طلبیده از انست که

بعضی اظهار آید هر چند حکم کیه کریمه لا تقطعون رحمة الله از جانب فی مطلق  
 شفاست لیکن بمبداق اینک میریت انگش که اولش عدم آخرش فناست و در حق  
 گمان ثبات بقا خطا است و اندیشه ظهور امر ناگزیر که هیچ دی حیا را از ان که نیست  
 اکثر گریان گیر خاطر شب و فکر ادای قرض که سواي قرض مردم و وطن درین ملک متوقع  
 نقص از بزرگان قدر دان قریب بچهل و پنج هزار رسیده صفحی دل را بناحق بجنبه غم نمیشد  
 چون ادای قرض کور بالفعل بوجیه تصور نیست و تسلی قرض خوانان اطمینان خاطر خود خطه  
 کشاکش نماید ضرور نماید امیدوار است که خدمت متعلقه حضور طلب بنام نور چشمی  
 غلام سوال خان که باقبال عالی خدمات عده میتواند بر راه نمود و مقرر شود تا قرض امان  
 توابع لواحق مطایر بازنشند و غیر طلب صعوبت این فکر که سخت تر از مرصص است  
 نجات یافته دمی چپ که باقی است با سود کی در سایه بلند پایه سیر بر میریت اگر  
 کاریک کس بسایمان شود و زوری می حمت چه نقصان شود و زیاده چه عرض می آید  
 الله الحمد المنه که بعد از مدت و رود مکرست آمد و نواز شنائی می ای صاحب پرستان  
 کم یا دفنای صداقت سرشتان منظره الرحمان سرکسار ذره عقیده قرن محمدین را





فتاب چه آرزو فرمود عید می شود از فیض مطهر آن روشن گشته سود بایش آیه توحید  
 انما هو الله لا اله الا هو العزیز الحکیم <sup>ای غایت نامحدود</sup>  
 انما هو الله لا اله الا هو العزیز الحکیم <sup>ای معنی توحید الیل</sup>  
 بتصور اول دولت بخریافته نور تازه و سپهر انداز یافته برین قاصد سید و سبط  
 مشام شد در چنین نامه داشت مگر نافه حق و استعالی بن عید فرخ فال را بر جمیع  
 تفقد اشتغال مبارک بایول کناد و بعید آینه که چند ان بعید نیست مخلصا قریب  
 بعید را بکام دل کامیاب دولت بهیمن می کر امی گرداناد این دعا از من جمله جهان این  
 تا ظهور این و بهیمن این متر صد یاد فرمایید است زیاده شوق و اندام نواب  
 طالب محی الدین خان عرض داشت فدوی صداقت این محمدین کلبانی  
 رازیب فرق عبودیت ساخته بعضی را با بان خانی فیضی انوار مستطاب علی القاب سجات  
 گستر آفتاب بهر پرور میسر اند چون و این حق و مقدر مطلق در هر زمان مستطاب  
 را بوجود قدر دانی بوقت می بخشد که عالمی در سایه عالی این کام دل کامیاب عاقلانند  
 امروز سعاد افروز ذات الحسنات مظهر اتم قدر شاد و فیض سعاد و این  
 ایند فدوی انما که عمری خدمت بزرگان قدر دان کسب سعادت نموده با وجود عدم و

دولت قدم بوجله بندی جناب عالی در کوشش افکنده عزم دارم که بقیه عمر ظلال فضل  
 بسرداگر برود و پادشاه که امت نشان در همین سر ملای با بدیاج می که دارد سعاد و ملازمت  
 حاصل نموده گویند مقصود اینجا که در وجه جان فیض بر روی کار آورده و فضل و کرم بامصرع  
 دلیری بین دزدیده بندی و عزم گیتی نازندگی را بی حدی در این صفا قدره است که در این حساب است  
 بی اینکه پادشاه و اندوه صلاحت و اجازت و استقامت است که اگر عزم نیست که الی بفعول است  
 بای فحشیه <sup>الوجه</sup> متصور بود تا بقای حیات متعارف بود بخون در دوری انضوی و فیض معجزه نمود از اینجا که خود را در میان  
 اختیار این عزم در سخته صفحینه را بنا بر این سر می باشد و تکرار این شعر بر مردم تازه بر حوال  
 می پادشاه مانده ام از دوست دور و زنده ام ازین تازه ام شرمند ام در هر حال اول  
 منزله این بود چنانکه باید می نمود بیان نمودن حکم الظاهر و الباطن و حال طایفه از این محقق می شوند  
 زبانی را در غرض از این است که به سبب و فیض و حال این چهره حال باطن خود می شود و قصد سخن  
 بود نامه چه جا اگر کم خفتنی های قد و زیاد ازین متوجع و توجی است لیکن اینهمه فراموشی که گاه  
 بعد از و ما بغایت غایت می پادشاه یا اینست که در مقصود فضل و کرم که در این نیست  
 من خود در طوطی کایت کشایم خود که فراموشی است بای جان است که در

دولت قدم بوجله بندی  
 مایه نامه ام  
 ای از دوست  
 دور مانده ام  
 زین کینه ایاز  
 کلاه دور مانده  
 ۱۲

فندی و بعض

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه

عالم و فروری التوتیه

عالم و فروری التوتیه

عالم و فروری التوتیه

فرموده و در یاد توایم حلقه در گوش برادر عزیز جیوت رای بسبب طرار و الهه ضعیفه  
 خود جدائی ندوی اختیار نموده در ظلال افضال میر یقین که بمقتضا عموم فخریخت  
 مشمول عنایت خواهد شد مصرع هر چه لازم با کم گستره طریق موعظت خوانی و بعضی امور  
 ضروری التوتیه نیز معرض خواهد بود تعض خاص بیخ و باصفا خواهد فرموده و ظلم محدود  
 بر المعبود برای بدینچند رای صاحب فخرسان قدرش خاص افسان سلامت  
 حصول دولت بهیمنی گرامی نویکیه ممکن دل صداقت منزلت بجا خواهد آمد  
 در سبک مهر سمان و در کار که اختلاف داخل زبان شان حجاج شری و بیان نیست تواند  
 عرض نمود و توجه قدیم سامی شاید بدینگی این مجاز دیده دور و بدل در  
 حضور فی است بهیمنی دوست زد و کس که دل میدانند به نفس فاصل و میرود  
 و می آید از در غریز جیوت رای بسبب طرار و الهه ضعیفه خود جدائی ندوی اختیار  
 نموده بخت فیض مویست میر از اینجا که بیکانها بتوجه عالم نواز بکام دل میسر  
 موی الهه که نسبت بندگی خاص بخت علی دارد یقین است که البته مورد الطاف  
 خواهد بود و بخت دستار از اینجا کنی محروم شود که با دست نمان نظر دارائی اتوا

بفضل الشان خاص

صاحبستان فروری التوتیه

دل جان سلامت شری شری

دولت حضور ام و در کار که بجا خواهد

زبان قلمی بدینچند رای بدینچند رای

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه

مور و فروری التوتیه





آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---









